



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های سیاسی

کتاب چهارم



فهرست مطالب

- سوال ۱: چرا اخبار سوریه پخش نمی‌شود؟ مگر چه فرقی بین انقلاب مردم سوریه با بحرین یا لیبی وجود دارد که مسئولین و صدا و سیما ما از آنها حمایت نمی‌کنند؟ ۳
- سوال ۲: در مورد روایت «اذا ظهرت رایة الحق لعنھا ... - آن گاه که پرچم حق آشکار شود، اهل شرق و غرب لعنتش کنند ...» توضیح دهید. آیا می‌توان مدعی شد که منظور ما هستیم؟! ۴
- سوال ۳: اگر دین را از سیاست جدا ندانیم، چرا بعضی علما مانند آیت الله بهجت فقط به بعدی عبادی دین پرداختند و در رساله‌ی خود بحثی از ولایت فقیه نیاورده‌اند؟ ۵
- سوال ۴: استاد ما با نشان دادن یک عکس از دختر بچه‌ای که با پدرش کارگر ساختمانی است و ...، کلی علیه آقا صحبت کرد. پاسخ چیست؟ ۷
- سوال ۵: می‌گویند دموکراسی در آمریکا به حدی است که حتی یک خارجی [اوباما] می‌تواند بیاید و رئیس جمهور شود؟ ۸
- سوال ۶: ولایت فقیه به عنوان یک مبحث سیاسی صرف (نه اعتقادی) چگونه به اثبات می‌رسد؟ ۹
- سوال ۷: چرا امام خامنه‌ای (حفظه‌الله) در دوران ریاست جمهوری، نسبت به نخست‌وزیر موسوی در برابر امام مقاومت کردند، با آن که نظر امام بر موسوی بود؟ آیا این ولایت‌مداری ایشان را زیر سؤال نمی‌برد؟ ۱۱
- سوال ۸: علت رغبت و روی آوردن قدرت‌ها به جنگ سخت چیست؟ ۱۲
- سوال ۹: آیا صحت دارد که مالک اولیه سرزمین فلسطین، اسرائیلی‌ها بودند و اکنون نیز این زمین‌ها را خریداری کرده‌اند؟ ۱۳
- سوال ۱۰: قوانین باید بر اساس احکام اسلام و قرآن باشد [می‌پرسند]: آیا دیگران، مثل غیر مسلمانان یا کفار حق زندگی ندارند؟ لطفاً پاسخ صریح و روشن بدهید. ۱۴
- سوال ۱۱: آیا شعار تکبیر شما ریشه و صبغه اعتقادی دارد و یا صرفاً سیاسی است؟ تشریحش چیست؟ ۱۶
- سوال ۱۲: یهودیان ساکن فلسطین مدعی‌اند که اگر فلسطینی‌ها ۶۰ سال است که به آنجا آمدند، این سرزمین هزاران سال متعلق به بنی‌اسرائیل بوده است و قرآن شما نیز بدان تصریح دارد؟ پاسخ درست چیست؟ ۱۷
- سوال ۱۳: با توجه به بیانات رهبری، آیا قرار است نظام تغییر یابد [مثلاً ریاست جمهوری پارلمانی شود] و آیا این به صلاح است - حرف و حدیث و تحلیل و حتی نقد در رسانه‌های خارجی و داخلی و وبلاگ‌ها بسیار است؟ ۱۹
- سوال ۱۴: مهم‌ترین موانع پیشرفت نظام جمهوری ایران را به زبان ساده توضیح دهید. ۲۱
- سوال ۱۵: بعد از نمایش فیلم «شکارچی شنبه»، نماینده یهودیان در مجلس اعتراض کرد که به روحانیت یهود اهانت شده است. این اعتراض چقدر وارد است و فرق یهود با صهیونیسم چیست؟ ۲۲
- سوال ۱۶: پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) هیچ گاه قبل از دست به شمشیر بردن ناکثین، مارقین، قاسطین، فتنه‌گرها و منافقین، با آنها برخورد فیزیکی نکردند، آیا در جمهوری اسلامی ایرانی نیز چنین است؟ ۲۳
- سوال ۱۷: پس از انتشار برخی از سخنان فائزه هاشمی، برخی [در دانشگاه‌ها] می‌گویند: بی‌بی‌سی خوب است، مگر همین بی‌بی‌سی اخبار انقلاب را پوشش نمی‌داد ...؟! او چه گفته و واقعیت چیست؟ ۲۵

سوال ۱۸: واژه «دشمن» پر مصرف ترین واژه در ادبیات سیاسی مسئولین می باشد. دشمن را تنها مانع پیشرفت دانسته و مقصر همه ضعفها و مشکلات را دشمن می دانند! آیا هیچ کوتاهی در این سو نیست؟ تعریف شما چیست؟ ۲۷

سوال ۱۹: نقش، جایگاه و کاربرد مشورت از دیدگاه اسلام و به ویژه در حکومت چیست؟ ۲۹

سوال ۲۰: چرا در نظام جمهوری اسلامی ایران بی عدالتی و ظلم وجود دارد؟ چه شخص یا اشخاصی مسئولند؟ آیا صدر اسلام نیز چنین بود؟ کاملاً توضیح دهید. ۳۱

سوال ۲۱: به دنبال نامه های سرورش، نوری زاد و اکنون اعلایی، موضوع «چرا نمی شود انتقاد کرد» بسیار مطرح و شایع شده است. پاسخ منطقی چیست؟ ۳۳

سوال ۲۲: اگر مردم کمتر از ۵۰٪ در انتخابات مجلس شرکت کنند، تکلیف نظام جمهوری اسلامی ایران چه می شود؟ ۳۵

سوال ۲۳: در مورد چرایی و چگونگی «پدیده ی انقلاب اسلامی» تعاریف ناقصی [به نسل جدید] منعکس شده است. مردم چرا انقلاب کردند؟ ۳۶

سوال ۲۴: می گویند: تظاهراتی چون ۲۲ بهمن، یک مراسم حکومتی است که در کشورهای نسبتاً آزاد غربی دیده نمی شود؟ ۳۸

سوال ۲۵: حضور مردم در تظاهرات ۲۲ بهمن، آن طور که برخی می گویند از «احساسات» مردم نشأت می گیرد یا از «شعور» آنها؟ ۳۹

سوال ۲۶: می گویند: انقلاب به دست نامحرمان افتاده و از آرمان های اصلی خود چون «عدالت» دور افتاده است؟ پاسخ منطقی چیست؟ ۴۰

سوال ۲۷: آیا می توان گفت که جمهوری اسلامی ایران مورد تأیید خدا و قرآن است؟ با استناد به آیات قرآن کریم پاسخ دهید. (این سؤال بسیار در سایتها و محافل مطرح می گردد). ۴۲

سوال ۲۸: شما را به خدا بگویند در سوریه چه خبر است؟ سایتها در حال انفجار است؟ واقعیت چیست؟ شک و شبهه ی بسیاری رایج کرده اند! ۴۴

سوال ۲۹: می گویند: حزب پ.ک.ک ترکیه که گرایشات چپ دارد، از ابتدا تحت حمایت روسیه، ایران و سوریه بوده است ... و این با آن چه شما می گویند متفاوت است؟ واقعیت چیست؟ ۴۶

سوال ۳۰: چرا نباید با امریکا رابطه دوستی برقرار کنیم؟ مگر با روسیه که ما را ۲۰۰ سال استعمار کرده بود دوست نیستیم؟ و... لطفاً از جوانب گوناگون پاسخ دهید. ۴۸

سوال ۱: چرا اخبار سوریه پخش نمی‌شود؟ مگر چه فرقی بین انقلاب مردم سوریه با بحرین یا لیبی وجود دارد که مسئولین و صدا و سیما ما از آنها حمایت نمی‌کنند؟ (۴ تیر ۱۳۹۰) (تکرار به دلیل تقاضا و همجملهی سؤالات مشابه)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به یقین تفاوت‌های اساسی فراوانی وجود دارد که سبب می‌شود محافل دیپلماسی غرب که هیچ توجهی به کشتار مردم در بحرین نمی‌کنند، مدافع آنان شده‌اند و رسانه‌های زنجیره‌ای صهیونیستی که هیچ خبری از بحرین منتشر نمی‌کنند، هر روز اخبار سوریه را سوتیتر قرار می‌دهند و همه‌ی رسانه‌هایی که هنوز هم «قیام» مردم در مصر، تونس، لیبی، بحرین و ... را «شورش» می‌خوانند، تظاهرات اقلیتی در سوریه را «انقلاب» می‌خوانند. در هر حال برای نمونه به چند تفاوت در وضعیت قیام، انقلاب یا شورش در سوریه نسبت به کشورهای دیگر اشاره می‌گردد:

الف - در کشورهای دیگر اکثریت مردم قیام کرده‌اند، اما در سوریه اکثریت مردم با این تظاهراتها مخالف هستند و آن را توطئه‌ی آمریکا و مانند جریان فتنه‌ی ۸۸ ایران می‌دانند. و جمهوری اسلامی ایران نیز حامی ملل مسلمان است و نه گروه‌ها و احزاب و اقلیت‌هایی با گرایش‌های خاص.

ب - دولت‌های کشورهای چونی: مصر، لیبی، تونس، بحرین و ... همیشه دوستان نزدیک آمریکا، انگلیس و اسرائیل بودند و به همین دلیل مردمشان با آنها مخالفند، اما دولت «سوریه» از همان ابتدا به همراه ملتش دشمن آمریکا و اسرائیل بوده و همیشه از اهداف اصلی اشغالگری اسرائیل قلمداد می‌شود.

ج - قیام مردم در کشورهای دیگر به ضرر منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه و جهان است، اما هر شورشی در سوریه و علیه دولت سوریه فعلاً به نفع آمریکا و اسرائیل است.

د - بحرین پایگاه نظامی رسمی آمریکا در منطقه بوده و هست، اما سوریه هدف نظامی آمریکا و اسرائیل است.

ه - دولت‌های مصر، لیبی، تونس، بحرین و ... صادر کنندگان نفت و گاز به اسرائیل و حامی آن رژیم اشغالگر در منطقه بودند، اما سوریه و لبنان از همان ابتدا دشمن اسرائیل بودند.

و - حکومت‌ها و دولت‌هایی چون عربستان سعودی و امارات، برای حمایت از دولت بحرین و کشتار انقلابیون، به آن کشور لشکرکشی می‌کنند، اما از تظاهر کنندگان سوریه حمایت می‌کنند(!؟)

ز - در میان نظامیان لیبی، مصر، بحرین و ... نیروهای اسرائیلی نیز وجود دارند، اما در سوریه جاسوسان اسرائیلی در میان تظاهر کنندگان دستگیر می‌شوند.

ح - کشورها و دولت‌های دیگر همیشه به اطاعت از آمریکا و انگلیس و اسرائیل با جمهوری اسلامی ایران عناد و دشمنی کرده‌اند، اما دولت و ملت سوریه معمولاً در کنار حکومت و ملت ایران اسلامی قرار گرفته‌اند.

ط - و ...

با توجه به نکات فوق، حال باید ببینیم آنان که در ایران تا کنون صدایشان برای بحرین یا مصراته یا حتی پاکستان و افغانستان در نیامده، چه شده که دلسوز عده‌ای در سوریه شده‌اند؟

حال برای روشنتر شدن اوضاع، سؤال را برعکس می‌کنیم و سؤال می‌کنیم:

چرا رسانه‌های غربی و صهیونیستی اخبار بحرین را منعکس نمی‌کنند، اما فضای بسیاری به اخبار سوریه اختصاص می‌دهند؟ مگر چه فرقی بین دولت بشار اسد با سایر دولت‌های عربی است و یا مگر چه فرقی بین مردم این کشورها وجود دارد؟ چرا دولت‌های استکباری و رسانه‌های وابسته، هیچ اشاره‌ای به تظاهرات گسترده و سراسری مردم سوریه در حمایت از بشار اسد نمی‌کنند؟ چرا آمریکا سعی دارد به هر قیمتی که شده به بهانه‌ی دفاع از مخالفین بشار اسد، یک قطعه از ناحیه‌ی شمالی این سرزمین را جدا کند و به آنها بدهد؟ آیا قصد دارد اسرائیل دومی در منطقه ایجاد کند؟ چرا اسرائیل که نگران همه‌ی قیام‌های مردمی در کشورهای عربی و اسلامی است، از اعتراضات عده‌ای در سوریه این قدر خوشحال و به نتیجه‌ی آن امیدوار است؟ مگر سقوط دولت بشار اسد چه سودی برای آمریکا و اسرائیل دارد؟ حال سؤال می‌کنیم که آیا تحریک این عده کار آمریکا به نفع اسرائیل نبوده است؟

سوال ۲: در مورد روایت «إذا ظهرت راية الحق لعنهما ... - آن گاه که پرچم حق آشکار شود، اهل شرق و غرب لعنتش کنند ...» توضیح دهید. آیا می توان مدعی شد که منظور ما هستیم؟! (۷ تیر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

روایت مذکور که به نقل از امام صادق (علیه السلام) می باشد، به شرح ذیل است:

«إذا ظهرت راية الحق لعنهما اهل الشرق و اهل الغرب، أتدري لِمَ ذلك؟ قلت: لا، قال: للذي يلقى الناس من اهل بيته قبل ظهوره»

ترجمه: آنگاه که پرچم حق آشکار شود، اهل شرق و غرب لعنتش کنند. آیا می دانی برای چه؟ گفتم: نه، فرمود: به دلیل مشکلات و چالش هایی که اهل بیت او برای [نظام های] شرق و غرب ایجاد خواهند کرد.

همان طور که در این روایات تصریح شده است، جریان مربوط به قبل از قیام حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد.

شرایط جهان و بشریت قبل از قیام، مانند شرایط امروزی است. کفر و استکبار جهانی یا به تعبیر دیگر صهیونیسم بین الملل و فراماسون شیطان پرست، بر تمامی جهان و به ویژه بلاد اسلامی چنگ انداخته و از هیچ فریب یا ظلم و جور برای تحقق اهدافشان که همان سیطره کامل و چپاول ذخایر و ثروت های ملل مختلف [به ویژه مسلمانان است] فروگذار نمی کنند. برای آنها مسلمان و مسیحی، یا امریکایی، اروپایی، آفریقایی یا آسیایی فرقی ندارد. به راحتی جنگ های جهانی و منطقه ای را به راه می اندازند و با بی وجدانی و ددمنشی کامل میلیون ها انسان و حتی زنان و کودکان و سالخوردگان را به خاک و خون می کشند و به یکدیگر بابت این همه ظلم و جنایت مدال افتخار هم اعطا می کنند. در چنین شرایطی، یک نظام اسلامی، یک نظام عادل، یک نظام حقیقت جو، یک نظام ضدظلم استقرار می یابد. اگرچه ممکن است این نظام در ابتدا ضعیف باشد، اما روز به روز کاملتر و قویتر می شود و بنیانگذاران، برپا کنندگان، هادیان و رهبران این نظام نیز اولاد اهل بیت عصمت و طهارت^(ع) می باشند. بدیهی است که اهداف، ساختار، سیاست ها و عملکردهای این نظام، منافع کفر و استکبار جهانی را در شرق و غرب عالم به مخاطره می اندازد. لذا هنگامی که پرچم این نظام بلند شد (یعنی حکومتش استقرار یافت)، نظام های استکباری در شرق و غرب عالم با آن نظام دشمنی و ستیز (که تعبیر به لعنت می شود) می نمایند. چرا که چنانچه در متن روایت تصریح شده است، این نظام (رهبری و مردمش) همه ی قدرت و منافع استکبار، کفر و ظلم جهانی را در شرق و غرب به مخاطره انداخته و حکومتشان را به چالش می کشد.

اما راجع به این که آیا این روایت به همین «انقلاب و جمهوری اسلامی ایران» صدق می کند یا خیر؟ به نظر می رسد که جای هیچ شک و تردید یا دست کم اشکالی در انطباقش وجود ندارد، چرا که دلایل و شواهد گواه بر آن است. چرا که انقلاب اسلامی و به دنبال آن استقرار حکومت (جمهوری اسلامی ایران) به رهبری فقیهی از اولاد اهل بیت^(ع) محقق گردید و هم اکنون نیز به رهبری فقیه دیگری از اولاد اهل بیت^(ع) اداره می گردد. اهداف و سیاست ها و عملکرد این نظام، [اگرچه هنوز قدرت چندانی نیافته است]، اما از همان روز شروع، همه ی اهداف و منافع قدرتمندان در شرق و غرب عالم را به مخاطره انداخته است، تا آنجا که امروزه آمریکا و اروپای متحدش اذعان دارند که در دنیا هیچ دشمنی بزرگتر و خطرناکتر از جمهوری اسلامی ایران به رهبری «ولی فقیه» ندارند. به همین دلیل از همان روزی که قیام آغاز شد، از همان دوره ای که با سقوط کامل محمدرضا پهلوی و ایادی وابسته به آمریکا، انگلیس، اسرائیل و شوروی (سابق)، نظام جمهوری اسلامی ایران مستقر گردید، دشمنی و ستیز (لعنت) مستکبران در شرق و غرب عالم متوجه آنان گردید. اگر دقت نمایید نمود کامل این اتحاد شرق و غرب در دشمنی را در جنگ تحمیلی به وضوح مشاهده خواهید نمود. اگرچه به ظاهر جنگ از سوی یک کشور (عراق) و یک نظام و ارتش (بعث صدام) تحمیل شد، اما با میگ های روسی، تانک های چیفتن انگلیسی، بمب های شیمیایی آلمانی، موشک های کروزر فرانسوی، آواکس ها و فانتوم های امریکایی، مین ها و سلاح های سبک اسرائیلی، ناوهای ایتالیایی، پول های عربی و ... و در نهایت حمایت های سیاسی ژاپنی، چینی، کره ی جنوبی و کل نظام های باطل در سازمان ملل، شورای امنیت و ... مواجه گردید و اکنون نیز همین سیاست ها در غالب ضدتبلیغ های گسترده، حملات سایبری، محاصره ی اقتصادی، محاصره ی نظامی کشورهای همسایه و ... ادامه دارد. لذا می توان مدعی شد که دست کم یکی از مصادیق بارز این روایت، انقلاب و جمهوری اسلامی ایران می باشد.

سوال ۲: اگر دین را از سیاست جدا ندانیم، چرا بعضی علما مانند آیت الله بهجت فقط به بعدی عبادی دین پرداختند و در رساله‌ی خود بحثی از ولایت فقیه نیاورده‌اند؟ (۱۸ تیر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم است جهت روشنتر شدن موضوع، در نکات ذیل با دقت تمام تأمل نمایید:

الف - جدا دانستن دین از سیاست، قبل از هر چیز، اهانت به خداوند متعال است و چنین اعتقادی مبین معرفت و ایمان ناقص بنده نسبت به او می‌باشد. چرا که گویا بنده با این اعتقاد خود مدعی است که خداوند متعال بندگانش را در برخی امور هدایت کرده و در برخی امور رها کرده است تا مستکبران برای آنها تعیین و تکلیف کنند و این معنا با علم، حکمت، عدالت و هدایت الهی متناقض است.

ب - جدا دانستن دین از سیاست، مسخره کردن و تحریف دین الهی است. دینی که تکلیف ساده‌ترین امور شخصی زندگی چون طهارت، وضو، غسل و جنابت را بیان می‌کند، اما در مقابل حیاتی‌ترین مسائل که همان زندگی اجتماعی و حکومت است، ساکت می‌ماند، تا مردمان خود تعیین و تکلیف کنند که حکومت چگونه باید باشد؟ ساختار و ساز و کارهای آن به چه شکل باشد؟ و احکام حکومتی مانند: اقتصاد، حقوق و قضا، بیت‌المال، ثروت‌های معنوی و مادی کشور، روابط بین‌الملل، جنگ و صلح، حقوق تجارت، نظم عمومی و امنیت فردی و اجتماعی و ... چگونه تدوین و سپس محقق گردد؟

ج - جدا دانستن دین از سیاست، انکار و تکذیب بخش عظیمی از آیات کریمه‌ی قرآن مجید است، چرا که بیش از سه چهارم احکام مطروحه در قرآن کریم به مسائل اجتماعی و حکومتی اختصاص دارد. معتقدین به جدایی دین از سیاست، مصداق بارز و مخاطب آیه‌ی شریفه‌ی ذیل می‌باشند:

«... أَمْ قَتُلُوهُمْ بَعْضُ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضُ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (البقره - ۸۵)

ترجمه: ... پس چرا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی دیگر کفر می‌ورزید و پاداش کسی که چنین کند بجز خواری در زندگی دنیا و این که روز قیامت به طرف بدترین عذاب برگردد چیست؟ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

اینان با چنین اعتقادی نه تنها دین و اعتقاد خود را تجزیه می‌کنند، بلکه آیات کریمه را نیز تعطیل و بالتبع تحریف می‌کنند.

د - جدا دانستن دین از سیاست، اهانت به شعور بشر و تحقیر و تحمیق (احمق نمودن) خود و دیگران است، مگر می‌شود یک دین حتی از ساده‌ترین مباحث دنیوی تا چگونگی برپایی آخرت را تبیین کرده باشد و قوانین لازم جهت نیل به کمال و سعادت اخروی را بیان داشته باشد، اما راجع به مهم‌ترین موضوعات تعیین کننده‌ی ساختار شخصیتی فرد و نیز اجتماع هیچ نگفته باشد؟! به راستی تکلیف مؤمنین عابدی که غسلشان را درست انجام داده‌اند و سپس وضوی کاملی گرفته‌اند و بر نماز ایستاده‌اند و مد «والظالمین» را درست کشیده‌اند و بر پیشانی‌شان نیز جای مهر نقش بسته است، نسبت به حکومت و قوانین اجتماعی چیست؟ اگر کفار و ظالمین بر او حکومت کردند، چه باید بکنند؟ اگر ظالمین اولادشان را کشتند و نوامیسشان را به غارت بردند چه باید بکنند؟ اگر ثروت کشورشان را تاراج کردند، چه کنند؟ اگر مساجد را ویران کرده و به جایش کازینو ساختند چه کنند؟ تحقق احکام اجتماعی و سیاسی قرآن را چه کنند و ...؟

و - و در نهایت آن که «جدایی دین از سیاست» فقط یک شعار است و عمل به آن اصلاً ممکن نیست. چرا که جدا دانستن دین از سیاست نیز خودش نوعی سیاست است.

انسان در مقابل یک مقوله، موضوع یا جریان سیاسی هر واکنشی که نشان دهد، نوعی سیاست است. کسی که موافق است، کسی که مخالف است، کسی که بی‌طرف است، آن که حرفی می‌زند و آن که سکوت می‌کند، هر کس که مدافع است و هر کس که مهاجم است و ... هر کدام نوعی «سیاست» را

اتخاذ کرده‌اند. حتی آنان که «جدایی دین از سیاست» را معتقدند و در راستای ترویج آن می‌کوشند، تبلیغ می‌کنند، حرف می‌زنند، می‌نویسند و ...، خود نوعی فعالیت سیاسی می‌کنند. لذا جدا نمودن دین از سیاست به یک شوخی احمقانه و عوامفریبانه بیشتر شبیه است تا یک مقوله‌ی قابل بحث.

این که فرمودند: «سیاست ما عین دیانت ماست»، سخن کاملاً صحیح و ژرفی است. سیاست هر کسی هم عین دیانت اوست. به عنوان مثال دیانت بازرگان عین سیاست او و سیاستش نیز عین دیانتش بود، دیانت و سیاست شهید بهشتی یا مطهری نیز عین یکدیگر بود و دیانت و سیاست کلیه‌ی کفار و مشرکین و منافقین نیز همین‌گونه است. چرا که این دو مقوله عین هم بوده و قابل تفکیک نمی‌باشند.

اما، جدا «دانستن» دین از سیاست یک مقوله‌ی اعتقادی است و درگیر مستقیم عملیات اجرایی حکومت شدن، یک مقوله‌ی دیگری است که مستلزم توجه به ظرفیت‌ها، تکالیف و شرایط هر شخص عاقلی می‌باشد.

به عنوان مثال اگر یک پزشک مؤمن و عاقل که کاملاً موافق «اتحاد دین با سیاست» است، وظیفه‌ی خود را در تقویت نظام سیاسی کشور، توجه و پشتکار در تکالیف پزشکی خود دید، یا همین‌طور یک استاد، یک دانشجو، یک کارگر ساده... یا یک آیت‌الله، دلیل بر آن نیست که او دین را از سیاست جدا می‌داند که به کار دیگری مشغول شده است. هر کسی بر اساس موقعیت‌ها و شرایط، تکلیفی دارد که باید بدان عمل نماید. این خود یکی از مصادیق یا تعبیر «عینیت دین با سیاست» است.

اگر مرجعی چون مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی بهجت^(ه)، در عین برخورداری از اعتقادات محکم و متین اعتقادی و سیاسی، تکلیف خود را بر اساس شرایط، توان‌ها، استعدادها و نیازها، تداوم درس و بحث و توجه دادن تخصصی طلاب علوم دینی و عمومی مردم به عبادت خالصانه، اطاعت احکام (که سیاست نیز بخش مهم و عمده‌ای از آن است)، اخلاق و تقویت ایمان دید، دلیل نیست که دین را از سیاست جدا می‌داند. بلکه هر کس عمل به تکلیف می‌نماید. چنانچه ایشان تا زمان حیات امام خمینی^(ه)، ضرورتی نمی‌دید که وارد عرصه‌ی مرجعیت شود، رساله‌ای منتشر نماید و ...، اما پس از رحلت احساس تکلیف نموده و به این امر اقدام نمود. یا حضرت امام^(ه) نیز تا زمانی که حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی زنده بودند، دلیلی برای ورود به این عرصه نمی‌دیدند، یا مقام معظم رهبری تا زمان حیات حضرت امام، به عرصه‌ی مرجعیت ورود ننمودند و ...، همه‌ی این امور عین سیاست است. سیاست این نیست که کسی حتماً برای رهبری، ریاست‌جمهوری، نمایندگی مجلس، وزارت و کابینه، راه‌اندازی حزب، ارائه‌ی لیست انتخاباتی، تأیید و تکذیب شخصیت‌های سیاسی و ... اقدام نماید.

در ضمن «رساله» کتابی است که شامل منتخبی از احکام عملیه‌ی یک مرجع می‌باشد که توسط عده‌ای جمع‌آوری شده و پس از اخذ تأیید و اجازه‌ی آن مرجع منتشر می‌گردد. لذا نه تنها کتاب، تبیین اسلام در مقوله‌های متفاوت نیست، بلکه شامل همه‌ی احکام صادره‌ی یک مرجع نیز نمی‌باشد. چنانچه کتاب احکام حضرت امام خمینی^(ه) در اصل تحریرالوسیله است که چندین مجلد است، اما رساله‌ی عملیه‌ای که در اختیار مردم قرار گرفته است، بسیار محدود بوده و شامل احکامی است که معمولاً مردم در زندگی روزمره‌ی خود مبتلابه آن هستند.

ایشان نیز مباحث مربوط به «ولایت فقیه» و حکومت اسلامی را که دال بر عینیت دانستن دیانت با سیاست و اعتقاد به ولایت فقیه است، به صورت مبسوط در بحث «قضا» تدریس نموده‌اند و لزومی ندارد که به صورت احکام فقهی در رساله‌ی عملیه منتشر گردد.

سوال ۴: استاد ما با نشان دادن یک عکس از دختر بچه‌ای که با پدرش کارگر ساختمانی است و ...، کلی علیه آقا صحبت کرد. پاسخ چیست؟ (۳۳ تیر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ایشان را راهنمایی بفرمایید که خوب نیست یک استاد دانشگاه به این گونه روش‌های ژورنالیستی متمسک شود و احساسات را تهییج کند تا بتواند علیه ولی‌فقیه ضدتبلیغ نماید. او باید دست کم به دلایل علمی و عقلی روی بیاورد. این روش‌ها را سابق افرادی به کار می‌بردند که به آنها «جوجه کمونیست» یا «جوجه سمپات» اطلاق می‌شد و برانزده‌ی یک استاد دانشگاه نیست.

به ایشان بفرمایید که خوب است [نه یک استاد که ضرورت دارد آگاه باشد]، بلکه دست کم به عنوان یک شهروند، کتاب قانون اساسی، به ویژه فصل مربوط به اختیارات و وظایف رهبری را با دقت بیشتری مطالعه نماید تا متوجه شود که «همسریابی» یا حتی «شغل‌یابی» به هیچ وجه از وظایف رهبری نمی‌باشد.

ایشان را متوجه نمایید (اگرچه خود می‌دانند)، در یک کشور، قوانین و ساز و کار هر مقوله‌ای تعریف و تعیین شده است و اصل «ولایت فقیه» یا وجود «ولی فقیه» بدین معنا نیست که همه‌ی قوای سه‌گانه تعطیل شوند، کلیه‌ی سازمان‌ها، نهادها و ادارات دست از کار بکشند و رهبری برای تک تک آحاد ملت و مشکلاتشان چاره اندیشی و اقدام نماید.

البته دقت شود که اگر در مملکت نقص قانون (مجلس) وجود داشته باشد، یا دستگاه اجرایی کشور (دولت) درست عمل نکند، یا به دادخواهی‌ها (قوه قضاییه) رسیدگی - آن طور که شاید و باید - صورت نپذیرد، یا سازمان‌ها و ادارات نیز اهمالی داشته باشند، مشکل از امثال بنده و شماست که پست‌هایی را اشغال نموده، حقوق می‌گیریم و درست کار نمی‌کنیم. لذا قرار نیست که رهبری (ولایت فقیه) به جای تک به تک ما کار کند تا امور اصلاح شود.

بدیهی است که در میان ده‌ها میلیون شاغل، افراد متفاوتی هستند و هر کدام توان‌ها و نیز وجدان‌های متفاوتی دارند، و مشکلات خواسته یا نخواستگی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ... مانند هر مملکت دیگری در مملکت ایران نیز بسیار است. حال رهبری چه کند؟ با یک نظر غیبی همه را مرتفع نماید؟!

به ایشان بفرمایید به عنوان یک مثال عینی و روشن، شخص شما و امثال شما از مشکلات و معضلات سازمان و ساز و کارهای رشد علمی کشور هستید. لقب شریف‌تان استاد است، ماهانه میلیون‌ها تومان از پول بیت‌المال و مردم را می‌گیرید تا در دانشگاه‌های همین مملکت و همین قانون اساسی و سایر قوانین تدریس کنید و موجب رشد علمی دانش‌پژوهان همین کشور باشید. حال شما چه می‌کنید؟ اگر نقدی هم دارید، به جای یک نقد علمی، عکسی در دست می‌گیرید و بر اساس آن عوامفریبی و ضدتبلیغ می‌کنید! حال رهبر چه کند؟ آیا به جای وزارت علوم، آقای جاسبی، دانشگاه، هیئت علمی، گرینش و ...، شخصاً وارد عمل شده و جنابعالی را به عنوان یک استاد نالایق و غیرمطلع که با سخنانی ژورنالیستی وقت و سرمایه‌های کشور و دانشجویان را به هدر می‌دهد اخراج کند، یا خود به جای ایشان تدریس کند؟

به ایشان بفرمایید: شما که با دیدن عکس یک دختر بچه‌ی مستضعف و مظلوم این قدر متحول می‌شوید که اصل و فرع و عقلتان نیز متأثر می‌گردد، پس از دیدن این عکس چه کردید؟! آیا حاضرید از ماهانه میلیون‌ها تومان درآمد خود [که به ازای کاری که باید انجام دهید و نمی‌دهید دریافت می‌کنید]، بخشی هم اگر ناچیز و به مقدار ماهانه یکصد هزار تومان را به چنین خانواده‌هایی اختصاص دهید؟ یا منتظرید که رهبر شخصاً این کار را انجام دهد.

آیا مالیات، خمس و زکات می‌دهید؟ آیا به اضافه‌ی واجبات، خیرات و میرات هم از اضافات دارید یا همه صرف ویلاسازی و سفر به داخل و خارج و خودرو و ... می‌شود؟ آیا اگر هیچ کدام از این امور مورد باور یا علاقه‌ی شما نیست، دست کم خوب کار می‌کنید تا مملکت بیشتر رشد کند؟ سایر اساتید، مهندسين، پزشکان، وزراء، وکلای، حقوقدانان، مدیران، کارمندان، کارگران، دانش‌پژوهان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان و ... نیز همین‌طور؟ چرا گمان و القاء می‌نمایید که مسئول هر گونه ناآگاهی، اهمال، کوتاهی عمدی و سهوی، سوءمدیریت، کم‌کاری، گرانفروشی، عقده‌های شخصی، غرب‌زدگی، خودباختگی و ...، ولی‌فقیه است؟

سوال ۵: می‌گویند دمکراسی در آمریکا به حدی است که حتی یک خارجی [اوباما] می‌تواند بیاید و رئیس جمهور شود؟ (۳۱ تیر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این تبلیغات حدود دو سه هفته است که توسط رسانه‌های آمریکایی به اذهان عمومی مردم آمریکا القاء می‌شود و در اذهان عمومی سایر ملل جهان نیز فرافکنی می‌گردد و علت آن نیز جو بسیار نامساعد افکار عمومی در آمریکا و ناامیدی آنها از سیاستمداران خود - به ویژه پس از بحران اقتصادی، بیداری ملت‌ها در منطقه و تشدید تنفر جهانیان از آمریکا - می‌باشد که موجب شرمندگی ملتشان گردیده است.

واقع مطلب این است که در آمریکا اصلاً آمریکایی بومی وجود ندارد که کسی در میان آنها خارجی باشد، ملت آمریکا، ملتی متشکل از مهاجرینی است که از اقصی نقاط عالم [به ویژه دزدان، قاتلان، طلاجویان و یاغی‌های انگلیسی] به آنجا سفر کرده یا تبعید شده و سکنی گزیدند و آنها نیز از کشورهای دیگر با کشتی، اسرا و بردگان سیاه و سفید بسیاری را وارد کرده و از آنها بیگاری کشیدند. لذا اگر قرار باشد آمریکایی‌های اصیل و بومی به ریاست جمهوری یا قدرت سیاسی برسند، به جز سرخ‌پوستان که تنها ملت اصیل و بومی آن منطقه هستند کسی نباید بر مسندی بنشیند. و دمکراسی در آمریکا به حدی است که همه‌ی سرخ‌پوستان را یا قتل عام کردند یا از سرزمین‌های خود بیرون کردند، حتی تاریخ آمریکا را در کتب درسی و غیره تغییر دادند و نام آنها را حذف کردند. دمکراسی در آمریکا به حدی است که به جز دو حزب دمکرات و جمهوری‌خواه، هیچ شخص یا حزبی حق ورود به عرصه‌های حکومتی در مجلس، سنا و ریاست جمهوری و دولت (کابینه) و در یک جمله «قدرت سیاسی و اقتصادی» را ندارد.

اوباما نیز یک شخص خارجی نبوده که با کشتی یا هواپیما به آمریکا وارد شده و سپس خود را کاندیدای ریاست جمهوری نموده و اتفاق رأی هم آورده باشد، بلکه او نیز مانند سایر رؤسای جمهور و مقامات سیاسی، متولد آمریکاست و دست کم بیش از دو دهه عضو حزب دمکرات بوده است. شرایط سیاسی داخلی و خارجی آمریکا - به ویژه در زمان جرج بوش - به حدی با چالش کشیده شد و به وخامت گرائید که هر دو حزب بر نمایش تصمیم به «تغییر» وحدت کردند و برای این که چنین القایی کامل گردد و واقعی به نظر رسد، یک سیاهپوست را روی سن آوردند که حتی رنگش هم تغییر داشته باشد و او نیز شعار «تغییر» را سر داد و ملت ساده و رسانه‌ای آمریکا نیز ابتدا باور کردند. دمکراسی در آمریکا به حدی است که در زمان جرج بوش، شکنجه توسط بازپرستان نظامی و اطلاعاتی به صورت یک قانون مصوب می‌شود و اوباما نیز آن را تأیید می‌کند.

این دمکراسی به حدی است که در زمان جرج بوش، آمریکا به عنوان یک قانون مصوب می‌کند که دستگاه‌های آمریکایی اجازه دارند مخالفان خود، از هر ملیت و در هر کجای جهان را ترور کرده و یا بربایند! و اوباما نیز آن را تأیید کرده و ادامه می‌دهد.

از ضروریات چنین دمکراسی وحشتناکی، تأسیس زندان‌هایی چون ابوغریب و گوانتانامو است. در این دمکراسی اشغال نظامی کشورهای بیگانه یک اصل است و خدمت به صهیونیسم بین المللی، به رسمیت شناختن تروریسم دولتی و سرکوب همه‌ی مخالفین داخلی و خارجی، به هر شکل و در هر کجا، یک سیاست کلی و رسمی قلمداد می‌گردد.

اوباما وعده داد قانون شکنجه را لغو می‌کند - زندان گوانتانامو را ظرف دو روز تعطیل می‌کند - نیروی نظامی را از کشورهای عراق و افغانستان خارج می‌کند - بحران اقتصادی را مهار می‌کند و در نهایت محدودیت (منوعیت) همجنس بازی را در ارتش آمریکا ملغی می‌کند. اما در میان تمام این وعده‌ها، فقط به وعده‌ی آخر عمل کرد. چرا که بیش از این قدرت تصمیم‌گیری نداشت. حال این ملت آمریکا هستند که باید تصمیم بگیرند آیا رئیس جمهورشان با دروغ رأی آورد، یا از دمکراسی خبری نبود و او را سر جایش نشانند. چنانچه در همان دوران تبلیغاتی، رقیب وی از حزب جمهوری‌خواه گفته بود: او احمق است و نمی‌فهمد چه می‌گوید.

این مطالب و صدها موضوع اساسی دیگر نیز مطالبی است که مخالفان شعار تبلیغاتی «وجود دمکراسی در آمریکا» بیان می‌دارند و در روزنامه‌ها و سایت‌های خود می‌نویسند، اما منعکس نمی‌گردند.

این یک شمای کلی از دمکراسی آمریکایی (فراماسونی - صهیونیستی) است که خدا نصیب هیچ ملتی نکند.

سوال ۶: ولایت فقیه به عنوان یک مبحث سیاسی صرف (نه اعتقادی) چگونه به اثبات می‌رسد؟

(۱۶ مرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای شناخت، رد یا قبول هر موضوعی، ابتدا باید معانی و تعاریف درست واژه یا واژه‌های مطروحه را شناخت. به عنوان مثال اگر کسی ابتدا نداند که معنای «معاد» چیست؟ و از ناحیه‌ی خود یک معنای غلطی را بر آن حمل کرده باشد، بحث با او درباره‌ی معاد در اعتقادات اسلامی، قبل از ارائه‌ی یک تعریف درست و توافق بر سر آن، به نتیجه نمی‌رسد.

ولایت، به معنای «سرپرستی» است و تمامی معانی دیگری که به «ولایت» حمل شده است نیز در همین راستا می‌باشد. به عنوان مثال: والدین، ولایت و سرپرستی اولاد خود را بر عهده دارند و یک شهر یا استان یا کشور نیز «والی» دارد. چنانچه امروزه ما به چنین سرپرستی، شهردار یا استاندار می‌گوییم، اما در زبان ترکی استانبولی به استاندار، والی اطلاق می‌گردد. لذا در معارف اسلامی، این خداوند متعال است که بر تمامی مخلوقات و از جمله انسان «ولایت» تام دارد و بر اساس این ولایت، ولایت پیامبر اکرم (ص)، اهل بیت (ع) و ... نیز تعریف می‌گردد.

فقیه نیز به شخصی اطلاق می‌گردد که در «فقه» اسلام مجتهد (عالم، متخصص و متبحر) است و از سایر شرایط فقاقت، مانند عدالت، توان، صیانت نفس و ... نیز برخوردار است. لذا چنانچه فیلسوف به کسی می‌گویند که فلسفه بداند، پزشک به کسی می‌گویند که علم طبابت بداند، مهندس مکانیک به کسی می‌گویند که علوم مکانیک را تا حد مهندسی اخذ نموده باشد، به عالم علوم دینی و متخصص احکام و فقه اسلامی نیز فقیه می‌گویند.

حال با توجه به معانی فوق که به زبان ساده بیان شد، به نکات ذیل دقت نمایید:

الف - هیچ اجتماعی - از جمع کوچک خانواده گرفته تا شهر یا کشور - بدون قانون اداره نمی‌شود. هر مجموعه‌ای سلسله قوانینی را پذیرفته‌اند که به اصول آن «قانون اساسی، حقوق، احکام یا ...» گفته می‌شود و قوانین دیگر در زمینه‌های متفاوت (حقوق مدنی، حقوق جزا، حقوق تجارت، حقوق بین‌الملل و ...) نیز مبتنی بر همان اصول و قوانین اولیه تدوین می‌گردد. لذا به مجموع این قوانین و احکام در اصطلاح فرهنگ عمومی «حقوق یا قوانین» و در اصطلاح فرهنگ اسلامی امروز «فقه» اطلاق می‌گردد.

پس هر نظامی بر اساس اهداف و شاکله‌ی خود از «فقهی» برخوردار است. خواه فقه سوسیالیستی باشد یا فقه لیبرال دمکراسی، یا فقه اسلامی. لذا در عرصه‌ی سیاست [یا به تعبیری حکومت]، چاره‌ای از «فقه» که همان شرع یا مجموع قوانین است وجود ندارد. حکومت اسلامی نیز به حکومتی اطلاق می‌گردد که در میان مکاتب و قوانین مختلف آنها، «فقه اسلام» را برگزیده است. در واقع پذیرش «ولایت فقه»، قبل از طرح و پذیرش «ولایت فقیه» است.

ب - ساختار اداری و اجتماعی هیچ جامعه‌ی کوچک یا بزرگی و هیچ نظامی که بر اساس چارچوب‌ها و قوانین معینی اداره می‌گردد نیز بدون تشکیلات مدونی که مبین جایگاه و سلسله مراتب و مسئولیت‌های معین است اداره نمی‌شود و هیچ تشکیلاتی نیز بدون سرپرست باقی نمی‌ماند. لذا بدون قانون (فقه) و بدون تشکیلات و سرپرستی (ولایت)، هر جامعه یا نظام کوچک یا بزرگی دچار هرج و مرج شده و سریعاً نابود خواهد شد. لذا فرموده‌اند که سرپرست جائر، بهتر از بی‌سرپرستی است.

حال سرپرستی هر مجموعه‌ای نیز با توجه به اهداف، برنامه‌ها، قوانین و تشکیلات آن تعریف می‌گردد. چه سرپرست یک خانواده باشد، چه سرپرست یک تیم ورزشی یا سرپرست یک نظام حکومتی. لذا در یک نوع از قوانین حکومتی، سرپرست، شخص رئیس جمهور است. پس او می‌شود «ولی فقیه» آن حکومت و هر کسی که «ولایت» او را بپذیرد، در نظام دیگری ممکن است یک حزب یا شورا، سرپرستی نظام را بر عهده گیرد (هر چند که حزب یا شورا نیز تشکیلات و رئیس دارد)، در هر حال آن حزب یا شورا می‌شود «ولی فقیه» آن نظام. مانند نظام‌های سوسیالیستی یا کمونیستی سابق. در نظام اسلامی که حکومت بر اساس قوانین

اسلامی «فقه اسلام» را پذیرفته است نیز طبعاً سرپرستی و ریاست بر عهده‌ی یک «فقیه» خواهد بود که به او «ولایت فقیه» اطلاق می‌گردد.

ج - ممکن است بگویند که سرپرستی، ریاست یا ولایت شخصی مثل رئیس جمهور امریکا، صوری است و حکومت به دست جمع محدودی از سرمایه‌داران اداره می‌گردد، یا حکومت احزاب سوسیال یا کمونیست نیز صوری بود و جمعی در پشت پرده حزب حاکم را اداره می‌کنند و ... در چنین حالتی نیز هیچ فرقی ایجاد نمی‌شود، جامعه و نظام حکومتی «ولایت» رئیس، شورا یا حزب را پذیرفته است و آن رئیس یا حزب نیز «ولایت» عده‌ای دیگر را پذیرفته‌اند. پس همگی تحت امر یک «ولایت» حرکت می‌کنند.

در اسلام نیز چنین است. مسلمین در رأس ولایت «الله جل جلاله» را پذیرفته و سایر مدعیان ولایت را طاغوت (یعنی کسی که طغیان کرده و از مسیر چارچوب خارج شده است) را نفی می‌کنند و در راستای الله جل جلاله، ولایت پیامبر اکرم (ص)، ائمه (ع)، فقه و قوانین اسلامی و فقیه را پذیرفته‌اند.

د - با توجه به نکات فوق، معلوم می‌گردد که حتی هیچ شخص، یا جامعه یا نظام حکومتی، بدون پذیرش یک سری قوانین منطبق با اهداف (فقه) و ساختار تشکیلاتی و سرپرستی «ولایت» وجود ندارد. خواه قوانین الهی و ولایت فقیه باشد، خواه قوانین شیطانی و ولایت شیاطین، فرعون‌ها و طاغوت‌های زمان. لذا خداوند متعال در قرآن کریم به همین معنا تصریح نموده است و می‌فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره - 257)

ترجمه: خدا سرپرست و کارساز (ولی) کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و کسانی که (به خدا) کافر شده‌اند، سرپرستشان (ولایشان) طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می‌دهد، آنان دوزخیانند و خود در آن به طور ابد خواهند بود.

پس، بی‌فقه و بی‌ولایت وجود ندارد و همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند آنان که با ولایت فقیه مخالفند در اصل با ولایت فقه اسلام مخالفند. و بدیهی است که لابد «فقه» و «ولایت» دیگری را گردن نهاده‌اند.

ه - حال اگر کسی بگوید من یک غیرمسلمان یا اصلاً کافر هستم و چرا باید فقه اسلام و ولایت فقیه را بپذیرم؟ پاسخ همان فرمایش امام حسین (علیه‌السلام) است که به دشمنان خود فرمود: «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید». که در این مقوله یعنی: اگر دین ندارید، دست کم باید به اصول انسانی و آنچه خود نامش را دموکراسی گذاشته‌اید احترام گذاشته و پایبند باشید. اکثریت قریب به اتفاق مردم این کشور، مسلمان هستند و حکومت فقه اسلام را به جای فقه مارکسیسم، لیبرالیسم، کاپیتالیسم، فمینیسم، فراماسون، صهیونیسم و ... پذیرفته‌اند و ولایت و سرپرستی یک فقیه را به جای ولایت و سرپرستی سران استکبار و کفر جهانی گردن نهاده‌اند. لذا شما نه تنها اجازه ندارید که خلاف رأی اکثریت عمل کرده و در نظام حکومتی آنان اخلال کنید، بلکه بر اساس همان اصول دموکراسی، باید تبعیت نمایید، اگرچه خلاف میلان باشد. چرا که در غیر این صورت سعی در تحمیل باورها و ولایت مورد پسند خود به اکثریت نموده‌اید که این عین دیکتاتوری است.

لذا امام خمینی (ره) در این باره بدین مضمون فرمودند: «ولایت فقیه مقوله‌ای است که عقل به محض تصور، آن را تصدیق می‌کند و نیازی به دلیل و اثبات ندارد».

سوال ۷: چرا امام خامنه‌ای (حفظه‌الله) در دوران ریاست جمهوری، نسبت به نخست‌وزیر موسوی در برابر امام مقاومت کردند، با آن که نظر امام بر موسوی بود؟ آیا این ولایت‌مداری ایشان را زیر سؤال نمی‌برد؟
(۱۵ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این نوع نگاه و مهندسی طرح موضوع، دقیقاً همان شکلی است که طرفداران موسوی و مخالفان امام و مقام معظم رهبری در آن موقع مطرح می‌کردند و می‌خواستند ضدتبلیغ کنند که آقا با امام مخالفت یا دست کم تفاوت نظر و چالش داشته و مقاومت می‌کند و حضرت امام هم الا و لابد موافق آقای میرحسین موسوی است! در حالی که از معدود شخصیت‌هایی که هیچ‌گاه در مورد حتی نظر امام - چه رسد به دستور امام - مخالفت یا مقاومتی نشان نداده، شخص ایشان است.

دقت شود که اولاً دأب امام^(۵) این نبود که در امور اجرایی و وظایف قوا دخالت کنند، مگر این که ضرورتی ایجاب نماید. همان طور که امروزه مقام معظم رهبری می‌فرمایند که بنا ندارم در امور اجرایی دخالت کنم، مگر آن که ضرورت و اختیارات ایجاب می‌کند. لذا انتخاب نخست وزیر به عنوان رئیس دولت و معرفی به مجلس، اختیار قانونی و وظیفه‌ی رئیس جمهور بود.

پس از گذشت دور اول ریاست جمهوری آیت الله العظمی خامنه‌ای و انتخاب ایشان از سوی مردم برای دور دوم، ایشان در یک مصاحبه‌ی علنی که از تلویزیون پخش شد به صراحت اعلام نمودند که بنا ندارند برای این دوره نیز آقای میرحسین موسوی را به عنوان نخست وزیر معرفی کنند و تأکید نمودند که «مقابل خدا و مردم مسئول خواهیم بود».

بدیهی است برای حضرت امام^(۵)، با توجه به اصراری که ایشان بر قانونمندی و نیز شناختی که از آیت الله العظمی خامنه‌ای داشتند، فرقی نمی‌کرد که رئیس جمهور چه کسی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کند و آیا مجلس نیز رأی مثبت دهد یا خیر؟ چرا که سازمان تعریف شده در قانون همین بود. اما جناح طرفدار ایشان که آن موقع بیشتر به خط ۳ معروف بودند، یا بهتر بگوییم اتحاد مخالفین امام و ایشان، فشار عجیبی بر حضرت امام^(۵) وارد آوردند و حتی شرایط بحران اقتصادی و جنگ را نیز مال‌المصالحه قرار دادند و اتفاقاً آنها بودند که در مقابل دأب حضرت امام خمینی^(۵) مبنی بر قانونمندی مقاومت نشان دادند، تا آنجا که بالاخره حضرت امام خمینی^(۵) ایشان را خواستند و توصیه‌های لازم را فرمودند و ایشان از منزل امام که خارج شدند، در مقابل سؤال خبرنگاران فرمودند: میرحسین موسوی را مجدد معرفی می‌کنم. در واقع هم امام و هم ایشان مجبور شدند که به خاطر حفظ نظام و مصالح اسلام و کیان ایران و آن هم در شرایط جنگی، نخست‌وزیری میرحسین را چون خاری در چشم و استخوانی در گلو، برای چهار سال دیگر تحمل کنند.

اما راجع به ولایت‌مداری ایشان نیز، نظر ولی‌امر ارجح است نه این تبلیغات‌چی‌هایی که خودشان نیز امام را زیاد قبول نداشتند. او بهتر می‌دانست که کدام یک از اطرافیانش ولایت‌مدارتر هستند. لذا نسبت به هیچ کس نفرمودند: «شما بازوی توانا و خورشید درخشان اسلام هستید.» و اتفاقاً این تعریف در پاسخ شبهاتی بود که آن موقع مخالفین حضرت امام^(۵) نسبت به ولایت‌مدار بودن ایشان در جامعه پخش کرده بودند. و به همین دلیل است که ایشان هیچ کس را برای «ولایت» مناسبتر از شخص آیت الله العظمی خامنه‌ای نمی‌دانستند.

و جالب آن که پس از رحلت حضرت امام^(۵)، اغلب سران جناح‌های مخالف، مثل آقای هاشمی، بهزاد نبوی و ...، به صراحت و مکرر اعلام کردند که ما حتی در زمان حیات امام نیز با بسیاری از نظرات ایشان مخالف بودیم.

سوال ۸: علت رغبت و روی آوردن قدرت‌ها به جنگ سخت چیست؟ (۲۲ شهریور ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

چنین نیست که بگویم قدرت‌ها الزاماً فقط به جنگ سرد مایل هستند، بلکه به منظور تحقق سلطه، به هر شیوه‌ای اعم از جنگ سخت، جنگ نرم، جنگ اقتصادی و یا جنگ سیاسی (دیپلماسی) روی می‌آورند و چنین نیز نیست که به هنگام روی آوردن به یکی از شیوه‌های مخاصمه و جنگ، شیوه‌های دیگر را کنار بگذارند و یا در توجه ویژه نسبت به آنها اهمال کنند، بلکه از همه شیوه‌ها به صورت موازی استفاده می‌کنند و البته به تناسب شرایط بر یکی تمرکز می‌کنند.

باید دقت شود که تمامی نظام‌های عالم هستی، از نظام‌های حاکم بر طبیعت و عناصر طبیعی گرفته تا نظام یک خانواده یا نظام سیاسی حاکم بر یک جامعه، بر پایه یا پایه‌هایی استوار است. لذا اگر آن پایه متزلزل شده یا ویران شود، آن نظام متزلزل یا سرنگون خواهد شد.

به عنوان مثال: بنای یک ساختمان روی ستون‌هایش استوار شده است و ایستادگی یک درخت بلند و تنومند نیز به میزان فرورفتگی و استحکام ریشه‌هایش در زمین بستگی دارد و ... پس اگر در و پنجره‌ی آن ساختمان شکسته شود و یا حتی برخی از دیوارهایش را بریزند، اگرچه ساختمان تخریب می‌شود، اما فرو نمی‌ریزد و قابل بازسازی است، یا اگر شاخه‌ها و برگ‌ها درخت را ببرند، درخت همچنان پابرجا می‌ماند و دوباره شاخه و برگ می‌دهد، اما اگر ستون یک ساختمان را ویران کنند، کل ساختمان فرو می‌ریزد و اگر ریشه‌ی درخت را حرکت دهند، خشک می‌شود و اگر ثباتش در زمین متزلزل گردد، می‌افتد.

نظامات سیاسی نیز همین‌گونه هستند. به عنوان مثال نظام جمهوری اسلامی ایران، بر پایه‌ی اعتقادات اسلامی استوار شده است و نه اقتصاد یا قدرت نظامی. پس با جنگ و تحریم اقتصادی، مشکلاتی ایجاد می‌شود، اما اتفاق خاصی نمی‌افتد [چنانچه تجربه کردیم]، اما اگر اعتقادات مردم متزلزل و منحرف گردد، حتماً نظام ساقط می‌شود و به همین دلیل است که نظام سلطه، با تشکیل ناتوی فرهنگی، سعی در ایجاد انحراف در اعتقادات مردم دارد.

نظام امریکا و بالتبع اروپا (صهیونیسم بین‌الملل) نیز بر دو پایه‌ی «قدرت اقتصادی» و «قدرت نظامی» استوار بود و قدرت‌های دیگرش چون: تکنولوژی پیشرفته، سلطه‌ی خبری، سلطه‌ی تبلیغاتی، سلطه‌ی سیاسی و ... نیز با تکیه بر همان دو قدرت «اقتصادی و نظامی» مستحکم می‌گردید. اما اکنون یکی از این دو پایه، یعنی «قدرت اقتصادی»، نه تنها متزلزل شده، بلکه به طور کلی فرو ریخته است و امریکا دیگر نمی‌تواند با ۱۴ هزار میلیارد دلار بدهی و طلبکارانی چون چین، به قدرت اقتصادی متزلزل و فرو ریخته‌ی خود تکیه کند. لذا برای او فقط «قدرت نظامی» باقی مانده است و برای نجات خود، جلوگیری از فروپاشی و تداوم سلطه، ناچار است که به قدرت نظامی که تبلور آن «جنگ سخت» است متوسل گردد و همه‌ی اهداف خود را با «جنگ سخت» تعقیب نموده و برای تحقق، تلاش (جنگ) نماید. امریکا امروز هیچ چاره‌ای به جز جنگ ندارد.

سوال ۹: آیا صحت دارد که مالک اولیه سرزمین فلسطین، اسرائیلی‌ها بودند و اکنون نیز این زمین‌ها را خریداری کرده‌اند؟ (۲۳ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خیر، به هیچ وجه صحت ندارد، بلکه این شایعات، القائاتی است که جهت توجیه اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیسم بین‌الملل (فراماسون‌های اصلی)، فرافکنی و به زور به خوردآذهان عمومی داده شده است. برای روشنتر شدن موضوع به نکات ذیل توجه شود:

الف - قوم بنی‌اسرائیل حدود سه هزار سال پیش در بخشی از سرزمین فلسطین سکنا گزیدند. اما فلسطین قبل از تاریخ یهود نیز فلسطین بوده است. اگر قدمت ملاک باشد، این سرزمین متعلق به حضرت ابراهیم^(ع) است که به تعبیر قرآن، نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحد و اول مسلم بود. انبیای دیگری نیز در فلسطین به دنیا آمده و همانجا به انجام رسالت پرداختند و آخرین پیامبر اولی‌العزمی که برای قوم بنی‌اسرائیل آمده است، حضرت مسیح^(علیه‌السلام) است. پس، به هیچ شکلی حقی برای یهودیان در مالکیت این سرزمین توجیه نمی‌شود.

ب - اگر قدمت مالکیت شرط است، مالکیت یک قوم در سه هزار سال پیش را رها کنند و سرزمین‌هایی که تا همین دو سه قرن پیش متعلق به ایران بوده است [مانند: آذربایجان، بخشی ارمنستان، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان، افغانستان، ... و سایر سرزمین‌هایی که همه «استان» بوده‌اند را به ایران برگردانند. حتی بحرین در زمان شاه از ایران گرفته شد. و اگر مایلند بسیار عقبتر روند، تا قسطنطنیه‌ی سابق را به ایران برگردانند. در میدان کلوستو در شهر رم (پایتخت ایتالیا) بیل برد بزرگ و تاریخی‌ای نصب شده است که در آن محل اتصال مرز ایران و رم قدیم را نشان می‌دهد و سند محکمی است.

اگر قدمت مالکیت قدیمی و تاریخی شرط است، چرا سه هزار سال پیش؟ تا همین چند قرن - شاید کمتر از شش قرن پیش - آمریکا متعلق به سرخ‌پوستان، آلمان استانی از اتریش و انگلیس متعلق به ایرلند بوده است. آیا حاضرند برگردانند یا این شرط فقط برای اسرائیل به منظور سلطه بر سرزمین‌های اسلامی است؟!

ج - اما راجع به خرید زمین‌ها نیز دروغ محض است. مگر چند هکتار مزرعه یا چند خانه را خریدند؟ به فرض که خریده باشند، مگر خرید چند ملک یا خانه، دلیل می‌شود که کشوری را تصاحب کنند و اتباع آن را اخراج و آواره کنند و خانه‌هایشان را ویران کنند و به جای آنها شهرک‌سازی کرده و آنها را به یهودی‌های مهاجر خودشان بدهند؟! مثل این است که بگوییم: اگر یهودی‌ها یا مسیحی‌ها (ارامنه) در چند شهر ایران چند خانه یا زمین خریده‌اند، حق دارند تجزیه طلبی کرده و ایران را به غیر ایران میدل نموده و اتباعش را از کشور اخراج کنند؟! اگر مالکیت چند ملک یا خانه، دلیل موجهی برای تجزیه طلبی و یا تصاحب کل یک کشور است، هم اکنون در ایالات متفاوت آمریکا و همچنین در کشورهای بزرگ اروپایی مانند: انگلیس، فرانسه، آلمان، اتریش، هلند، ایتالیا و ... محله‌های بسیاری وجود دارد که املاکش توسط مسلمین خریداری شده و کلاً منطقه مسلمان نشین است. آیا این مسلمانان اجازه دارند که منطقه‌ی خود را یک کشور جداگانه قلمداد کنند؟ یا اگر کمترین تحرکی در این زمینه نشان دهند، همگی قتل عام خواهد شد؟

وانگهی، اتباع فلسطین نیز از آسمان به آن سرزمین نیامده‌اند. بلکه همان مردم فلسطین هستند که در دوره‌ی حضرت ابراهیم^(ع) به دین او و سپس به یهودیت و سپس به مسیحیت و سپس به اسلام گرویدند. آیا تغییر دین در یک ملت، دلیل موجهی است که مردمی از کشورهای دیگر بیایند و سرزمین آنها را غصب کنند؟! مگر در فلسطین چند نفر فلسطینی یهودی وجود دارد؟! بالاخره سرزمین فلسطین، متعلق به فلسطینی‌ها است، چه مسلمان باشند یا یهودی یا هر دین دیگری.

د - دولت غاصب اسرائیل در سرزمین فلسطین که متعلق به مردمش است و مردمش نیز اکثراً مسلمان هستند، به منظور ایجاد پایگاهی نظامی برای آمریکا جهت تسلط کامل بر منطقه و تأسیس خاورمیانه‌ای جدید به مرکزیت اسرائیل تشکیل شده است و مابقی همه بهانه است. حتی حکایت کاذب هلوکاست. در این حکایت دروغین بیان می‌شود که زمان هیتلر در آلمان یهودی‌ها را کشتند، سوزاندند، اخراج کردند ... و پس از جنگ، فلسطین را به ازای غرامت به آنها دادند! خوب اگر چنین اتفاقی در آلمان افتاده، چرا یک استان آلمان را به یهودی‌ها ندادند؟!

پس مشهود و معلوم است که این ادعاها همه پوچ و جهت سرپوش گذاشتن بر اهداف تأسیس دولت اشغالگر اسرائیل در سرزمین‌های فلسطین است.

سوال ۱۰: قوانین باید بر اساس احکام اسلام و قرآن باشد [می‌پرسند:] آیا دیگران، مثل غیر مسلمانان یا کفار حق زندگی ندارند؟ لطفاً پاسخ صریح و روشن بدهید. (۲۷ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از جمله بندی و نحوه ی ضدتبلیغی مستتر در طرح سؤال که بگذریم، اصل معنا، سؤال بسیار خوب و مهمی است و چه خوب بود که رسانه ها و به ویژه سیما [به جای سریال های فمینیستی و ...] در این موارد بسیار مهم اطلاع رسانی می کردند.

اما پاسخ متناسب با این مجال کوتاه: بستگی دارد که اولاً «حق» چه معنا شود و ثانیاً «زندگی» چه معنا شود؟ اگر معنای حق این است که همه ی جوامع عالم قانونمند باشند و هر جامعه ای که قوانینش مطابق میل طواغیت نشد، بی قانون گردد، هرج و مرج و آنارشیاستی شود و هر کس هر کاری دلش خواست بتواند بکند؟ به صراحت باید گفت: خیر. کسی چنین حقی ندارد و نام آن نیز «زندگی» نیست. بلکه نوعی حیات وحش است که حقوق همگان را ضایع می کند.

زندگی، چه در بُعد فردی و چه در بُعد اجتماعی آن، قانونمند است. منتهی هر جامعه ای بر اساس اهداف، اعتقادات، برنامه ها یا آنچه حاکمانشان اعمال می کنند، قوانینی برای زندگی فردی و اجتماعی دارد و جامعه ی ما، قوانین خداوند متعال در اسلام و قرآن را بر قوانین غرب و شرق ارجح می داند. البته لازم به ذکر است که در هیچ یک از مکاتب و نظامات نوشته شده و نشده ی بشری، زندگی فردی و اجتماعی با تمامی جزئیاتش، هدفمندتر، ارزشمندتر و قانونمندتر از اسلام نیست.

الف - اسلام نه تنها انسان را از هیچ یک از مواهب زندگی محروم نکرده است، بلکه بهترین تعاریف و قوانین را برای بهره مندی صحیح از این مواهب ارائه داده است. پس هیچ انسانی [اعم از غیرمسلمان یا کافر] در جامعه ی اسلامی، از مواهب زندگی محروم نیست که بپرسیم: پس حق آنان چه می شود؟ مگر آن که زندگی را فقط ناهنجاری های رفتاری خود بدانند، که در این صورت مردم مجبور نیستند که آن معانی را بپذیرند.

اسلام انجام هر گونه خلاف و ایجاد هر گونه ناهنجاری را ممنوع اعلام کرده است و خلاف و ناهنجاری نیز جزء مواهب و شرایط زندگی نیست که اگر کسی میل به ارتکاب آنها داشته باشد، بگوید: پس حق من در جامعه ی اسلامی چه می شود؟

ب - در عین حال اسلام اجازه ی دخالت در زندگی خصوصی کسی را نمی دهد، مگر آن که شخص مجرم بخواهد آزادانه و علنی مرتکب جرم و خطا گردد. بدیهی است که ارتکاب علنی خلاف یا جرم، حقوق دیگران را ضایع می نماید و جایز نمی باشد.

متأسفانه در جامعه ی ما [بر اساس شدت تبلیغات ضد دین و سکوت و مماشات دینداران] این منوال رسم می شود که اگر مقابل خطای گناهکار اعتراض شود، می گویند: آزادی نیست. مثال بسیار ساده و روشن که همگان مشاهده کرده اند: بلند کردن صدای موزیک در خودرو است که در تمامی کشورهای اروپایی و حتی امریکا جرم است. اگر به او بگویید که صدای آن را آرام کن تا فقط خودت بشنوی، می گوید: آزادی نیست و اختناق است. اما اصلاً توجه ندارد که او با این صدای بلند، آزادی دیگران را در نشنیدن سلب می کند.

د - هیچ یک از ناهنجاری های رفتاری عمومی که در اسلام حرام شده و در جوامع غربی متعارف است [مثل: شرابخواری، قمار، زنا، بدحجابی، فحشا و ...] در هیچ یک از ادیان الهی جایز اعلام نشده است و اگر کسی گمان می کند که چون مسلمان نیست مجاز به این قبیل محرمات است، خود را فریب می دهد. اما در عین حال مربوط به خودش است، اما نباید انتظار داشته باشد که بتواند به صورت علنی خلاف کند و یا مترصد باشد که فساد و فحشا در جامعه زیاد و علنی باشد تا او نهایت سوءاستفاده ی خود را ببرد.

و - و همچنین ممکن است در جامعه آحاد یا گروه هایی باشند که اگرچه به ظاهر مدعی هستند، مسلمان هستیم، یا نیستیم، یا کافریم یا دین دیگری داریم، اما ماهیت و نقش آنها دشمنی آشکار با دین، مملکت،

نظام و همه‌ی حیثیت یک ملت است، مثل وهابی‌ها، بهایی‌ها، شیطان‌پرست‌ها، برخی از گروهک‌ها و ...، بدیهی است که اینها اساساً هیچ‌گونه حقی ندارند، چرا که دشمن نفوذی هستند و حضورشان در جامعه دقیقاً به مثابه‌ی حضور ستون پنجم است. اگرچه در جامعه‌ی ما از برکت رأفت اسلامی، راحت زندگی می‌کنند، مگر آن که در عمل ثابت شود کار تشکیلاتی می‌کنند.

ز - دلیلی ندارد که حتماً اول غربی‌ها به ناهنجار بودن یک رفتار رسیده و قانوناً آن را جرم بدانند، بعد دیگران بالتبع قبول کنند. و اگر آنها به این نتیجه نرسیدند و یا اول اعلام نکردند، آن کار جرم نباشد. بلکه ممکن است یک دین، مکتب و جامعه‌ی پیشرفته، رفتارهایی را ناهنجار ببیند که هنوز شعور علمی و اخلاقی غرب به آن نرسیده باشد و یا رسیده باشد، اما به خاطر حکومت طواغیت و سود اقتصادی، حتی آن فعل را تبلیغ هم بکنند.

اگر در جامعه‌ی ما ۳۰ سال پیش کسی می‌گفت: «در اماکن عمومی و محیط‌های بسته و در میان مردم و ... سیگار نکشید»، کسی قبول نمی‌کرد. چون هنوز غربی‌ها اعلام نکرده بودند و حتی در هواپیما و دادگاه و اداره و شرکت نیز مصرف دخانیات مجاز و حتی نشانه‌ی مدرنیته یا تیپ بود، اما چون آنها منع مصرف را اعلام کردند، حالا به صورت یک قانون در همه جا تسری می‌یابد. حال چه کسی گفته که ضرر سایر مفاسد [شراب، قمار، زنا، بدحجابی، فحشاء، روابط بی‌بند و بار جنسی، رشوه، ترویج کفر، شرکت بهایی‌گری، شیطان‌پرستی و انحراف از عقل و اسلام و ...] کمتر از سیگار کشیدن است؟!

پس غیرمسلمانان، کفار و یا دیگران، از تمامی مواهب زندگی برخوردار هستند و در انجام همه‌ی امور مربوط به خود - چه منطبق بر اعتقاداتشان باشد یا نباشد - نیز آزاد هستند، منتهی آنچه خلاف منافع، رأی، مصحلت و حقوق دیگران است را نمی‌توانند و نباید بتوانند که انجام دهند و باید که اگر دین ندارند، دست کم به همان شعار دمکراسی که می‌دهند پایبند باشند و حقوق اکثریت را رعایت کنند.

سوال ۱۱: آیا شعار تکبیر شما ریشه و صبغه اعتقادی دارد و یا صرفاً سیاسی است؟ تشریح‌اش چیست؟
(مسلمان خارجی) (۳۰ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جهت اطلاع سایر کاربران گرامی لازم به ذکر است که این مسلمان آلمانی بوده و ضمن آشنایی نسبی با زبان فارسی، از همسر ایرانی برخوردار است.

پاسخ: همان‌گونه که امام خمینی^(ره) به نقل از مرحوم آیت الله مدرس^(ره) فرمودند: «سیاست ما عین دیانت ماست». لذا هیچ شعار سیاسی مجزایی وجود ندارد و هر چه هست یا عین بیان قرآن و اسلام است و یا منطبق با آن می‌باشد. چنانچه حتی شعار کاملاً سیاسی و مشهور حضرت امام^(ره) مبنی بر «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، عین آیهی صریح قرآن است که راجع به شیطان فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (النحل، ۹۹)

ترجمه: که البته شیطان را هرگز بر کسی که به خدا ایمان آورده و بر او توکل و اعتماد کرده تسلط نخواهد بود.

و بیان مقام معظم رهبری، حضرت امام خامنه‌ای در تشریح این بیان بدین مضمون که مادام که ایمان، بصیرت، تلاش و ... باشد، امریکا (شیطان) سلطه ندارد، وگرنه سلطه پیدا می‌کند نیز عین صریح آیهی بعدی است:

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۱۰۰)

ترجمه: تنها تسلط شیطان بر آن نفوسی است که (خودشان) او را دوست گرفته‌اند و به اغوای او به خدا شرک آورده‌اند.

و البته دقت شود که «سیاست همگان، عین دیانت آنهاست». سیاست امریکا، انگلیس، اسرائیل، کافر، مشرک، منافق، دنیاپرست و ... نیز عین دیانتشان و دیانتشان نیز عین سیاستشان است.

و شعار تکبیر ما مبنی بر: «الله اکبر - خامنه‌ای رهبر - مرگ بر ضدولایت فقیه - مرگ بر امریکا، انگلیس و اسرائیل» نیز دقیقاً منطبق با اعتقادات اسلام ناب می‌باشد و صبغه دینی دارد. و اما تشریح:

«الله اکبر»: که می‌دانید شعار اعتقادی و باوری هر مسلمانی است. «تکبر» و «تهلیل» و «تمحید» و «تسبیح» که در قالب واژگانی چون: الله اکبر - لا إله إلا الله - الحمد لله و سبحان الله بیان می‌گردد، اصول شناخت و باور توحیدی هر مسلمانی است. الله اکبر، یعنی خداوند متعال بزرگتر از هر آن چیزی است که وصف آید. لذا سر تعظیم، جز برای او، به امر او و در راه او فرود نمی‌آوریم. لذا بنده‌ی شرق و غرب نیز نمی‌گردیم.

«خامنه‌ای رهبر»: بیان مصداق ولایت است. نه مسلمان، بلکه هر انسانی ولایت‌پذیر است. لذا خداوند متعال می‌فرماید که ولی مؤمنین «الله» است، اما کفار اولیای متفاوتی دارند که همگی «طاغوت» آنها می‌شوند (آیه الکرسی). اما، ولایت‌پذیری نیز نمی‌تواند بدون معین شدن مصادیق آن فقط در قالب معنا و مفهوم و شعر و ادب باشد، لذا مسلمان در راستای ولایت الله و به امر الله، ولایت حضرت رسول اکرم^(ص) را پذیرفته و به امر الله که توسط پیامبر اکرم^(ص) ابلاغ شده، ولایت اهل بیت^(ع) را پذیرفته و به امر آنان و در همان مسیر، ولایت فقه اسلامی و ولایت فقیه را پذیرفته و مصادیق آنان را نیز می‌شناسد.

«مرگ بر ضد ولایت فقیه»: چنانچه حضرت امام خامنه‌ای خود فرمودند: ضد ولایت فقیه، آن کسی نیست که ولایت فقیه را قبول ندارد و حتی آن کسی نیست که با این اصل مخالف است. بلکه کسی است که «پنجه در انداخته است» یعنی در محاربه و جنگ است. بدیهی است که دشمن برای نابودی شما می‌جنگد و طبیعی است که طرف مقابل [ما] نابودی دشمن را بخواهیم و هدف قرار دهیم.

«مرگ بر امریکا، انگلیس، اسرائیل و ...»: نیز بیانگر هدف گرفتن دشمن است. مسلمان نابودی سلطه‌ی طاغوت را هدف می‌گیرد، چرا که تا «یکفروا بالطاغوت» محقق نگردد، «یؤمن بالله» نیز محقق نمی‌گردد و تا به «لا إله» و نفی همه‌ی الهه‌های کاذب و شکستن بت‌های دروغین عمل نگردد، «الا الله» نیز در وجود شخص و جامعه تجلی نمی‌یابد.

امریکا و اذنباش چون انگلیس، اسرائیل، منافقین و کفار، کمر به نیستی اسلام و مسلمین بسته‌اند و نسل‌کشی‌های علنی آنان نیز دال بر مدعاست. و مسلمان «مرگ این سلطه» را آرزو دارد و هدف گرفته است.

سوال ۱۲: یهودیان ساکن فلسطین مدعی‌اند که اگر فلسطینی‌ها ۶۰ سال است که به آنجا آمدند، این سرزمین هزاران سال متعلق به بنی‌اسرائیل بوده است و قرآن شما نیز بدان تصریح دارد؟ پاسخ درست چیست؟ (۲۱ مهر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پیش از این در پاسخ به سؤال مشابهی به صورت مشروح این ادعا مورد بررسی و رد قرار گرفته بود که با کلیک روی شماره‌ی (۱) می‌توانید [و حتماً] مراجعه و مطالعه نمایید. اما در این پاسخ نیز به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

الف - سرزمین فلسطین متعلق به فلسطینیان است. چه مسلمان باشند و چه مسیحی و چه یهودی و هیچ دلیلی وجود ندارد که در میان تمامی سرزمین‌ها و کشورهای دنیا، یک سرزمین خاص و متعلق به یهودیان باشد. در ضمن بنی‌اسرائیل فقط یک قوم در میان همه‌ی فلسطینی‌ها بودند که قبل از حضرت موسی^(ع) نیز وجود داشتند. برخی متدین بودند، برخی به حضرت موسی^(ع) و انبیای بعدی گرویدند، برخی کافر شدند، برخی انبیای الهی را به قتل رساندند و ...

ب - اگر قرار باشد جهت تعیین مالکیت یک سرزمین به تاریخ گذشته برگردیم، چرا باید این تاریخ به زمان یهودیان متوقف گردد؟ فلسطین قبل از حضرت موسی^(ع) نیز وجود داشته و متعلق به مردم آن بوده است. حتی حضرت ابراهیم^(ع) نیز در آن سرزمین به دنیا آمده و حضور داشته است. پس اگر قرار باشد سرزمین به «امت» تعلق داشته باشد و نه ملت، این امت حضرت ابراهیم^(ع) بودند که زمانی به دین ایشان، زمانی به دین حضرت موسی^(ع) و زمانی به دین حضرت عیسی^(ع) و در آخر نیز مسلمان شدند.

ج - در ضمن چه دلیلی وجود دارد که «بنی اسرائیل» حتماً یهودی باشند؟! اسرائیل یک شخص بود و بنی اسرائیل به اولاد آن شخص گفته می‌شود، خواه یهودی باشند و خواه مسلمان. و چه کسی گفته است که یهودیان مهاجر از کشورهای دیگر اولاد بنی‌اسرائیل هستند؟

د - طبق کدام قانون بین‌الملل یا فرهنگ ملی و یا هر منطق دیگری، یک عده می‌توانند از کشورهای چونی آمریکا، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس و سایر کشورهای اروپایی به یک سرزمینی مهاجرت کنند و مدعی شوند که چون دین ما یهودی است، اینجا سرزمین ما است؟!

ه - چنین نیست که فلسطینیان سابقه‌ی ۶۰ ساله در سرزمین فلسطین داشته باشند، بلکه سابقه‌ی چندین هزار ساله در سرزمین خودشان دارند، و ۶۰ سال است که از سرزمینشان اخراج شده و برای بازپس‌گیری آن با مهاجمین و غاصبین مبارزه می‌کنند.

و - به فرض که یهودیان حق داشته باشند در منطقه‌ی اورشلیم زندگی کنند، چرا باید حق داشته باشند که ملت فلسطین را پس از چندین هزار سال از آن سرزمین اخراج کنند و یا با جنگ و خونریزی و نسل‌کشی و بچه‌کشی، کل سرزمین فلسطین را تصاحب کنند و ادعای نیل تا فرات داشته باشند؟!

ی - اما اگر می‌خواهند راجع به قوم بنی‌اسرائیل و مالکیت آنها بر سرزمین فلسطین به قرآن کریم استناد کنند [پس از توجه به نکات فوق که قوم بنی اسرائیل الزاماً یهودی‌ها نیستند] لازم است دقت کنند که قرآن کریم سخنان بسیاری راجع به قوم بنی‌اسرائیل دارد و از جمله آن که اگر واقعاً یهودی بودند، باید مسیحی می‌شدند، نه این که مکرر به قتل او کمر همت ببندند و به همین دلیل ملعون خوانده شدند:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»

(المائدة، ۷۸)

ترجمه: کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم، لعنت شدند، این بدان [سبب] بود که سرکشی کردند و از حد درگذشتند.

مضافاً بر این که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که حضرت موسی^(ع) به قومش گفت: وارد این سرزمین شوید. آنها گفتند: تا اهالی این سرزمین در آن هستند، ما وارد نمی‌شویم. تو با خدای خودت وارد این سرزمین شو و بجنگ و آنها را بیرون کن تا ما بیاییم و جایگزین شویم. حضرت موسی^(ع) از این حرف ناراحت شد و از خدا خواست تا بین او و این قوم جدایی بیاندازد. خداوند متعال نیز فرمود حال که چنین نافرمانی می‌کنید، ورود شما به این سرزمین حرام شد و محکوم می‌شوید که چهل سال در بیابان آواره بمانید. اینک به آیات ذیل دقت نمایید:

«قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتَلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (المائدة، ۲۴ تا ۲۶)

ترجمه: مجدداً گفتند ای موسی تا آن مردم در آن سرزمین هستند ابداً ما داخل آن سرزمین نخواهیم شد، و اگر چاره‌ای جز گرفتن آن سرزمین نیست تو خودت با پروردگارت بروید و با آنان جنگ بکنید ما همین جا نشسته‌ایم * موسی عرضه داشت: پروردگارا من اختیار جز خودم و برادرم را ندارم و نمی‌توانم این قوم را به اطاعت فرمان تو مجبور سازم پس بین من و بین این مردم عصیانگر جدایی بینداز * خدای تعالی فرمود: به جرم این نافرمانیشان دست یافتن به آن سرزمین تا چهل سال بر آنان تحریم شد در نتیجه چهل سال در بیابان سرگردان باشند و تو برای این قوم عصیانگر هیچ اندوه مخور.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۳: با توجه به بیانات رهبری، آیا قرار است نظام تغییر یابد [مثلاً ریاست جمهوری پارلمانی شود] و آیا این به صلاح است - حرف و حدیث و تحلیل و حتی نقد در رسانه‌های خارجی و داخلی و وبلاگ‌ها بسیار است؟ (۲۸ مهر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با رسانه‌های خارجی و ایادی داخلی‌شان کاری نداریم، کار آنها دشمنی است و دشمنی به ویژه در جنگ نرم مستلزم دروغ، تهمت، شایعه، تحریف و جو سازی است و آنها نیز همه‌ی سرمایه و هم و غمشان را به این امور اختصاص می‌دهند، اما سؤالاتی که احياناً در ذهن خودی‌ها ایجاد شده است، بیشتر به خاطر عدم توجه کافی یا مرور با تعمق و تأمل کمتر در بیانات ایشان است و لازم است یک یا چند بار آن را با دقت بخوانند. لذا در ذیل توضیح مختصری برای این دسته از عزیزان ایفاد می‌گردد:

الف - در هر مقوله‌ای ابتدا باید به کلید واژه‌ها و مفاهیم آنها در فرهنگ خودش توجه نمود. گاه تغییر یک کلمه یا تعریف آن، همه‌ی معنا را تغییر می‌دهد. به عنوان مثال می‌گویند: «تغییر نظام». تغییر نظام یعنی «نظام جمهوری اسلامی ایران» ساقط شود و نظام دیگری جایگزین آن گردد. لذا نه تنها هیچ گاه در بیانات ایشان سخنی از تغییر نظام به میان نیامده است، بلکه ایشان تأکید و تصریح داشتند که این نظام حتی مانند سایر نظامات پیر هم نمی‌شود، چرا که اهداف و آرمان‌های این نظام منطبق با فطرت انسان است.

ایشان فرمودند: «بنابراین وقتی انسان اهداف و آرمان های نظام اسلامی را نگاه می کند - یعنی جامعه‌ی اسلامی با این خصوصیات - می‌بیند اینها هیچ وقت کهنه نمی‌شود. انسان همیشه دنبال این آرمان هاست. هر چه هم که حرکت بکند، جا برای حرکت بیشتر وجود دارد. مثلاً یکی از آرمان‌های شما پیشرفت است. پیشرفت نهایت ندارد، آخر ندارد. «فوق کُلِّ ذی علم علیم (البوسف، ۷۶)»؛ هرچه شما دانش داشته باشید، بالاتر از آن، دانشی متصور است. یعنی عرصه، بک عرصه‌ی تمام‌شدنی نیست.»

ب - بلکه ایشان به استعداد و وجود امکان برای تغییرات در ساختار و مهندسی اجرایی این نظام در راستای اهدافش اشاره نمودند و فرمودند: «ممکن است اقتضانات در دنیا جوری بشود که این ساز و کار، این هندسه‌ی نظام، کامل نباشد، مطلوب نباشد، لازم باشد عوض شود؛ هیچ اشکال ندارد. نظام اسلامی این ظرفیت را دارد.»

ج - بدیهی است که این سخن فقط به تغییر مهندسی و ساز و کار اشاره دارد و نه تنها تغییر و نو کردن ساز و کارها در راستای تحقق اهداف و متکی بر اصول هیچ اشکالی ندارد، بلکه اساساً لازم است. به عنوان مثال یک دوره‌ای کسب علم در مکتب انجام می‌گرفت، اما اکنون مهندسی، تحصیل و ساز و کارهای آن تغییر یافته است و مدارس و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه تأسیس شده است. ایشان مثال‌های متفاوتی برای روشن شدن موضوع نیز بیان فرمودند که از جمله مباحث اقتصادی و شاخصه‌های اصل ۴۴ و نیز مسئله‌ی نخست‌وزیر و ریاست جمهوری بود که تغییر یافت. چنانچه فرمودند: «فرض بفرمائید ما یک روزی در قانون اساسی نخست‌وزیر و رئیس جمهور داشتیم، با یک شکل خاصی؛ بعد تجربه به ما نشان داد که این درست نیست. امام دستور دادند گروهی از خبرگان ملت، از دانشگاهیان، از روحانیون، از مجلس شورای اسلامی، از برجستگان و نخبگان بنشینند و آنچنان که بر طبق نیاز است، آن را تغییر بدهند. همین کار را هم کردند. یا در زمینه‌ی قضا همین جور. در آینده هم اینها قابل تغییر است.»

د - سپس ایشان به مثال دیگری اشاره کرده و فرمودند: «امروز نظام ما نظام ریاستی است؛ یعنی مردم با رأی مستقیم خودشان رئیس جمهور را انتخاب می‌کنند؛ تا الآن هم شیوه‌ی بسیار خوب و تجربه‌شده‌ای است. اگر یک روزی در آینده‌های دور یا نزدیک - که احتمالاً در آینده‌های نزدیک، چنین چیزی پیش نمی‌آید - احساس بشود که به جای نظام ریاستی مثلاً نظام پارلمانی مطلوب است - مثل این که در بعضی از کشورهای دنیا معمول است - هیچ اشکالی ندارد؛ نظام جمهوری اسلامی می‌تواند این خط هندسی را به خط دیگر هندسی تبدیل کند؛ تفاوتی نمی‌کند. و از این قبیل.»

ه - باید دقت کنیم که اولاً حضرت امام خامنه‌ای یک مثال آوردند، نه این که فرموده باشند چنین می‌شود یا باید بشود. بلکه فرمودند اگر روزی مصلحت اقتضا کند که مهندسی اجرایی نظام تغییر کند، این قابلیت در نظام ما وجود دارد و اشکالی هم ندارد. ثانیاً ایشان تأکید و تصریح نمودند «امروز نظام ما نظام ریاستی است؛ یعنی مردم با رأی مستقیم خودشان رئیس جمهور را انتخاب می‌کنند؛ تا الآن هم شیوه‌ی بسیار خوب و تجربه‌شده‌ای است»، پس جایی برای این شائبه وجود ندارد که نکند نظر ایشان بر این است که دیگر این شیوه نباشد و انتخاب ریاست جمهوری پارلمانی باشد. بدیهی است که اگر چنین بود تأکید نمی‌فرمودند که این شیوه‌ی فعلی تا الآن بسیار خوب و تجربه شده است. ثالثاً تأکید نمودند که «اگر يك روزی در آینده‌های دور یا نزدیک - که احتمالاً در آینده‌های نزدیک، چنین چیزی پیش نمی‌آید - ...».

و - با توجه به محورهای فوق، چرا باید این جنجال و شائبه‌ها پیش آید؟! ایشان در خاتمه نیز مطلب را جمع‌بندی نموده و تأکید کردند که هدف ثابت است، راه روشن است، اما مهندسی کار، ساز و کارها و وسایل رسیدن می‌تواند در صورت لزوم نو شود و حتی مثالی ساده‌تر بیان کردند که کاملاً مقصود را تبیین می‌نماید و فرمودند:

«بنابراین با این دید، نظام جمهوری اسلامی، هم ثابت دارد، هم تحول دارد. ثبات وجود دارد، یعنی حرکت، يك حرکت مستمری است به سمت آرمانها؛ تذبذب و عوض کردن راه وجود ندارد؛ حرکت در خط مستقیم به سمت آرمان‌های معین است؛ اما ساز و کارها عوض می‌شود. يك وقت انسان به سمت يك هدفی می‌رود، ناچار است سوار اتومبیل بشود، در يك بخشی ناچار است سوار قطار بشود، در يك بخشی ناچار است سوار هواپیما بشود، در يك بخشی هم ممکن است لازم باشد پیاده حرکت کند؛ اما هدف تغییرناپذیر است، اگرچه شکل حرکت تغییرپذیر است.»

پس چنانچه مشهود است، نه بحث از تغییر نظام است و نه حتی از تغییر شیوه‌ی انتخاب ریاست جمهور و اتخاذ شیوه‌ی پارلمانی و ...، بلکه بحث از ثبات نظام و اصول حرکت از یک سو و قابلیت هر گونه تغییر لازم و منطبق با شرایط جهانی و مصالح کشور از سوی دیگر می‌باشد.

سوال ۱۴: مهم ترین موانع پیشرفت نظام جمهوری ایران را به زبان ساده توضیح دهید. (مریی) (۱۵ آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که هر گونه ناهنجاری از تنبلی، بی‌تحركی، ناامیدی گرفته تا بروز خلل یا مفسد در عرصه‌های متفاوت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، امنیتی، اجتماعی و ... می‌تواند مانعی برای رشد و پیشرفت نظام و کشور قلمداد گردد و هر کدام به اندازه‌ی گستره‌ی کمی و کیفیشان می‌توانند سدی سست یا قوی برای رشد بیشتر باشند.

اما از مهمترین موانع رشد که در صورت عدم مراقبت و تدوین سیاست‌های لازم و انجام امور ضروری می‌تواند حتی سبب سقوط گردد، سستی در اعتقادات، به ویژه در میان نسل نوجوان و جوان می‌باشد.

در بخش یادداشت پایگاه خبر و عکس ایران (www.iranpn.com) مطلب خوبی تحت عنوان «[امریکا چاره‌ای جز جنگ ندارد، توان آن را هم ندارد، پس سقوط حتمی است](#)» درج شده و طی آن علل سقوط نظامات ریشه‌یابی شده است.

نویسنده در این یادداشت به نکته‌ی قابل تأملی توجه داده است مبنی بر این که «هر بنا و نظامی با تزلزل همان پایه‌ای که بر آن استوار است متزلزل می‌گردد» و سپس مثال زده که اگر ساختمانی روی ستون‌هایش استوار شده باشد، با شکستن درها و پنجره‌ها فرو نمی‌ریزد، اما اگر ستون آسیب ببیند و متزلزل گردد، چه بسا ساختمان نیز فرو ریزد.

نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بر «اعتقادات اسلامی» مردم استوار شده است. لذا اگرچه حوادث نامطلوب یا برخی ناهنجاری‌ها یا کاستی‌ها موجب بروز مشکلاتی می‌گردد، اما هیچ‌گاه سبب تزلزل آن نمی‌شود. اما اگر اعتقادات مردم و به ویژه نسل نوجوان و جوان سست شود، تزلزل نیز بعید نخواهد بود. به همین دلیل است که شاهدیم نظام سرمایه‌داری و صهیونیسم بین‌الملل، ضمن فشارهای گوناگونی که ایجاد می‌کند، همه‌ی هم و غم خود را معطوف به رخنه در ایمان مردم و القای فرهنگ شیطنی به جای فرهنگ الهی در عرصه‌های مختلف نموده و می‌نماید.

بهترین مثال‌ها، همین تاریخ انقلاب از آغاز، تعمیر، پیروزی و پس از آن است. مردم مسلمان ما نه با تکیه به پول و سرمایه قیام کردند و نه با تکیه به اسلحه کودتا کردند، بلکه نظام شاهنشاهی را با شعار «الله اکبر» که مبین جهان‌بینی و اعتقادات آنها بود سرنگون کرده و نظام اسلامی را جایگزین نمودند. همچنین در حوادثی چون جنگ تحمیلی ۸ ساله، مقاومت و پیروزی نه با برخورداری از سرمایه‌های کلان به دست آمد و نه با اتکا به وفور تسلیحات نوین جنگی و نه با حمایت قدرت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان. بلکه همه متکی بر همین اعتقادات اسلامی و عشق و علاقه به اسلام ناب ولایی بود. همین‌طور است مقاومت مردم در مقابل سایر ناهنجاری‌ها در عرصه‌های متفاوتی چون: ترورها، فتنه‌ها، تحریم‌های اقتصادی و ... و البته «وحدت» نیز از مهمترین عوامل موفقیت بوده و هست که آن نیز بر محور اعتقادات و باورهای واحد و منافع مشترک به دست می‌آید. لذا گرایش به اسلام ناب، سبب وحدت همه‌ی اقشار گردید.

پس آگاهی و تقویت علمی و عملی مبانی اعتقادی و بالتبع تبدیل وحدت به تفرقه، از عوامل اصلی رشد این نظام و تضعیف آن از موانع اصلی پیشرفت محسوب می‌گردد.

سوال ۱۵: بعد از نمایش فیلم «شکارچی شنبه»، نماینده یهودیان در مجلس اعتراض کرد که به روحانیت یهود اهانت شده است. این اعتراض چقدر وارد است و فرق یهود با صهیونیسم چیست؟ (۳۶ آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر کسی [چه نماینده و چه غیرنماینده] با دیدن چنین فیلمی معترض باشد که به روحانیت یا اساساً جامعه‌ی یهود اهانت شده است، از دو وجه خارج نیست:

الف - اگر شخصیتی حقوقی یا مشهور است، او نیز از ناحیه‌ی صهیونیسم بین‌الملل تحت فشار قرار گرفته که دست کم اعتراضی کند و نگذارد چنین فیلمی [حتی در یک کشور و نام اسلامی]، بدون هیچ واکنش و اعتراضی اکران گردد و اگر چنین باشد، نه تنها چنین شخصیتی وابستگی خود به تشکیلات صهیونیسم را به اثبات رسانده است، بلکه شخصاً بزرگترین اهانت را به جامعه‌ی یهود و روحانیتش نموده است.

ب - و یا اگر چنین نباشد، چنین شخصیتی اساساً هیچ اطلاعی از یهودیت، صهیونیسم بین‌الملل، عرصه هنر و رسانه‌ی مستقل و متعهد و تفاوتش با عرصه‌ی هنر و رسانه صهیونیستی و اوضاع جهان ندارد، که آن وقت باید برای کسانی که به او، معلومات و فهم شعور سیاسی‌اش اندک اعتمادی کرده‌اند افسوس و تأسف خورد.

ج - تفاوت «یهود» با «صهیونیسم» برای هر انسانی که اندک اطلاعاتی داشته باشد روشن است، مگر آن که خود نیز بخواهد با به نادانی زدن خود مردم را فریب داده و دین یهودیت را ابزار سلطه‌ی صهیونیسم نماید.

یهودیت یک «دین» الهی است، اگرچه تورات فعلی تحریف شده است. اما «صهیونیسم» یک سازمان و تشکیلات است که بنیانش در توافقی بین سرانی که در کوه «صیون» جمع شده بودند گذارده شد و هدفش اشغال کلیه‌ی سرزمین‌های مسلمین که غنی‌ترین و استراتژیک‌ترین سرزمین‌های کره زمین است می‌باشد. غنی‌ترین منابع انرژی [نفت و گاز و اورانیوم و ...]، حیاتی‌ترین راه‌های آبی و مسیره‌های مراسلاتی، بزرگترین بنادر اقتصادی جهان، مساعدترین شرایط اقلیمی کشاورزی و ... همه در خاورمیانه و سایر سرزمین‌های مسلمین قرار دارد و امروزه مهمترین هدف صهیونیسم بین‌الملل اشغال این سرزمین‌ها می‌باشد. همان طرحی که امروزه به آن «خاورمیانه‌ی جدید» به مرکزیت اسرائیل می‌گویند.

د - در میان طرفداران هر دینی، از همان ابتدای علنی شدن بعثت و نبوت پیامبرش، عده‌ای برای به انحراف کشیدن و مصادره کردن نفوذ کردند و این اختصاص به یهودیت و یا مسیحیت ندارد. چنانچه در تاریخ اسلام نیز شاهد نفوذ و تغییر چهره‌ی افراد و گروه‌هایی چون معاویه و بنی امیه و یا هارون و مأمون و بنی‌العباس و یا دیگران بوده و هستیم، و امروزه وهابیت که توسط انگلیس پایه‌گذاری شد، روشن‌ترین نمونه‌ی آن است. حتی در میان شیعیان نیز از این چهره‌ها بسیار بوده و هستند. تا آنجا که امام خمینی^(ره) که یک مرجع دینی و یک رهبر انقلابی و بنیان‌گذار یک حکومت دینی حول محور «ولایت‌فقیه» است، از آنان تحت عنوان «آخوندهای درباری» یاد می‌نمود. لذا این موضع‌گیری که عده‌ای بخواهند القا کنند که هر کس به کسوت روحانیت یهود درآمد پاک و منزه است و در میان آنان هیچ خائن، جاسوس، جانی و مزدوری وجود ندارد، خود یک روش صهیونیستی است. به ویژه در میان جامعه‌ای که همه‌ی جنایات، نسل‌کشی‌ها، لشکرکشی‌ها، بلوکه کردن سرمایه‌های مردم در سرتاسر عالم، اعمال قدرت‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی، تبلیغاتی و رسانه‌ای خود را تحت عنوان دین و یهودیت انجام می‌دهد. بدون تردید اگر حضرت موسی^(علیه‌السلام) امروز تشریف داشتند، اولین جریان و گروهی را که مانند فرعون هدف می‌گرفت، همین صهیونیسم بین‌الملل است که به نام او جنایت می‌کنند.

سوال ۱۶: پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) هیچ گاه قبل از دست به شمشیر بردن ناکتین، مارقین، قاسطین، فتنه‌گرها و منافقین، با آنها برخورد فیزیکی نکردند، آیا در جمهوری اسلامی ایرانی نیز چنین است؟ (۳۰ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوب است قبل از پاسخی مستقیم، به ابعاد و جنبه‌های متفاوت این شبهه‌ای که به ویژه پس از شکست فتنه‌ی ۸۸ بسیار در سایت‌ها و اذهان عمومی شایع کرده و می‌کنند بپردازیم:

الف - اولین و مهمترین نکته، ضرورت رفع اتهام سادگی و بی‌بصیرتی از اهل عصمت^(ع) است. شبهه‌افکنان عادت بر این دارند که ابتدا حکم غلطی را صادر می‌کنند و سپس بر اساس آن دست به قیاس می‌زنند و دیگران را محکوم می‌کنند و یا صورت مسئله‌ی غلطی را طرح کرده و سپس بر اساس همان غلط، اسلام را محکوم می‌کنند.

چه کسی گفته است که آنها [العیاذ بالله] این قدر سطحی بین و ساده‌نگر بودند که تا برق شمشیر دشمن را مقابل چشمشان نمی‌دیدند، خطر آن و ضرورت مبارزه‌ی فیزیکی یا غیرفیزیکی علیه آن را درک نمی‌کردند؟ این اتهام بسیار سنگینی است و ما نباید ندانسته چنین حکمی صادر نموده و آن را شایع کنیم. خداوند متعال در کلام وحی [قرآن کریم] ضمن آن که فرمان می‌دهد آنان که با شما می‌جنگند را هر کجا یافتید بکشید، تذکار می‌دهد که «فتنه شدیدتر از قتل است»، تا مردم دچار این سادگی نگردیده و فتنه‌گران نیز نتوانند در امنیت کامل دمار از روزگار مردم درآورند و فتنه و تفرقه و آشوبی به پا کنند که زمینه برای جنگ و پیروزی راحت فراهم گردد:

«وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجْتُمُوهُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَاِنْ قَاتَلُوَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۱۹۱)

ترجمه: و ایشان را هر جا که دست یافتید به قتل برسانید و از دیارشان مکه بیرون کنید همانطور که شما را از مکه بیرون کردند و **فتنه‌ی آنان از این کشتار شما شدیدتر بود** ولی در خود شهر مکه که خانه‌ی امن است با ایشان نجنگید مگر این که ایشان در آنجا با شما جنگ بی‌آغازند که اگر خود آنان حرمت مسجد الحرام را رعایت ننموده جنگ را با شما آغاز کردند شما هم بجنگید که سزای کافران همین است.

همچنین در آیه‌ی دیگری که حرمت جنگ سخت در ماه‌های حرام را اعلام می‌دارد، تصریح می‌نماید که ایجاد اعوجاج و انحراف و مانع شدن از رفتن مردم در راه خدا «صَدَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ»، اخراج ملت‌ها از وطن‌ها و خانه‌هایشان و فتنه - که همگی از مصادیق جنگ نرم است - بسیار بدتر از جنگ است و تأکید می‌نماید که «فتنه از جنگ بزرگتر است». یعنی سادگی نکنید و بفهمید که ضرورت مقابله‌ی شدیدتر، در هر زمان و هر کجا (اگرچه مسجد الحرام) با فتنه اجتناب ناپذیر است و منتظر نمانید که به روی شما سلاح بکشند:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِخْرَاجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ اِنْ اَسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قَيِّمَتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَاُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۱۷)

ترجمه: از تو از ماه حرام و قتال در آن می‌پرسند بگو قتال در ماه حرام گناهی بزرگ است ولی جلوگیری مشرکین از راه خدا و کفر به آن و جلوگیری‌شان از رفتن شما به مسجد الحرام و بیرون کردنشان مؤمنین را از آنجا نزد خدا گناه بزرگتری است چون فتنه است و فتنه جرمش از قتل بزرگتر است و این مشرکین لایزال با شما قتال می‌کنند به این امید که اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و هر کس از شما از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد این گونه افراد اعمال نیکشان بی‌اثر شده در دنیا و آخرت از آن بهره‌مند نمی‌شوند و آنان اهل جهنم و در آن جاویداند.

ب - مثال‌های بسیاری در تاریخ صدر اسلام وجود دارد که پیامبر اکرم^(ص) و حضرت علی^(ع) نیز در حالی که شاید بسیاری از جنگاوران دشمن و حتی فرماندهان آنان را [فتح مکه] بخشیدند، با قوای جنگ نرم برخورد فیزیکی نموده و هیچ در مقابل آنان کوتاه نیامده و اغماض نکردند. به عنوان مثال:

ب/۱: در فتح مکه پیامبر اکرم^(ص) دستور دادند که هیچ کس در مکه درگیر نشود، مگر با کسانی که قصد جنگ داشته باشند، اما فرمود: به استثنای کسانی که به مجازات اعدام محکوم شده‌اند و در میان آنان نه ابوسفیان بود و نه فرمانده‌ها جنگی، بلکه سران جنگ تبلیغاتی مثل برخی از شعراء که دائم با هجویات خود اسلام، پیامبر^(ص) و مسلمانان را مسخره می‌کردند وجود داشتند.

قریبه، یک کنیز آوازه خوان از ابن خطل بود که اشعاری در جهت تخریب شخصیت پیامبر و هجو پیامبر می‌خواند وی در روز فتح مکه کشته شد. (تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، محمد ابراهیم، ص ۵۶۳)

از جمله مابقی سران فتنه و فرماندهان جنگ نرم در آن زمان: «عبدالله بن سعد ابی سرح، عبدالله بن هلال خطل ادرمی، حوریت بن نقید بن وهب بن عبد بن قصی، عکرمة بن ابی جهل، هبار بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبد العزی، هند دختر عتبة بن ربیع، وحشی قاتل حمزه سید الشهداء، سهیل بن عمرو، هبیره بن ابی وهب مخزومی، عبدالله بن زبیری سهمی، حویطب بن عبد العزی، صفوان بن امیه بن خلف جمحی، عنبه و معتب پسران ابولهب» بودند که برخی کشته شدند و بعضی امان گرفتند و برخی اسلام آوردند و برخی دیگر گریختند. (همان مدرک)

ب/۲: شاید از بهترین مصادیق در دوران حضرت علی^(علیه السلام) همان جنگ صفین با لشکریان معاویه باشد که نه تنها به هنگام احساس شکست کامل (از روی نفاق) شمشیرها را غلاف کردند، بلکه قرآن‌ها را بر سر نهادند و خود را اهل اسلام و قرآن و صلح و برادری و ... خواندند، اما امیرالمؤمنین^(ع) فرمود که فریب نخورید، با آنها بجنگید و همگی را بکشید، قرآن خود من هستم و ...، اما سپاهیان ابله امام، فریب این جنگ نرم را خورده و گفتند آنها شمشیر و جنگ را کنار گذاشته‌اند و در پناه قرآن رفته‌اند و ما با قرآن نمی‌جنگیم. همین روش را امروز مافقین و فتنه‌گران دارند و ما نباید بلاهت و سفاهت آنها را پیشه کنیم. اگر سپاهیان حضرت امر او را اطاعت می‌کردند، معاویه کشته شده بود و کربلایی نیز پیش نمی‌آمد.

ب/۳: همچنین امیرالمؤمنین حضرت علی^(ع) در جنگ جمل وقتی پرچم را به دست محمد بن حنفیه داد، فرمودند: دو کار را انجام بده، اول پایت را مثل میخ به زمین بکوب تا متزلزل نشود، دوم نگاه کن که دشمن تا کجا صف کشیده و اتاق جنگش تا کجاست. دقت کنید که اتاق جنگ در شام است و ما داریم در کوفه می‌جنگیم و در اتاق جنگ مسیحی و کافر هستند اما ما مسلمان‌ها داریم با هم جنگ می‌کنیم.

(آیت الله جوادی آملی - خطبه‌ی نماز جمعه در قم)

ج - اما از نکته‌های قابل توجه دیگر در این شبهه‌ی رایج شده، ادعان منافقین و فتنه‌گران به نفاق و فسق و دشمنی‌شان با اسلام و قیاس خود با فتنه‌گران صدر اسلام است. یعنی خود می‌دانند که به چه اسلافی تأسی کرده و چه روشی از آنان را پیش گرفته‌اند. حدود ده سال پیش، قبل از آن که فتنه بدین شکل بروز داشته باشد، یک نفر در تظاهرات ۲۲ بهمن به یکی از همین سران فتنه که روحانی معروفی نیز بود گفت: من هر وقت شما را می‌بینم به یاد تاریخ صدر اسلام و روش‌های سقیفه‌ای و معاویه‌ای می‌افتم که مو به مو تقلید و تکرار می‌کنید.

د - اما نکته‌ی آخر آن که با طرح این شبهه چه انتظاری را مطرح می‌کنند؟ آیا انتظار دارند که به راحتی هر فتنه‌ای را سازماندهی کنند و جناح مقابل آنقدر ابله باشد که تا سلاح در دست آنان ندیده است، هیچ جنگی را درک نکند و بگذارد آنها در زیر سایه‌ی امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران هر فتنه‌ای را برای براندازی همین نظام سازماندهی کنند؟! آیا اگر چنین شود خودشان به چنین بلاهت و سفاهتی نمی‌خندند؟! به راستی «ناتو» که یک تشکیلات نظامی است، چرا بخش فرهنگی ایجاد کرده و ناتوی فرهنگی چیست و آیا مقابله‌ی فیزیکی و غیرفیزیکی با آن ضرورت دارد یا خیر؟

و نکته‌ی پایانی آن که مگر سلاح فقط ژ۳، کلاش، نارنجک، خمپاره و ... است، ریختن به خیابان‌ها در بعد از ظهر عاشورا، به آتش کشاندن ساختمان‌ها، مساجد، بانک‌ها، خودروهای عمومی و خصوصی... پول دادن به ارازل و اوپاش و قمه‌کش‌ها برای ایجاد آشوب، ضرب و شتم و حتی سربریدن یا شلیک به نیروها، بسیجی‌ها و مردم، دست به اسلحه بردن نیست؟

باید بصیر بود.

سوال ۱۷: پس از انتشار برخی از سخنان فائزه هاشمی، برخی [در دانشگاه‌ها] می‌گویند: بی‌بی‌سی خوب است، مگر همین بی‌بی‌سی اخبار انقلاب را پوشش نمی‌داد...؟ او چه گفته و واقعیت چیست؟ (۸ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جمله‌ی فائزه که سبب تهیه‌ی خوراک تبلیغاتی برای اتباع بی‌بی‌سی و سایر خبرگزاری‌های خارجی و اذتاب داخلی آنها گردید (به نقل از خبرگزاری‌ها) به شرح ذیل است:

«این که حالا رسانه‌های خارجی یا خارجی‌ها در تأیید تحرکات مردمی چیزی بگویند، این نشانه وابستگی نیست. مگر امام در خارج از کشور در فرانسه نبودند؟ مگر مقامات فرانسوی کشور خود را پناهگاه انقلابیون قرار نداده بودند؟ مگر بسیاری از دانشجویان در امریکا مبارزه نمی‌کردند؟ مگر رسانه‌های خارجی از جمله بی‌بی‌سی در آن زمان مسائل ایران را به شدت و به قوت پوشش نمی‌دادند؟ مگر در آن زمان در نهایت بی‌اعتمادی به رسانه‌های ملی، اخبار را از رسانه‌های خارجی نمی‌گرفتند؟»

پاسخ: البته که خبرگزاری بی‌بی‌سی و سایر خبرگزاری‌های وابسته به زنجیره‌ی سلطه‌ی فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل، نه تنها برای برخی بسیار هم خوب است، بلکه اصلاً از آن [آنان] بهتر نیز وجود ندارد.

حکما اصطلاحی دارند و می‌گویند: «حب ذات، حب آثار ذات را به دنبال می‌آورد». یعنی اگر کسی چیزی، شخصی، یا جایی یا ... را دوست داشته باشد، همه‌ی آثار و متعلقات آن را دوست دارد. و این معنا کاملاً صحیح است. چنانچه اگر کسی امامی را دوست داشته باشد، حرم و در و دیوار حرم او را نیز دوست دارد - یا اگر کسی شخصی را دوست داشته باشد، فرزندان او را هم دوست دارد - یا اگر کسی کشوری را دوست داشته باشد، همه‌ی آثار تاریخی و فرهنگ و ملت آن کشور را هم دوست دارد - یا اگر حکومت یا دولتی را دوست داشته باشد، همه‌ی متعلقات و سیاست‌ها و مواضع و ابزار نفوذ و قدرت آن را هم دوست دارد. و البته عکس آن نیز صادق است. یعنی اگر کسی از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران بدش بیاید، از همه چیز آن و حتی ملت آن، فرهنگ آن، آداب و رسوم آن و ... بدش می‌آید. به همین دلیل شاهدیم که مخالفین هر جا که رأی بخواهند، فریاد دمکراسی و مردم بلند می‌کنند و هر کجا که مردم آنها را نخواهند، می‌گویند: مردم احمق، نادان، عوام، فریب‌خورده و ... هستند.

این گفته‌های خانم فائزه نیز از سه حالت خارج نیست: یا نسبت به انگلیس و غرب حب ذات دارد - یا سواد، دانش، بینش، اطلاعات، بصیرت و قدرت تحلیلش بسیار بسیار کم و ضعیف است و یا می‌داند که حقیقت چیست و عوام‌فریبی می‌کند [و یا هر سه گزینه صحیح است].

بدیهی است کسی با لفظ «خارج» یا وجود کشورهایی به غیر از ایران روی کره‌ی زمین مخالف نیست که کسی با سوءاستفاده از حرکت امام و بردن نام ایشان بگوید: «امام نیز در خارج و در فرانسه بود». همه می‌دانند که امام همان سال ۱۳۴۲ تبعید شد و چندین دهه در کشورهای مختلف خارجی بود.

اما این که مدعی شویم «فرانسه پناهگاه انقلابیون بوده است»، از همان حب ذات یا بی‌سوادی یا عوام‌فریبی نشأت می‌گیرد. اگر چنین باشد، صدام بیش از فرانسه پناهگاه انقلابیونی چون امام بوده است و نباید در مقابل تجاوزش ایستادگی می‌کردیم، چون حضرت امام^(ه) به عراق رفت و در آنجا سکنا گزید.

همچنین ارزش دانشجویان انقلابی در خارج از کشور [مثل امریکا] نیز به همان «مبارزات» آنهاست و نه به خارج یا امریکا.

و اما راجع به رسانه‌ها و خبرگزاری‌های ماسونی و صهیونیستی نیز هر کسی اندکی بیاندیشد، به سیاست‌های آنان پی‌می‌برد. وقتی نخست وزیر و وزیر امور خارجه‌ی انگلیس تصریح می‌کنند که «بی‌بی‌سی» یکی از قویترین بازوهای اطلاعاتی و جاسوسی ما در روابط خارجی و کشورهای بیگانه است، دفاع امثال فائزه هاشمی از آنان چه حکمی می‌تواند داشته باشد؟

بدیهی است این گونه موضع‌گیری‌ها اگر از حب ذات و غرض و مرض نباشد، حاکی از بی‌سوادی، بی‌بصیرتی، عوامی و عوام‌فریبی خواهد بود.

چقدر یک نفر باید ساده و عوام باشد که نداند روش‌ها، سیاست‌ها و ترفندهای جهان استکباری غرب و از جمله آمریکا، انگلیس و فرانسه چگونه است؟ اینها چه می‌فهمند که امام را مجبور شدند در عراق سکنا دهند و در ضمن گمان می‌کردند که او در میان آن همه عالم و مرجع در نجف گمنام و ساکت خواهد شد.

بی‌بی‌سی هم از همان ابتدا وظیفه‌ی کنترل و هدایت حرکت‌های مردمی، به ویژه در کشورهای مخالف را بر عهده داشته و دارد. لذا پس از آن که سقوط شاه برای انگلیس مسجل شد، اخباری از انقلاب ایران را پوشش داد تا رسانه‌ی مورد اعتماد مردم بی‌بی‌سی باشد و بتواند خط دهد. که البته موفق هم نشد. چنانچه در این عصر نیز شاهدیم که پوشش‌های خبری بی‌بی‌سی و امثال آن نسبت به تمامی حرکت‌های مردمی در سرتاسر دنیا کاملاً جهت‌دار است. لذا ضمن آن که برخی از اخبار قیام مردم مصر را منتشر می‌کند، اخبار بحرین را سانسور می‌کند و در حالی که نقش فرماندهی در فتنه ۸۸ را رسماً بر عهده گرفت، اخبار ۹ دی، ۲۲ بهمن، روز قدس و ... را سانسور یا جهت‌دار کرد... و با راه‌اندازی بی‌بی‌سی فارسی، رسماً به پایگاه خبری ستون پنجم و ضدانقلاب مبدل شد. البته فهم این مسائل زیاد مشکل نیست، حتی عوامترین افراد جامعه می‌فهمند و می‌دانند، اما برخی دلشان نمی‌خواهد بفهمند یا بدانند و یا خود را جهت عوام‌فریبی به نادانی می‌زنند.

به راستی دولت استکباری فرانسه چقدر باید خوشحال باشد که مثل فائزه هاشمی [اگرچه هیچ شخصیتی نیست، اما به عنوان دختر هاشمی مطرح شده است]، آن دولت خونریز و استعمارگر را پناهگاه انقلابیون می‌خواند. حتی اردوغان بی‌غیرت، پس از دهن کجی سارکوزی به خوش‌رقصی‌های او در مقابل سوریه و به نفع اسرائیل، غیرتش به جوش آمد و گفت: تاریخ فرانسه محکوم به نسل‌کشی است و به کشتار ۶۰٪ از مردم انقلابی الجزایر توسط فرانسوی‌ها اشاره کرد. بعد این خانم می‌گوید: فرانسه پناهگاه انقلابیون بوده است؟!

و بی‌بی‌سی چقدر خرسند است و چقدر از ته دل به او و امثال او می‌خندد که این چنین و آن هم در این برهه و این جامعه‌ی انقلابی و زخم خورده از انگلیس، از او دفاع می‌کنند. اگر میلیون‌ها دلار هزینه‌ی تبلیغات و تزریق ستون پنجم می‌کرد، به چنین نتیجه‌ای دست نمی‌یافت.

البته از سوی دیگر باید خرسند بود که مدعیان، مجبور می‌شوند در سخنان خود، مواضع، دانش، بینش و گراپشتات خود را به وضوح علنی کنند تا برای همگان اتمام حجتی باشد.

سوال ۱۸: واژه «دشمن» پر مصرف ترین واژه در ادبیات سیاسی مسئولین می باشد. دشمن را تنها مانع پیشرفت دانسته و مقصر همه ضعفها و مشکلات را دشمن می دانند! آیا هیچ کوتاهی در این سو نیست؟ تعریف شما چیست؟ (۱۷ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوب است ابتدا با معنی، تعریف و مصادیق واژه‌ی پرمصرف «دشمن» آشنا شویم و سپس به تعریف یا تبیین مبتنی بر واقع بینی بپردازیم.

هر کسی که با اهداف و منافع شخص یا جامعه یا ملتی مخالف باشد و به هر شکلی برای تحقق آن ممانعت و مزاحمت ایجاد نماید، دشمن خوانده می شود.

خداوند متعال در کلام وحی از «شیطان» نام می برد و او را «دشمن» آشکار می نامد و از آدمی می خواهد که برای رشد و کمال خود، بنده، مطیع و تابع شیطان نگردد و فقط خداوند متعال را بندگی نماید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰٓأَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»
(یس، ۶۰ و ۶۱)

ترجمه: مگر با شما عهد نسبتم و نگفتم ای فرزندان آدم شیطان را اطاعت مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است * و مگر نگفتم که مرا پرستید که صراط مستقیم تنها همین است.

الف - دقت شود که شیطان تنها ابلیس نیست، بلکه به معنای منحرف و منحرف کننده است و ابلیس نیز از آن جهت که خود منحرف شد و قصد انحراف دیگران را کرد، «شیطان» نامیده شد. و چون قصد انحراف نمود، دشمن نام گرفت. پس هر منحرف و منحرف کننده‌ای «شیطان» یا همان «دشمن» است و به همین دلیل از شیطان در ادبیات قرآنی به صورت جمع، یعنی «شیاطین» نیز یاد شده است. لذا حضرت امام خمینی^(ره) فرمود: «امریکا شیطان بزرگ است». یعنی بزرگترین منحرف و منحرف کننده امریکاست.

ب - دشمن برای شخص ممکن است درونی باشد یا بیرونی. ممکن است تحریکات هوای نفس باشد یا تحریکات بیرونی. در میان یک جامعه یا یک ملت نیز همین طور است، دشمن ممکن است درونی باشد یا بیرونی. لذا هر شخصی، هر حزبی، هر جریانی یا هر نظامی که اهداف یا منافع رشد این ملت را نشانه رفته باشد، دشمن خوانده می شود.

ج - عقل انسان به خودی خود روشننگر و فطرت انسان به خودی خود پاک و بیدار است، مگر این که محجوب گردد. پس اگر «دشمن» بیرونی دعوت و تحریک نکند و کنترل نفس که درون است در اختیار عقل و فطرت باشد، هیچ انحرافی رخ نمی دهد و انسان به تعالی می رسد. در یک نظام اجتماعی یا سیاسی نیز همین طور است. ملت به سوی آرمانها و منافع حقیقی خود حرکت، کار و تلاش می کند و تا تحریکات بیرونی نباشد و ملت کنترل خود را به دست دشمن ندهد، هیچ مانعی برای رشد وجود نخواهد داشت، مگر این که به راحتی قابل مرتفع کردن باشد. پس انحرافات همه از ناحیه‌ی دشمن [درونی یا بیرونی] است و هر چه می کشیم از «دشمن» است.

جهل، نادانی، اهمال، تبلی، ترس، خودباختگی، دل به دنیا بستن، ذلت پذیری، غریب پرستی، علاقه به فسق و فجور در هر عرصه‌ای و ... که از عوامل اصلی کوتاهی‌ها یا خطاهای عمدی و سهوی مسئولین می باشد و ممکن است از ناحیه‌ی مسئول یا سازمان یا نهادی صورت پذیرد نیز از دشمن است. چرا که دشمن برای شکست حریف این معانی و حالات را القاء می کند و ضعیف النفس نیز می پذیرد.

ج - پس دشمن الزاماً آن کشور، دولت، نظام سیاسی یا شخصی نیست که رسماً اعلام جنگ و دشمنی می نماید و تنها استراتژی و ابزار او نیز قوا و تسلیحات نظامی نمی باشد. بلکه دشمن گاه مستقیم حمله می کند و گاه غیرمستقیم، گاه خودش به میدان می آید و گاه عوامل خودآگاه یا ناخودآگاهش را به میدان می فرستد و توسط آنها هجوم می آورد. گاه از رو شمشیر می بندد، گاه با چهره‌ای بشاش و از سر دوستی و صفا وارد می شود. گاه بمباران می کند و گاه جنگ اقتصادی یا فرهنگی یا جنگ روانی و تبلیغاتی به راه

می‌اندازد که هر کدام نیز شیوه‌ها و ابزارهای مختلفی دارد. دشمن ممکن است به صورت مستقیم رئیس جمهور یا وزیر یک مملکت را از عوامل خودش قرار دهد و یا پس از صدارت او را به دام بکشد [مثل شاه، بنی‌صدر، قطب‌زاده، مهاجرانی و بسیاری از رجال سیاسی یا حتی مذهبی که دیده و می‌بینیم]. دشمن گاه وعده می‌دهد و طمع ایجاد می‌کند و گاه تهدید کرده و خوف می‌اندازد و گاه با زرق و برقش طرف را به خواب غفلت می‌برد.

د - از این رو «دشمن شناسی»، «تاکتیک شناسی»، «تقویت روح دشمنی با دشمن» و ... که همه مستلزم «بصیرت» و موجب «رشد و کمال» است، از اولین و مهمترین آموزه‌های اسلام در کلام وحی و سیره‌ی معصومین^(ع) بوده و هست و البته امروزه دشمنان نسبت به ما نیز با همین دیدگاه و اهمیت نگاه می‌کنند، چرا که بالتبع ما نیز دشمن آنان هستیم و مانع از رسیدن به اهداف و منافعشان (خدایی در زمین و استعمار و استثمار بشر) هستیم.

و - در نتیجه اگر همه‌ی ضعف‌ها و مشکلات درونی را خوب رصد کنیم، می‌بینیم که بر قوت و حيله‌ی دشمن استوار است. چه در زمینه‌ی علمی، چه اقتصادی، چه سیاسی، چه فرهنگی، چه امنیتی و... . حتی انتخاب‌های غلط توسط خود مردم نیز با حمایت، فرافکنی، تبلیغات و جوسازی دشمن صورت می‌پذیرد، وگرنه جبران خطا برای مردم بسیار راحت است.

دشمن، سعی دارد خود را نه تنها کنار کشیده، بلکه تطهیر کند و القا می‌کند که مشکل از خودتان است. این همان روش ابلیس است که حتی در جهنم به اهل جهنم می‌گوید مشکل از خودتان بود. پس اگر ما از دشمن غافل شده و با در نظر نگرفتن نقش او به خود پرداخته و دوست را به جای دشمن هدف قرار دهیم، این همان خواست دشمن است.

سوال ۱۹: نقش، جایگاه و کاربرد مشورت از دیدگاه اسلام و به ویژه در حکومت چیست؟ (۲۴ دی ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

بی تردید دینی که از مبدأ علم و حکمت الهی صادر و نازل شده است و مبتنی بر تعقل، تفکر و منطق شناخته و پذیرفته می‌شود - چنانچه اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست - ارزش و جایگاه ویژه‌ای برای مشورت در اغلب موضوعات قائل است، چرا که مشورت، طرح موضوع با دیگران جهت استخراج رأی صحیح است. راغب در معنای «مشورت» می‌نویسد: «کلمه‌ی "تشاور" و "مشاورت" و "مشورت" به معنای استخراج رأی صحیح است، به این که آدمی در موافعی که خودش درباره‌ی کاری رأی صحیح ندارد، به دیگری مراجعه کند و از او رأی صحیح بخواهد. و این کلمه از ماده‌ی "شور" گرفته شده، عرب می‌گوید: "شرت العسل" یعنی من عسل را از کندویش استخراج کردم. و در قرآن کریم نیز سخن از "مشاوره" رفته، فرموده: "وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ".» و خداوند متعال می‌فرماید که از صفات مؤمنین مشورت است. یعنی وقتی تصمیم به کاری می‌گیرند و یا مردد می‌شوند، حتماً با دیگران مشورت می‌کنند:

«وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (الشوری، ۳۸)

ترجمه: و کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نموده، و نماز بپا می‌دارند، و امورشان در بینشان به مشورت نهاده می‌شود، و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

اما از آنجا که این واژه و آیات مربوطه نیز مانند سایر آیات بسیار مورد تحریف و سوءاستفاده معاندین، به ویژه در کنار گذاشتن ولایت و امور حکومتی قرار گرفته است، لازم است به نکات ذیل توجه شود:

الف - مشورت در امر مردم صورت می‌پذیرد و نه در امر خداوند متعال. مشورت، جهت استخراج رأی صوابتر و کاملتر است و خداوند حکیم، علیم، قادر و قاهر، نیازی به مشورت ندارد. لذا چنان نمی‌شود عده‌ای دور هم نشسته و مشورت کنند که آیا کعبه قبله باشد یا جای دیگر، آیا نماز ظهر چهار رکعت باشد، یا سه یا پنج رکعت، آیا روزه‌ی واجب در ماه مبارک رمضان باشد یا هر ماه دیگری [چنانچه آن وهابی گفته بود چون امسال هوا گرم است، می‌توان در فصل یا ماه دیگری روزه گرفت]، امر نبوت و ولایت و امامت که در حکومت تجلی کرده و سریان می‌یابد نیز قابل مشورت نمی‌باشد.

ب - مشورت معمولاً در امری صورت می‌پذیرد که «یقین» در آن حاصل نشده باشد. به عنوان مثال: ممکن است بیمار برای انتخاب پزشک با دیگران مشورت کند، اما در اصل ضرورت رجوع به پزشک و معالجه و بازیافت سلامتی، با کسی مشورت نمی‌کند. پس اصول و بدیهیات عقلی نیز مشورت پذیر نمی‌باشند.

ج - مشورت حتماً باید با اهلش صورت پذیرد. یعنی کسانی که نسبت به موضوع علم و اشراف دارند و از سلامت عقل و نفس نیز برخوردار هستند و در اراده‌ی مشورت، اغراض یا امیال خود را دنبال نمی‌کنند.

د - معنای مشورت به هیچ وجه دموکراسی به معنای «رأی اکثریت» نیست و مشورت کننده نیز مجبور نیست که رأی اکثریت یا حتی هیچ کدام از آنها را بپذیرد.

چنانچه بیان شد، مشورت جهت اخذ رأی صلاحتر صورت می‌پذیرد و نه اخذ نظر اکثریت. ممکن است در یک جمع ده نفری، نظر یک نفر صائبتر باشد و مشورت کننده آن نظر را ارجح بداند.

و - گاهی مشورت جهت رشد و تعلیم دیگران صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال ممکن است معلمی جهت رشد در همفکری، تصمیم‌گیری و ... دانش‌آموزان کلاس ابتدایی خود با آنها مشورت کند و بپرسد: «دوست دارید در این ساعت درس بخوانیم یا بازی کنیم؟». فرض این است که همگان یا اکثریت می‌گویند بازی. و معلم نیز می‌پذیرد. اما این پذیرش حساب شده و جهت هدایت، تعلیم و رشد است. لذا در ساعت بعدی اگر همین سؤال را به مشورت بگذارد و عین همین جواب را بگیرد، به آنها یاد می‌دهد که خیر، نباید چنین نظری داشته باشید، بلکه باید درس بخوانیم. همین‌طور است اگر پیامبر (ص) یا معصومین (ع) در امور مردم [نه در امر خدا] با آنها مشورت کرده و در برخی موارد قبول کرده‌اند.

ز - تمامی تعاریف و اصول فوق در امور سیاسی و حکومت نیز صدق می‌نماید. مردم با یکدیگر مشورت کرده و حکومت اسلامی را برمی‌گزینند، ولایت فقه اسلام را به جای ولایت فقه و قوانین غربی انتخاب می‌کنند و بالتبع به ولایت فقیه روی می‌آورند، رئیس جمهوری و وکیل و به واسطه‌ی آنها وزیر و قانون معین می‌کنند. آنها نیز در تصمیم‌گیری‌ها با ساز و کارهایی که در اختیار دارند، به صورت مستقیم و غیرمستقیم با متخصصین، متبحرین، کارشناسان و عموم مردم مشورت می‌کنند، اما چنین نیست که بتوان مدعی شد: تعریف اسلام و چارچوب‌ها و قوانینش آن چیزی است که اکثریت رأی دهند. رأی اکثریت مقوله‌ای مستقل از مشورت است، اگرچه ممکن است بنا بر ساختارها و ضرورت‌ها، رأی اکثریت در مشورت‌ها لحاظ شود. اما اگر رأی اکثریت خلاف اسلام و عقل بود، مشورت کننده مجبور به پذیرش نمی‌باشد.

به خاطر داریم که «بنی‌صدر» بسیار سخن از «من» و طرفداری مردم و اکثریت از «من» می‌گفت. تا آن که امام^(ه) در پاسخ به کج‌روی‌هایش بدین مضمون فرمود که «اگر همه یک طرف باشند و من یک طرف، به راه خودم ادامه می‌دهم». چرا که اصول و چارچوب‌های تعیین شده‌ی خداوند متعال، با مشورت یا رأی قابل تغییر نمی‌باشد. لذا در مقابل جریان فتنه‌انگیز «مردم سالاری»، مقام معظم رهبری واژه و استراتژی «مردم سالاری دینی» را مطرح می‌نمایند.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۰: چرا در نظام جمهوری اسلامی ایران بی عدالتی و ظلم وجود دارد؟ چه شخص یا اشخاصی مسئولند؟ آیا صدر اسلام نیز چنین بود؟ کاملاً توضیح دهید. (۱۰ بهمن ۱۳۹۰)

توضیح: ارسال کننده‌ی محترم سؤال توضیح داده که این سؤال را به صورت گسترده در سایت‌ها، وبلاگ‌ها، ایمیل‌ها و... منعکس کرده و هدف اصلی نیز زیرسؤال بردن نظام جمهوری اسلامی ایران و «ولایت فقیه» است!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جمهوری اسلامی ایران، یک شیء خارجی یا شیمیایی نیست که به محض استفاده، اثر وضعی سریع بگذارد. رنگ نیست که اگر پاشیده شد، آنی رنگ دیوار را تغییر دهد و یا آب نیست که اگر ریخته شد سریعاً مرطوب نماید، بلکه یک نظام حکومتی براساس اهداف تعیین شده‌ای است که باید با کار و تلاش محقق گردد. بی‌عدالتی، ظلم، فاصله‌های طبقاتی، عمیقتر شدن شکاف میان قشر مرفه، عامه‌ی مردم و قشر فقیر، شرایط اقتصادی، نظام مالی، رفاه، اشتغال، امنیت شغلی و ... همه از مقوله‌های بسیار مهم و تأثیرگذاری است که علل پیدایش آن و راه‌کارهای مرتفع نمودن آن در تمامی جوامع و نظامات حکومتی جهان مورد تحقیق، بررسی و تدوین‌های بسیار علمی صورت می‌پذیرد. اما چون جمهوری اسلامی ایران برای امریکا، انگلیس و اسرائیل و به طور کل نظام سرمایه‌داری و استکبار ماسونی - صهیونیستی یک هدف است، سعی دارند همه‌ی مباحث را به صورت شعاری مطرح و سریع نتیجه‌گیری تبلیغاتی کنند. وگرنه اینها همه از مباحث مهمی است که باید مورد بحث و بررسی، علل‌شناسی، آسیب‌شناسی و ... قرار گیرد.

در چگونگی شاکله‌ی عدالت اجتماعی و اقتصادی یک کشور، عوامل بسیاری از داخل و خارج تأثیرگذار هستند که کم و بیش همگان با محورهای اصلی آنها [مثل تولید ملی، بحران جهانی، تحریم، قدرت تولید، صادرات و ...] آشنا هستند، اما چون هدف سؤال چیز دیگری است، در این مختصر نیز به یک محور مهم دیگری به نام «مردم» اشاره می‌گردد.

به ویژه در امور اجتماعی و اقتصادی، نوع حکومت هر چه باشد و رهبر آن یا سیستم رهبری کشور هر چه که باشد، «مردم» نقش اصلی را در تحقق اهداف و برنامه‌ها ایفا می‌نمایند.

خداوند متعال در قرآن کریم تصریح می‌نماید که انبیا و رسولانش را ارسال فرمود تا «مردم» به تحقق «قسط» در خودشان و جامعه قیام کنند و پس از آن اشاره به فواید صنعت، تولید و ... می‌نماید. چرا که اگر «مردم» قیام به «قسط» نکنند، از نفت، طلا، آهن، کشاورزی، صنعت و ... به خودی خود کاری برنمی‌آید، اگرچه رهبری با پیغمبر خدا باشد. قرار نیست که «رهبری» قسط و عدل را مثل یک شیء خارجی از آسمان بیاورد و بین مردم توزیع نماید.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به یقین ما پیامبران خویش را با معجزات به رسالت فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان فرورستادیم تا «مردم» به دادگری برخیزند و آهن پدید آوریم که در آن صلابتی شدید و منافع برای مردم هست، و تا آن که خداوند معلوم بدارد که چه کسانی در نهان او را و پیامبرانش را یاری می‌رسانند. به راستی خداوند نیرومند عزتمند است.

از این رو تمامی اهداف، برنامه‌ها و راه‌کارها از سوی رهبری به مردم ابلاغ می‌گردد، ولی علم، اطاعت، بصیرت، باور و عمل آنهاست که این اهداف را محقق می‌گرداند. لذا خداوند متعال مکرر به مردم دستور داد که با اطاعت از رهبری الهی، برای برقراری عدالت و قسط قیام کنند. و جاذبه‌هایی چون ثروت، به اصطلاح امروزی «آقازادگی» یا قوم و خویشی و سایر هواهای نفسانی سبب ظلم و بی‌عدالتی‌شان نگردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا بِالْفِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا وَ إِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعَرَصُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (النساء، ۱۳۵)

ترجمه: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! عمل به عدالت را بپا دارید - از روشنترین مصادیق آن این است که - طبق رضای خدا شهادت دهید، هر چند که به ضرر خودتان و یا پدر و مادران و خویشاوندانتان باشد، ثروت توانگر، و دلسوزی در حق فقیر و ادارتان نسازد به این که بر خلاف حق شهادت دهید، چون خدا از تو، به آن دو مهربانتر است، پس هوا و هوس را پیروی مکنید که بیم آن هست از راه حق منحرف شوید و بدانید که اگر شهادت را تحریف کنید و یا اصلاً شهادت ندهید خدا بدانچه می‌کنید آگاه است.

پس اگر عده‌ای از مردم به ویژه «خواص» به فرامین الهی و اولی‌الامرشان، از نبی و رسول (ص) گرفته تا امامان (ع) و ولایت فقیه عمل نکردند، و عده‌ای دیگر «عوام» با بی‌بصیرتی عمل کردند، مشکلات و معضلات نه تنها حل و مرتفع نمی‌گردند، بلکه روزافزون نیز می‌شوند.

فرض کنیم بر بخشی از آحاد جامعه، تنبلی مستولی گردد و بخواهند یک شبه پولدار شوند، بدیهی است که به سراغ «کار» نخواهند رفت. بلکه روی به دلالتی، رشوه، نزول و ... می‌آورند. اگر کارمند بانک، کارمند بیمه، کارمند شهرداری، کارمند دادگستری، مأمور انتظامی ... که همه همین مردم هستند، به رشوه روی آورند و ارباب رجوع نیز مایل باشد با رشوه‌ی اندک یا کلان سریعتر به میل خود برسد - اگرچه ظلم به دیگران باشد - عدالت برقرار نخواهد شد. اگر مردم به خاطر منافع شخصی زودگذر و ظاهری، حق و باطل را به هم درآمیزند، نسبت به دوست و دشمن بصیرت نداشته باشند، افراد نالایق را برگزینند، اگر در مسئولیت بزرگ یا کوچکی قرار گرفتند، فقط به فکر منافع خودشان باشند و ... قسط و عدالت محقق نخواهد گردید.

اگر کاسب کم فروشی یا احتکار کند، اگر جنس تقلبی تولید و توزیع نماید و مشتری نیز با حرص و طمع به بازار هجومه کند، و فرهنگ اسراف بر جامعه حاکم گردد، قسط و عدالتی به اجرا در نمی‌آید:

«وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (هود، ۸۵)

ترجمه: و ای مردم! پیمان‌ها و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء مردم عیب مگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین فساد مکنید.

البته در صدر اسلام نیز از این مسائل بسیار بود و خواص بی‌بصیرت و مردم عوام نیز بسیار بودند و مصائب بسیاری از ناحیه‌ی آنان متوجه نظام و جامعه‌ی اسلامی شد، هر چند که رهبرشان پیامبر یا امام معصوم (ع) بود. وقتی پیامبر اکرم (ص) دو نفر از خواص را به مأموریتی امر می‌کند، اما چون می‌دانستند در سفر آنها پیامبر (ص) رحلت می‌کنند و برای عقب نماندن از منافع، نقض فرمان و بیعت‌شکنی کرده و باز می‌گردند، وقتی می‌فرماید قلم و کاغذ بیاورید تا بنویسم، اما عده‌ای از خواص می‌گویند که «تب دارد و هضیان می‌گوید»، وقتی با آنان عهد بسته و بیعت می‌گیرد، اما بدن بی‌جان روی زمین، آنها جلسه گرفته و بیعت‌شکنی کرده و ولایتی را که خدا تعیین کرده ساقط می‌کنند... وقتی علی (ع) نماینده و خلیفه‌ای تعیین می‌نماید و او بیت‌المال را بالا می‌کشد، وقتی فرماندهان و سایر نیروهای فریب معاویه را خورده و در صفین دست از جنگ می‌کشند، وقتی اذهان عمومی با بی‌بصیرتی خود را اسیر موج هر شایعه‌ای می‌کند، وقتی فرماندهان نظامی امام حسن مجتبی (ع) و سایر نیروهای خود را به زر و زور و تزویر معاویه‌ای می‌فروشند و... بدیهی است که در میان انبوه چند میلیونی مسلمانان اهل کعبه و قرآن و نماز، یکصد و ده یا بیست نفر بیشتر برای دفاع از امام باقی نمی‌مانند و در حالی که امام را سر می‌برند، ده‌ها هزار نفر مشغول طواف کعبه و خریدسوغات و... می‌شوند. نظام ما نیز مستثنی از این قواعد حتمی نیست و اگر توانسته به رغم تمامی دشمنی‌ها و فشارها و توطئه‌های سخت داخلی و خارجی، نه تنها باقی بماند، بلکه این همه رشد نیز داشته باشد، به خاطر هوشیاری و استقامت قشر عظیم «مردم» بوده است. لذا باید باور کنیم که قسط، عدل، رفاه و... مانند یک صاعقه از آسمان فرود نمی‌آید، بلکه ایمان، عمل صالح، تلاش و نقش‌آفرینی «مردم» در اطاعت از «رهبری» شرط تحقق است. و البته چنانچه در ابتدا بیان گردید، شرایط و مباحث بسیار دیگری، چون امکان تولید، جبران کاستی‌ها و عقب‌افتادگی‌ها، بروز و ظهور نیازهای جدید، شرایط اقتصادی جهان، بحران‌های مالی جهان و ... و نیز مسائل سیاسی داخلی و خارجی چون تحریم یا ... نیز اثرگذار می‌باشد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: www.x-xhobhe.com

پایگاه خبر و عکس ایران (خبری، تحلیلی و تصویری): www.iranpn.com

سوال ۲۱: به دنبال نامه‌های سروش، نوری زاد و اکنون اعلایی، موضوع «چرا نمی شود انتقاد کرد» بسیار مطرح و شایع شده است. پاسخ منطقی چیست؟ (۱۱ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در دهه‌ی اول انقلاب و به ویژه سال‌های جنگ - که البته مردم مثل امروز حساسیت‌های بسیار مناسبی نسبت به شرایط داشتند و همان حساسیت‌ها نیز سبب خنثی سازی بسیاری از توطئه‌های داخلی و خارجی گردید - ضدانقلاب نیز تاکتیک‌های خاصی برای فضا سازی به کار می‌برد که جمله‌ی آنها بدین شکل بود که برخی از رانندگان تاکسی، خطی، یا کسبه‌هایی که مردم با آنها ارتباط مقطعی و زودگذری داشتند را به کار می‌گرفتند. آنها به محض سوار کردن مسافر شروع می‌کردند به شایعه سازی، دروغ، تهمت، افترا و جوسازی‌های بسیار عجیب، مخوف و موهن. اما همین که به مقصد نزدیک می شدند، سکانس دوم را به اجرا در می‌آوردند که «خفقان است و هیچ کس نمی‌تواند حرفی بزند، به ویژه علیه امام خمینی^(ه)، اگر حرف بزنیم سرمان بالای دار می‌رود، حتی انتقاد هم نمی‌شود کرد وگرنه چنین و چنان می‌شود، زمان شاه هم همین طور بود ...» و حال آن که نزدیک به یک ساعت هر چه دلشان خواسته بود به اسلام، امام، انقلاب، رزمندگان، علما و مردم معتقد گفته بودند و کسی هم کاری نداشت. و البته بعد از انجام جوسازی، فضا سازی و شبیه سازی، محور همان حرف‌ها را برخی از چهره های منحرف بیان می کردند تا فراگیر و تثبیت گردد. اکنون جایگاه و نقش آفرینی امثال سروش، نوری زاد و اعلایی، همان جایگاه و نقش آفرینی آن دسته از رانندگان تاکسی و خطی است که با توجه به سابقه‌ی کار مشابه در زمان شاه و همکاری با ساواک، به کار گرفته شده بودند و فقط با توجه به پیشرفت تکنولوژی و امکاناتی چون اینترنت و سایر رسانه‌ها، تاکسی و خطی جایش را به وب سایت، وبلاگ، ایمیل، صفحه در فیس بوک و ... داده است. هر چه دلشان می خواهد می گویند و سپس اضافه می‌کنند که نمی‌شود چیزی گفت یا انتقاد کرد! آن آقا ۲۰ تا نامه نوشته و هر چه دلش خواسته گفته و اساساً ناراحت است که چرا کسی کاری با او ندارد و وقتی نمی دهد، باز هم می گوید که نمی شود حرف زد و نمی شود انتقاد کرد(!؟)

اما در خصوص بحثی منطقی در مقوله ی «انتقاد»، لازم است به نکات ذیل توجه شود:

الف - همین که می‌گویند «نمی شود انتقاد کرد و یا نمی شود از رهبری انتقاد کرد»، خودش یک انتقاد است که به راحتی مطرح می‌کنند. و البته نه تنها وارد نیست، بلکه دروغ، تهمت و جوسازی نیز هست.

ب - هر کلمه و واژه‌ای، معنا و مفهوم خود را دارد و فرق است بین مفاهیم واژه‌هایی چون: انتقاد، عناد، لجاجت، جوسازی، دروغ، تهمت، شایعه، تخریب، جنگ روانی ... و مردم نیز به خوبی این تفاوت‌ها را از روش بیان و لحن کلام و شخصیت گوینده می‌فهمند و آنان که انتظار دارند مردم نفهمند، طبق معمول، اهانت به شعور مردم می‌کنند. لذا دلیلی ندارد که اگر آنها به روش امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها سعی در القای معانی تحریف شده کردند، دیگران نیز بپذیرند. مثل آن که نام دیکتاتوری خود را «دموکراسی»، پایمال کردن ابتدایی‌ترین حق حیات ملت‌ها را «حقوق بشر»، لشکرکشی به سرزمین‌های دیگران و غارت ثروت‌هایشان را «جنگ پیشگیرانه» و قتل عام مردم و نسل کشی مسلمانان را «مبارزه با تروریسم» گذاشته‌اند. اگر قرار بود ملت ما مغلوب و اسیر چنین حقه‌ها و ترفندهای رسوا شده‌ای گردند، این نظام با این شیاطین داخلی و خارجی و آنچه که بر این ملت در جنگ‌های سخت و نرم تحمیل کردند، ۳۳ سال دوام نمی‌آورد.

ج - هدف از «انتقاد» نیز یکی از محورها و اصولی است که «انتقاد سالم» که جهت رشد بیشتر صورت می‌پذیرد را با «انتقاد ناسالم» که جهت تخریب صورت می‌پذیرد و دیگر به آن انتقاد اطلاق نمی‌گردد، جدا می‌نماید. حتی گاه به فرموده‌ی امیرالمؤمنین^(علیه السلام) «کلمة الحق بُراد به الباطل» صورت می‌پذیرد. یعنی ممکن است که انتقادش بجا باشد، اما هدفش از طرح آن ایجاد یک فتنه در جهت تحقق اهداف معین دشمن باشد. در اینجا نیز واژه‌ی «انتقاد» فقط یک ماسک پوشش دهنده به منظور لو نرفتن و موجه جلوه دادن است و کسی این به اصطلاح انتقاد را از او نمی‌پذیرد.

د - شخصیت و جایگاه «انتقاد کننده» نزد دوست و دشمن نیز از محورها و شاخص‌های مهم و تعیین کننده است. به عنوان مثال اگر قرار باشد بحثی علمی و انتقادی در خصوص نقاط ضعف ساختار حکومتی، شرایط

اقتصادی و ... بنماییم، بسیار مهم است که انتقاد کننده کیست و چه موضع و جایگاهی نزد ما و نزد دشمن ما دارد؟ آیا خودی است و صلاح و خیر مملکت و ملت را می‌خواهد؟ یا مثلاً آمریکا، انگلیس، اسرائیل یا از نوکران و اذنان داخلی آنها است؟ بدیهی است که اذهان عمومی قرار گرفتن امثال اوباما، کامرون، مرکل، سارکوزی و نتانیاهو را در موضع «انتقاد» از کشور و ملت ایران را نمی‌پذیرد، چه رسد به نوکران ارزان یا ستون پنجم یا بوق تبلیغاتی آنها را.

ه - علم، دانش، تخصص، بصیرت و اخلاص «انتقاد کننده» نیز شاخص و شرط بسیار مهم و قابل ملاحظه‌ای است.

از قدیم گفته‌اند و درست هم گفته‌اند: «کسی که از خود چیزی برای مطرح شدن ندارد، یا به یک بزرگی می‌چسبد و یا به یک بزرگی حمله می‌کند تا به واسطه‌ی او مطرح و معروف گردد».

حالا قضیه همین است. نه علم و دانش و تخصصی دارند و نه فعالیت چشمگیری داشته و دارند و نه [اگر خیانت نکرده باشند] خدمتی به این کشور و مردم کرده‌اند. جُربزه‌ی به راه انداختن یک کاسبی سالم هم ندارند، طمع و توقع و تکبرشان نیز بسیار بالاست، خوب حالا چه کنند؟! بدیهی است که ارزاترین، کم زحمتترین، کم هزینه‌ترین و سریعترین راه، وصل شدن به یک بزرگ (اگرچه قدرت شیطانی) و حمله کردن به یک بزرگ دیگر در نقطه‌ی مقابل است. چه کاری راحتتر از این است که فرد تنبلی سر سفره‌ی معاویه‌ی ملعون بنشیند و به حضرت علی (علیه السلام) بد و بی‌راه بگوید؟! خوب این هم یک راه ارتزاق است. اما آیا مردم باید با اهمیت دادن به حرف‌های چنین شخصیتی، تاوان این جهالت، تنبلی و خودزنی ذلت بار او را بدهند؟!

و - بدیهی است که در مملکت ملتی در حال رشد، انتقاد بسیار است. اصلاً همین که امثال سروش، نوری‌زاد و اعلائی می‌توانند در همین مملکت رشد کنند، سال‌ها ظاهرسازی کنند و بعد در موقعیت مناسب واقعیت خود را بیرون بریزند، یک انتقاد بزرگ است. همین که معاون رئیس جمهور (هاشمی و خاتمی) و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی این مملکت (مهاجرانی) انگلیسی از آب در می‌آید، جای انتقاد است. همین که با انگلیس به طور کلی قطع ارتباط نمی‌شود و ستون پنجم بازداشت و یا تبعید به لندن نمی‌شوند، جای انتقاد است ... و هزاران انتقاد دیگر از همین دست. اصلاً مگر این آقایان به اصطلاح منتقد، سنگ دموکراسی غرب را به سینه نمی‌زنند و آمریکا و اروپا بت آنها نیست؟ پس چطور است که ما نیز از لیبرال دموکراسی یاد بگیریم و مانند آمریکا مصوب کنیم که هر مخالفی «تروریست» است و به خود اجازه دهیم که در هر کجای دنیا او را یافتیم برابیم و یا بکشیم؟ لذا این که رأفت و رحمت حکومت اسلامی آن قدر زیادی است که موجب پرویی ضدانقلاب و ضد مردم شده، جای انتقاد دارد. منتهی اینها انتقاد سازنده است، ممکن است پاسخ مناسبی هم داشته باشد.

پایگاه پاسخ به سؤالات و شبهات: www.x-shobhe.com

پایگاه خبر و عکس ایران (خبری، تحلیلی، تصویری): www.iranpn.com

سوال ۲۲: اگر مردم کمتر از ۵۰٪ در انتخابات مجلس شرکت کنند، تکلیف نظام جمهوری اسلامی ایران چه می‌شود؟ (تهران) (۱۹ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

کاربران بسیاری که این سؤال را ارسال نموده‌اند، توضیح دادند که در سایت‌های متعددی مطرح شده که حضور زیر ۵۰٪ در انتخابات مجلس، یعنی مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران!

پاسخ: اولاً هرگز چنین نخواهد بود که زیر ۵۰٪ از واجدین شرایط در انتخابات شرکت کنند. ثانیاً اگر احیاناً زیر ۵۰٪ [مثل ۴۵ یا ۴۰٪] نیز شرکت کنند، هیچ اتفاق خاصی نخواهد افتاد و نظام جمهوری اسلامی ایران همچنان باقی خواهد بود.

این یک تاکتیک تبلیغاتی در جنگ نرم است. غرب و صهیونیسم بین‌الملل با به کارگیری شیوه‌ها و نیز عوامل خبری و تبلیغاتی خود، سعی دارند القا کنند که حضور زیر ۵۰٪ در انتخابات (که البته براساس سنگ مفت، گنجشگ مفت عمل می‌کنند و هرگز اتفاق نمی‌افتد) به مثابه مخالفت اکثریت مردم با نظام جمهوری اسلامی ایران است، در حالی که اصلاً چنین معنا و مفهومی ندارد. روش آمریکا، انگلیس و اسرائیل همیشه چنین بوده است که شدیدترین مخالفت‌ها و اعتراضات علیه نظام حکومتی خودشان را نشانه‌ای بر دموکراسی و قوت بیشتر نظام حکومتی خود قلمداد می‌نمایند، اما کمترین اعتراض یا حتی گله‌مندی یک اقلیت کوچک در کشور مخالف را دال بر مخالفت همه مردم با اصل نظام آن کشور برمی‌شمارند (مثل فتنه‌ی ۸۸) و بر سر آن مانور تبلیغاتی و هیاهوی جنگ روانی به راه می‌اندازند.

در حالی که در آمریکا فقط ۴۰٪ مردم در انتخابات ریاست جمهوری و حتی پارلمان شرکت کردند و جرج بوش در یک دوره (در ایالت فلوریدا که تعیین‌کننده‌ی سرنوشت انتخابات بود) فقط ۳۴٪ رأی داشت و در نهایت نیز به حکم دادگاه برنده اعلام شد - در حالی که در انگلیس مردم اساساً با نظام قرون وسطایی پادشاهی مخالفند و سیستم پادشاهی را هزینه‌ی سربار می‌دانند - در حالی که در آمریکا و کلیه کشورهای اروپایی مانند انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا ... و حتی مردم اسرائیل نسبت به اصل نظام حکومتی اعتراض دارند، هیچ سخنی از براندازی نظام و تغییر آن به میان نمی‌آورند، اما در کشورها و نظامات مخالف، اگر عده‌ای از مردم به گرانی سیب‌زمینی نیز اعتراض کنند، جار و جنجال راه می‌اندازند که مردم این نظام را نمی‌خواهند. نمونه‌ی بارز این معنا را در اوضاع سوریه می‌توان مشاهده نمود. در حالی مردم فلسطین و عرب از همان ابتدای انعقاد نطفه‌ی اسرائیل توسط انگلیس با این رژیم مخالف بودند و به رغم میلیون‌ها کشته و آواره هنوز دست از مبارزه نکشیده‌اند، هیچ سخنی از انحلال این نظام فاشیست به میان نمی‌آورند، در حالی که تعداد تظاهرکنندگان سوریه به مراتب کمتر از تظاهرکنندگان علیه نظام سرمایه‌داری غرب و ضد وال استریت در کشورهای اروپایی و آمریکا است، هیچ سخنی از سقوط نظامات حکومتی در آمریکا و اروپا به میان نمی‌آورند، اما اگر چند گروهک غیرسوریه‌ای [مانند پ.ک.ک. ترکیه یا تجزیه‌طلبان کرد عراقی] را در گوشه‌ای از سوریه جای داده و مسلح نمودند و آنها اغتشاشاتی برپا کردند، مدعی می‌شوند که خون مردم سوریه ریخته شده و شوراى امنیت باید مجوز حمله‌ی نظامی جهت اسقاط نظام حکومتی بشار اسد را تصویب نماید؟!!

چه اعتراضی بالاتر از این که همه‌ی نهادها و سازمان‌های دولتی و بخش خصوصی از آموزش و پرورش گرفته تا بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها، حمل و نقل ریلی و جاده‌ای و حتی پلیس دست از کار بکشند؟! آیا این اتفاق در همین سال ۲۰۱۱ مکرر در کشورهای اروپایی رخ نداد. حتی کمترین خواسته‌ی معترضین برآورده نگردید، چه رسد به سقوط و تغییر نظام حکومتی.

الف - دقت شود که اگر احیاناً (که هرگز چنین نخواهد شد) مردم کمتر از ۵۰٪ در انتخابات مجلس شرکت کردند، تنها معنا و مفهومش این است که مردم کمتر شرکت کردند و به هیچ وجه به معنای مخالفت اکثریت مردم با اصل نظام نمی‌باشد.

ب - در هیچ بند قانون اساسی نیز قید نشده است که اگر شرکت کنندگان در انتخابات‌های متفاوت زیر ۵۰٪ واجدین شرایط بود، نظام ساقط است.

ج - عدم شرکت در انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری یک معنا دارد و می‌تواند دلایل متفاوتی داشته باشد و مخالفت مردم با اصل نظام معنای دیگری دارد. چنانچه بی‌توجهی و بی‌تفاوتی در مشارکت در تصمیم‌گیری یک معنا دارد، مخالفت با آن انتخابات معنای دیگری دارد، که هر دو نیز با مخالفت به حد دشمنی با اصل نظام متفاوت هستند.

د - اذهان عمومی باید مراقب و بصیر باشد که ضدتبلیغ‌ها و جو سازی‌ها و سایر تاکتیک‌ها و تکنیک‌های جنگ روانی آنها را اسیر موج‌های شعارى ننماید.

سوال ۲۲: در مورد چرایی و چگونگی «پدیده‌ی انقلاب اسلامی» تعاریف ناقصی [به نسل جدید] منعکس شده است. مردم چرا انقلاب کردند؟ (۲۸ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته این سؤال به جا و منطقی [به ویژه برای نسل‌های جدید] در برخی از سایت‌ها و رسانه‌ها به مقاصد سوء نیز مطرح گردیده است، اما در این پایگاه فقط به عنوان یک «سؤال» که پاسخ آن لازم است مورد توجه قرار می‌گیرد. البته با توجه به این نکته که پاسخ مبسوط این سؤال کوتاه مستلزم نگارش چندین کتاب گزارشی، تحلیلی و مستند است که از فرصت این مقوله خارج است.

ابتدا لازم به ذکر است که اگرچه ضعف عمومی در عرصه‌ی اطلاع‌رسانی، تبلیغ، آگاهی بخشی و... قابل انکار نیست، اما در مورد «چرایی و چگونگی انقلاب اسلامی»، اخبار، گزارشات، تحلیل‌ها، تاریخ‌نگاری‌ها، مقالات و کتب بسیار زیادی منتشر شده است که برخی مختصر، برخی جامع، برخی ناقص، برخی نسبتاً کامل، برخی مغرضانه، برخی واقع‌گرایانه و ... بوده است. اما گاهی شخص به رغم اشتیاق به اطلاع از موضوعی، حوصله یا وقت پیگیری، مطالعه و تحقیق را ندارد و گمان می‌نماید که به حد مطلوب بیان نشده است.

در هر حال دقت شود که حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی یا با «کودتا» سرنگون گردیده و بر سر کار می‌آیند و یا با «انقلاب». و انقلاب به تغییر و تحول، حرکت، خیزش جهت تغییر وضع موجود و تحقق خواست عمومی مردم در عرصه‌ی سیاست و اراده‌ی جامعه اطلاق می‌گردد، که توسط خودشان صورت می‌پذیرد.

انقلاب برای براندازی یک حکومت یا نظام سیاسی، ناشی از نارضایتی کلی مردم است که در عرصه‌های متفاوت به حد نهایت خود رسیده است. البته نارضایتی‌ها گاهی موردی و یا ناشی از شرایط و یا در نهایت ضعف سیستم اجرایی است [که در تمامی نظامات سیاسی جهان وجود دارد] که مورد انتقاد یا حتی اعتراض اذهان عمومی مردم واقع می‌گردد، اما گاهی ناشی از اصل و شاکله‌ی یک نظام است که در صورت تصمیم و همت مردم، به انقلاب مبدل می‌گردد.

انتقادات و حتی اعتراض‌ها، مانند اعتراض به بیکاری، تورم، تصویب قوانینی چون شنود، بازداشت، شکنجه به هنگام بازجویی و ... می‌باشد که به ویژه در سال‌های اخیر بسیار با نمودهای آن در امریکا و کشورهای اروپایی مواجه بودیم. اما «انقلاب» اعتراض به اصل یک نظام است. مانند انقلاب اسلامی، انقلاب بیداری اسلامی در کشورهای آفریقایی و عربی ... و تظاهرات ضد وال استریت که به اصل نظام سرمایه‌داری معترض است.

انقلاب اسلامی نیز ناشی از نارضایتی کلی مردم نسبت به اصول و فروع نظام شاهنشاهی بود. استعمار نوین ایران توسط امریکا، پس از گذران استعمارهای قدیمی توسط روسیه و انگلیس - استعمار کشور و ملت توسط غربی‌ها - سپردن پست‌های کلیدی [مانند نخست‌وزیری - آموزش و پرورش - اطلاعات و امنیت «ساواک» - فرماندهی‌های سطوح بالا در ارتش، مجلس و ...] به بهایی‌ها، یهودی‌های وابسته به صهیونیست و اسرائیل، لوژبورها، فراماسون و مزدوران امریکا، انگلیس و اسرائیل توسط شاه، تحقیر ملت، ظلم و جنایت و خفقان، عقب‌افتادگی علمی و اقتصادی، رواج بی‌رویه‌ی فساد و فحشا تحت عنوان «به سوی دروازه‌های تمدن»، فقر عمومی در سرتاسر کشور ... و بیش از همه سرسپردگی خفت‌بار شاه و نظام حکومتی در ایران از یک سو و اسلام‌زدایی از سوی دیگر، علل اصلی انقلاب مردم بود.

اما، هر انقلابی بر پایه‌ی دو محور محقق می‌گردد: الف - مردم چه نظامی را نمی‌خواهند. ب - مردم چه نظامی را [به عنوان جایگزین] می‌خواهند. لذا صرف مخالفت با یک نظام، بدون معین نمودن آترناتیو یا جایگزین، نه تنها سبب بروز و ظهور یک انقلاب و پیروزی آن نمی‌گردد، بلکه به احتمال قوی به آشوب و کشتار مردم و عدم نتیجه‌گیری منجر می‌گردد.

ملت ایران نیز با نظام شاهنشاهی مخالف بودند و این مخالفت سابقه‌ی دیرینه‌ای در بنیادهای اعتقادی و فرهنگی این ملت داشت که در قرن اخیر نمودهای بارزی از خود نشان داد و در «انقلاب اسلامی» به اوج خود رسید و به ثمر نشست.

مردم با حکومت شاه و بیش از آن با نظام شاهنشاهی یا سلطنت مخالف بودند، اما باید جایگزینی نیز انتخاب می‌نمودند و اعلان و اعلام می‌نمودند که خواهان چه نوع حکومتی هستند. در این راستا الگوهای متداول جهان از یک مثلث خارج نبود: الف - جمهوری دمکراتیک به نوع غربی. ب - سوسیالیستی. ج - سلطنت. ولی مردم ایران هر سه مدل القایی را شاخه‌های یک تنه دانستند و به اسلام روی آوردند و خواهان برقراری و استقرار حکومت اسلامی شدند. لذا این خواست خود را در «نفی» با شعارهایی چون: مرگ بر شاه (سلطنت) - مرگ بر امریکا (جمهوری دمکراتیک غربی) - مرگ بر شوری (جمهوری سوسیالیستی) و در «اثبات» با شعارهای «الله اکبر» - «لا إله الا الله» - «خمینی رهبر» - «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» اعلام و اعلان نمودند. و به همین دلیل این شعارها با اندک تفاوت‌هایی که به تناسب ساقط شدن مصادیقی چون «شوروی و کمونیست» ایجاد می‌شود، همچنان در تجمعات کوچک مانند نمازهای جماعت و جمعه و در تجمعات بزرگ مانند راهپیمایی قدس و ۲۲ بهمن، همچنان در رأس شعارهای دیگر قرار می‌گیرد تا بقای مردم و نسل‌های جدید بر همان مواضع، همچنان بیان و اشعار گردد.

سوال ۲۴: می‌گویند: تظاهراتی چون ۲۲ بهمن، یک مراسم حکومتی است که در کشورهای نسبتاً آزاد غربی دیده نمی‌شود؟ (۲۰ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خدا را شکر می‌کنیم که حتی ضدانقلاب به واسطه و برکت همین انقلاب اسلامی رشد فرهنگی و سیاسی یافته است. در گذشته اتهاماتشان متفاوت بود. در دهه‌ی اول می‌گفتند: نظام در ابتدای تظاهرات به مردم ساندویچی می‌دهد که داخل آن یک اسکناس هزار تومانی است! در دهه‌ی دوم می‌گفتند: مردم به خاطر ساندیس یا کیک مجانی شرکت می‌کنند. اما خدا را شکر بالاخره پس از گذشت ۳۳ سال و مشاهده‌ی بیش از ۷۰ تظاهرات مردمی (مثل ۲۲ بهمن، تظاهرات قدس، ۹ دی و...)، که کمی با سیاست آشنا شده و از اصطلاحات سیاسی استفاده می‌کنند و می‌گویند: «مراسم حکومتی» یا حتی «کارناوال حکومتی».

بدیهی است در برهه‌ای که نه تنها ملت‌های مسلمان، بلکه ملل غرب نیز آرام آرام از خواب هیپنوتیزی حکومتی بیدار می‌شوند و مخالفت خود را با حکومت‌های دیکتاتوری مدرن و مدعی دموکراسی اعلام می‌کنند و به رغم ضرب و شتم‌ها، بازداشت‌ها و حتی ریایش‌ها و محرومیت از حقوق شخصی و اجتماعی به تظاهرات‌های خود ادامه می‌دهند، تظاهرات ملت ایران در اعلام بقا و حمایت خود از نظام جمهوری اسلامی ایران، بیش از پیش موجب حقد، عقده، نگرانی و عصبیت غربی‌ها و عمال قلم به دست داخلی آنها می‌گردد. به ویژه وقتی با چشم مشاهده می‌کنند که باز یک سال تلاش گسترده‌ی آنها با صرف هزینه‌های کلان در «جنگ روانی» یا «جنگ نرم» علیه جمهوری اسلامی ایران، نه تنها به نتایج مطلوب نزدیک هم نشده، بلکه کاملاً معکوس نتیجه داده است.

همگان می‌دانند که مراسم، کارناوال یا هرگونه همایش و نمایش حکومتی، با حضور نظامیان و رژه‌ها و نمایش‌های آنان در یک شهر برگزار می‌گردد و نه با حضور ده‌ها میلیون از مردم و در نزدیک به هزار شهر و چند هزار روستا. مضافاً بر این که «حکومتی» خواندن راهپیمایی‌های عظیمی چون ۲۲ بهمن، بیشتر به ضرر و علیه مخالفان این نظام، کشور و مردم است. چرا که نشان می‌دهد در این کشور مردم هم‌هدف، هم‌دل، هم‌سنگر، همراه و حامی نظام و حکومتشان هستند و همچنین حکومت از مردم جدا نیست. به این می‌گویند: «حکومت مردمی»، همان چیزی که آنها ادعایش را دارند، اما هیچ گاه نسبت به تحقق آن حتی اقدام هم نکردند.

البته در کشورهای به قول آنها «نسبتاً آزاد غربی» که بیشتر آنها را سمبل دموکراسی می‌خواندند و اکنون فضاحت دیکتاتوری آنها به قدری علنی شده که حتی طرفدارانشان آنها را «نسبتاً آزاد» می‌خوانند نیز کارناوال‌های بسیاری وجود دارد. مانند کارناوال پرتاب گوجه‌فرنگی یا هندوانه به یکدیگر - کارناوال آب‌پاشی یا رنگ‌پاشی به یکدیگر - کارناوال هم جنس‌بازی و ...، اما شکی نیست که هیچ‌گاه تظاهراتی مردمی، آن هم با حضور گسترده‌ی مردم در حمایت از حکومتشان صورت نمی‌پذیرد، چرا که اولاً مردم به هیچ وجه از سیستم حکومتی خود راضی نیستند و ثانیاً اجازه و جرأت چنین اقدامی را ندارند.

سوال ۲۵: حضور مردم در تظاهرات ۲۲ بهمن، آن طور که برخی می‌گویند از «احساسات» مردم نشأت می‌گیرد یا از «شعور» آنها؟ (۳۰ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌گونه که شاهدید - به ویژه پس از راهپیمایی عظیم و با شکوه ۲۲ بهمن امسال - تلاش بسیاری به ویژه در سایت‌ها و وبلاگ‌ها برای تحریف واژه‌هایی چون «مردم»، «توده»، «اکثریت» ... و همچنین علل انقلاب در سال ۱۳۵۷ و حضور گسترده‌ی مردمی در این گونه تظاهرات‌های هر ساله صورت می‌پذیرد و همین تلاش، خود گویای واقعیتی از اراده‌ی مردم، جهت، اهداف و شعور آنان از یک سو و ناراحتی، نگرانی، دغدغه و احساس خطر دشمنان اسلام، کشور و مردم از سوی دیگر می‌باشد.

البته لازم به ذکر است که با توجه به نتیجه نگرفتن از شعارهای ژورنالیستی، جو سازی، شایعه‌پراکنی و سایر تاکتیک‌های جنگ نرم، سعی می‌کنند تا ظاهری به اصطلاح «علمی» به مواضع و تحریفات خود بدهند تا اولاً دشمنی آنها آشکار نگردیده و مخاطب موضع نگیرد و ثانیاً مخاطب گمان نماید که لابد یک مطلب علمی را می‌خواند! و حال آن که همان هدف دنبال می‌شود، منتهی روش و تاکتیک فرق کرده است.

اما در عین حال جای دارد این سؤال را که از ناحیه‌ی کاربران گرامی ارسال شده و درخواست پاسخ نموده‌اند را صرف نظر از شعارهای ژورنالیستی مورد مطالعه و پاسخ قرار دهیم.

بدون تردید حضور گسترده‌ی ده‌ها میلیونی مردم در تظاهرات ۲۲ بهمن [و همچنین تظاهرات قدس]، از شناخت، شعور و نیز احساس محبت آنها نشأت می‌گیرد و اهانت احمقانه‌ای است اگر کسی مدعی شود که ده‌ها میلیون انسان، همه فاقد شعور بوده و احساسی حرکت می‌کنند و چنین ادعایی هر چند با جملات به ظاهر علمی مطرح گردد، بیانگر سطح شعور پایین طراحان و مبلغان اصلی آن می‌باشد.

دقت شود که در این عالم هستی، هیچ حرکتی (اعم از فیزیکی یا معنوی) به ویژه از سوی انسان، صورت نمی‌پذیرد، مگر آن که به سوی «محبوب» او باشد. در واقع «محبت» عامل اصلی، انگیزه و موتور حرکت است و علت آن نیز عشق فطری انسان فقیر و نیازمند به کمال و در نهایت کمال محض [خداوند متعال] می‌باشد.

محبت، یک کشش قلبی است که گاه از آن به «احساسی» تعبیر می‌شود که تعبیر درستی نیست. در هر حال این محبت خود نیز از «شناخت» سرچشمه می‌گیرد و عامل حرکت می‌گردد. حتی محبت‌های خطا و حرکت‌های نادرست آدمی، ناشی از شناخت ناصحیح اوست. مثل این که کسی گمان نماید دزدی و رشوه او را خوشبخت می‌کند و یا خودکشی او را راحت می‌کند!

مردم ایران، هدف، راه، سعادت و کمال خود را خوب شناخته‌اند، لذا بر اساس این شناخت اتخاذ موضع می‌کنند، از شعور (ظریف‌بینی و بصیرت) سیاسی بالایی هم برخوردار هستند و دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی (تولی و تبری) والایی دارند، پس بر اساس این «شعور» به موقع در صحنه‌هایی که لازم است حاضر می‌شوند. و به خدا، پیامبراکرم^(ص)، اهل بیت^(ع)، اسلام، قرآن، ولایت، کشور، مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان شرط لازم و زمینه‌ی مساعد برای رشد معنوی و مادی و تحقق اهداف دنیوی و اخروی نیز عشق می‌ورزند و متقابلاً دشمنان سعادت خود را شناخته و نسبت به آنان «بغض شدید» [اشدء علی الکفار] دارند و این «حب و بغض» که از شناخت و شعورشان نشأت گرفته، انگیزه و موتور حرکتشان می‌گردد.

پس، حضور گسترده و چند ده میلیونی مردم در تظاهرات ۲۲ بهمن، تک بُعدی نبوده و از شناخت صحیح، شعور بالا و محبت سرشار آنها نشأت می‌گیرد.

سوال ۳۶: می‌گویند: انقلاب به دست نامحرمان افتاده و از آرمان‌های اصلی خود چون «عدالت» دور افتاده است؟ پاسخ منطقی چیست؟ (۸ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر چند این سؤال یا بهتر بگوییم «شبهه» از ناحیه‌ی کسانی مطرح و ترویج می‌گردد که نه تنها هیچ اعتقادی به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و اهلیش ندارند و در واقع خودشان همان «نااهلانی» هستند که می‌خواهند انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را مصادره و منحرف کنند، بلکه خبر، بصیرت و انصاف نیز ندارند و از اندک شعور سیاسی نیز بی‌بهره مانده‌اند و به همین دلیل نظراتشان همیشه کاملاً مغایر با واقعیت‌ها و نظر ولایت و اکثریت مردم بوده و هست، اما در عین حال پاسخ لازم است.

دقت شود که در این شبهه‌ی مدعیانه و ژورنالیستی، دو محور وجود دارد که باید جداگانه مورد توجه و بحث قرار گیرند. این دو محور عبارتند از: الف - انقلاب به دست نامحرمان افتاده. ب - انقلاب از اهداف اصلی خودش چون عدالت دور افتاده.

الف - انقلاب به دست نامحرمان افتاده (!؟)

این ادعا اشاره به رهنمود حضرت امام خمینی^(ره) دارد که فرمودند نگذارید انقلاب به دست نامحرمان بیافتد و می‌خواهند القا کنند که اکنون چنین شده است!

در آن دورانی که دولت در اختیار افرادی چون بازرگان و دکتر یزدی بود و در مجلس دموکرات‌ها، ملی‌گراها و حتی سلطنت‌طلبان مانور می‌دادند، صدا و سیما را قطب‌زاده‌ی معدوم اداره می‌کرد - گروهک‌های وابسته در غرب، شرق و جنوب کشور مدعی تجزیه طلبی بودند و گاه از درون دولت و حکومت مورد حمایت قرار می‌گرفتند - تروریست‌های سازماندهی شده با نفوذ به سیستم اجرایی و امنیتی، انفجارهایی چون دفتر حزب جمهوری و نیز دفتر ریاست جمهوری صورت دادند و دانشمندان، ائمه‌ی جمعه و حتی مردم عادی را ترور می‌کردند - جنگ با کشور خارجی بر ایران تحمیل شده بود و رئیس‌جمهور (بنی صدر) این مملکت دشمن را تقویت می‌کرد ... یا در آن دورانی که میرحسین موسوی و بهزاد نبوی و برخی دیگر از مسئولین با اندیشه‌های مسبوق به نظام سوسیالیستی، چکسلواکی را الگو قرار داده بودند و آن به سر اقتصاد، فرهنگ و امنیت کشور آوردند که چند دهه تاوانش را می‌دهیم - در آن دورانی که «مثلاً ما نمی‌توانیم» در رأس قدرت‌های سیاسی و نظامی، پایان جنگ و پذیرش قطعنامه را به امام و مردم تحمیل کردند ... - یا در آن برهه‌ای (هاشمی) که مردم انقلاب و جنگی هشت‌ساله را پشت سر گذاشته بودند و با خسارات مستقیم و غیرمستقیم جنگ مواجه و با فقر و کمبود و ... می‌ساختند، اما آفازاده‌ها، اشخاص یا گروه‌ها و جناح‌هایی که خودشان را نابغه و نخبه می‌دانستند بر سر پر کردن حساب‌های خودشان مسابقه گذاشته بودند ... - یا در آن دوران (خاتمی) که اندیشه‌ی دینی و اعتقادی خود را از امثال سروش می‌گرفتند و مردم را به نام آزادی به «تظاهرات علیه خدا» دعوت می‌کردند و وزیرایی چون مهاجرانی، شهردارانی چون کرباسچی و سایر مدیران، اساتید یا حتی روحانیونی که بعضاً سریعاً به آغوش اربابان انگلیسی و امریکایی خود برگشتند، و کشور در مواضع بین‌المللی به اوج هبوط سیاسی رسیده و امتیازات بسیاری را به غرب می‌دادیم و کلاً مملکت طی این ۸ سال بیش از ۲۰ سال عقب ماند و ... کسی مدعی نشد که انقلاب به دست نامحرمان افتاده است. و امام^(ره) و مردم نیز چنین نظری نداشتند و ندارند. بلکه با عشق، نشاط، جدیت و بصیرت لازم با این چالش‌ها مواجه شده و گام به گام پیش رفتند. اما اکنون که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران در اوج قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، امنیتی و نظامی خود قرار دارد، الگوی بیداری اسلامی در منطقه شده است، حتی دشمنان به دستاوردها و رشد علمی و اقتصادی آن اذعان دارند، در عین فراگیر شدن بحران و سونامی پولی و اقتصادی حتی در امریکا و اروپا، امواجش ایران را نگرفت، دشمنان و قدرت‌های جهانی (امریکا، انگلیس، اروپا و اسرائیل) جنگ با این کشور را غیرممکن و خطری برای جهان قلمداد می‌کنند، به نانوتکنولوژی، تکنولوژی هسته‌ای، تکنولوژی سلول‌های بنیادین، شبیه‌سازی، صنایع الکترونیک و ماهواره، صنایع نظامی پیشرفته، ساخت زیردریایی و ... دست یافته است، می‌گویند: انقلاب به دست نامحرمان افتاده است (!؟)

ب - انقلاب از اهداف اصلی خودش چون عدالت دور افتاده است (!؟)

«ظلم و عدالت»، پرچم نیست که با پیروزی یک انقلاب پایین کشیده شود و یا برافراشته گردد. این مملکت با تمامی مردم ارزشمند و سرمایه‌ها و منابعش، نزدیک به دو قرن تحت استعمار مستقیم روسیه، انگلیس و امریکا بوده است و قبل از آن نیز دچار پادشاه و سلاطین احمق و خوشگذران بوده است. در اوج ادعای شکوفایی و رشدش به سوی «دروازه‌های تمدن - محمدرضا شاه» تحت اداره‌ی بهایی‌ها و سایر لویزبورهای فراماسون و صیهونیسم قرار گرفته بود و گستره‌ی تاریکی ظلم تمامی مملکت و آحادش را فرا گرفته بود تا این که این انقلاب به رهبری حضرت امام خمینی^(ع) و حمایت همه‌جانبه‌ی مردم به ثمر نشست و با ولایت امام خامنه‌ای تداوم یافت و به رغم کمبودها، عقب‌افتادگی‌ها، ترورها، جنگ‌های داخلی و خارجی، فشار بین‌المللی، تحریم اقتصادی و ...، نه تنها برقرار ماند، بلکه روز به روز پیشرفت کرد تا ظلم را برچیند و عدالت را جایگزین نماید.

بدیهی است که برقراری عدالت، کارت شناسایی یا دفترچه بیمه نیست که آن را صادر کرده و در اختیار مردم قرار دهند، بلکه باید در همه‌ی زمینه‌ها عقب‌افتادگی‌ها جبران و رشد و پیشرفت حاصل گردد و تحقق این مهم مستلزم زمان، کار، سرمایه، ایثار، تلاش، جهاد و حرکت رو به جلو است که الحمدلله در مجموع شاهد آن هستیم. لذا مطمئن باشید که تا این نظام اسلامی برقرار است و مردم حامی «ولایت فقیه» هستند و همیشه در صحنه حضور دارند، این انقلاب به دست نامحرمان نخواهد افتاد. اگرچه ممکن است (به خاطر دانش، بینش، گرایش و ظرفیت‌های مسئولین) و شرایط جهانی، گاهی سرعت حرکت در رشد و تحقق عدالت، کندتر یا تندتر شود و در این امر نیز باید مردم بصیر و هوشیار باشند و با انتخاب اصلح، پیشرفت و تحقق عدالت را تسریع بخشند.

سوال ۲۷: آیا می توان گفت که جمهوری اسلامی ایران مورد تأیید خدا و قرآن است؟ با استناد به آیات قرآن کریم پاسخ دهید. (این سؤال بسیار در سایتها و محافل مطرح می گردد). (۱۰ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید دانست که خداوند متعال بندگانش را به چه امر نموده و از آنها چه می خواهد؟ سپس باید توجه داشت که مورد سؤال «جمهوری اسلامی ایران و یا ...»، تا چه میزان در راستای اوامر الهی است، بدیهی است که این میزان هر چه بیشتر و سنگینتر باشد، مشمولیت رضایت الهی و انطباق با قرآن کریم در آن بیشتر است.

الف - مهمترین امر خداوند متعال و اولین گام برای کسی که خدا را هدف قرار داده است، اعتقاد و عمل به «لا إله إلا الله» می باشد. باید همه ی بتها، طاغوتها و إله های کاذب درونی و برونی نفی شوند، تا پرستش خالصانه ی الله جل جلاله محقق گردد.

«هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (غافر، ۶۵)

ترجمه: او زنده (و زندگی بخش) است جز او معبودی (خدایی) نیست. پس تنها همو را بخوانید و دین را خالص برای او سازید، سپاس خدای راست که پروردگار جهانیان است.

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (البینه، ۵)

ترجمه: و آنها (همه ی انبیا و رسولان) نفرمودند مگر این که خدا را خالصانه پرستش کنند، در حالی که مسلمان باشند [و میل به باطل نکنند]، و نماز را بر پا دارند، و زکاة را بدهند، اینست دین درست [و استوار].

پس دعوت به توحید است، یعنی هدف فقط اوست و این مهم محقق نمی گردد، مگر این که کفر و شرک از میان برخیزد. چه در درون و چه برون. و مابقی امور از وحی، نبوت، رسالت، کتاب، تبیین جهان، وضع بایدها و نبایدها (حلال و حرام)، احکام عبادی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی و ...، همه جهت مساعد نمودن زمینه و شرایط فرد و جامعه برای تحقق همین معناست.

ب - بدیهی است که «عبادت» یا بندگی خدا، منحصر در نماز، روزه یا سایر عبادات فردی نیست و احکام الهی نیز محدود به احکام طهارت، وضو، غسل و ... نمی باشد، بلکه همه ی شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر را در بر می گیرد. و نباید مصداق «يُؤْمِنُونَ بَعْضٌ وَيَكْفُرُونَ بَعْضٌ» شد، بعضی از آیات و احکام را ایمان آورد و پذیرفت و برخی دیگر را نپذیرفت.

در زندگی اجتماعی، در هر برهه ای از زمان، همیشه فراعنه ای هستند که به خاطر برخورداری از زر و زور به شکل سنتی یا مدرن، فریاد «الوهیت و ربوبیت» برمی آورند. مانند فرعون و داعیه ی «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» - ای بزرگان قوم، من برای شما معبودی جز خودم نمی دانم» و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» - منم پروردگار برتر شما». و یا مانند امروز که امریکا (تابلوی انگلیس) ادعای ابرقدرتی یا مالکیت و مدیریت جهان را دارد.

در چنین شرایطی مردمان به دو دسته تقسیم می گردند، برخی «ولایت الهی» را می پذیرند [که واحد است] و برخی دیگر ولایت دیگران را پذیرفته و به امر طاغوت های متفاوت درونی و بیرونی [که کثیر هستند] گردن می نهند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خدا سرپرست و کارساز کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت ها به سوی نور هدایت می کند و کسانی که (به خدا) کافر شده اند، سرپرستشان طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می دهد، آنان دوزخیانند و خود در آن بطور ابد خواهند بود.

غیای نهایی، اهداف و منافع این دو گروه نه تنها با یکدیگر متفاوت است، بلکه متضاد و متناقض نیست هست. مشرکین و طاغوتیان می‌خواهند مردمان را به بندگی خود بکشند و موحدین می‌خواهند خود و دیگران را از یوغ این بندگی نجات داده و به سوی خدا دعوت کنند. لذا مقابله و مخاصمه‌ی این دو نیز اجتناب‌ناپذیر می‌گردد:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَفَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا پیکار می‌کنند، و آنها که کفر را پیشه‌ی خود کرده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند، پس شما ای مؤمنان با یاران شیطان پیکار کنید، که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است.

ج - بندگی خدا مستلزم اطاعت از او در تمامی زمینه‌ها و شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی است و این اطاعت در زندگی اجتماعی (و حتی تا حدود بسیاری در زندگی فردی) میسر نمی‌گردد، مگر با استقرار حکومت اسلامی، که تلاش کند اوامر او در مقولات متفاوت را [به جای اوامر فراعنه و طاغوت‌های زمان] به اجر درآورد.

مردم ما برعلیه سلطه‌ی طاغوت (امریکا، انگلیس و صهیونیسم بین‌الملل) قیام کردند و با ساقط کردن نوکر او (شاه و نظام شاهنشاهی) از حکومت بر کشور و ملت، دست او را کوتاه و این بت بزرگ را شکستند. تا اینجا همان نفی ال‌های کاذب [لا إله] است. اما مهم این است که جنبه‌ی اثبات پس از نفی چیست و کدام است؟ آیا به جای حکومت پادشاهی وابسته، نظام‌های دیگر سلطه‌ی کفر، شرک و ظلم، از قبیل سوسیالیستی، کمونیستی، امپریالیستی، کاپتالیستی، لیبرالیستی و ... را پذیرفتند؟ یعنی از فرعون‌ی به سوی فرعون‌ی دیگر و از بتی به سوی بتی دیگر گرویدند؟! یا با فریاد «الله‌اکبر» - «لا إله الا الله» و پیروی از «ولایت فقه و ولایت فقیه» نظام اسلامی را برگزیدند؟! این هم جنبه‌ی اثباتی «الا الله» بود. یعنی پاسخ مثبت مستقیم به دعوت خداوند متعال که توسط انبیا و رسول و وحی (قرآن کریم) ابلاغ گردیده است.

د - حال مردم باید در حفظ و اعتلای این نظام و رشد اسلامی بکوشند و جهاد و صبر (استقامت) داشته باشند:

«لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَاءَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (التوبة، ۸۸)

ترجمه: ولی پیغمبر و کسانی که با او ایمان آوردند با مال‌ها و جان‌های خود جهاد کردند، و خیرات (نیکی‌ها) همه خاص ایشان است، و ایشان، آری، هم ایشانند رستگاران.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران، ۲۰۰)

ترجمه: ای اهل ایمان در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خداترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید.

مردم در این ایمان، تلاش، جهاد، صبر، استقامت، مقاومت، گرایش به حق تعالی و دین مبین اسلام، تلاش برای اجرای احکام در شئون زندگی فردی و اجتماعی، کفر به طاغوت، تقویت روحیه‌ی «اشدء علی الکفار و رحماء بینهم» و ... کم نگذاشته‌اند و هر چه امکان و وسعشان بود را به میدان آورده و می‌آورند تا گام به گام جلو رفته و ترقی نمایند. و خداوند متعال نیز بیش از وسع و امکان تکلیفی نکرده است و وعده‌ی نصرت داده است. و البته نه در هر برهه، بلکه در هر لحظه شاهد عنایات، الطاف و نصرت الهی نیز بودیم که خود تجلی این تأیید و رضایت است. پس هیچ جای شک و تردیدی از مورد رضایت خدا و منطبق با قرآن بودن نداریم، اگرچه هیچ کس مدعی نیست که حکومت و جامعه کاملاً توحیدی و اسلامی شده است و عدل الهی سراسر کشور و زندگی فردی و اجتماعی را فراگرفته است، شدت ایمان و بصیرت و تلاش در مردم و مسئولین به حدی است که تمامی ظلم ریشه‌کن شده است و ...، بلکه هنوز خیلی عقب هستیم و باید بر تلاش خود بیافزاییم. مهم این است که حرکت با آن هدف و غایت و در آن راستا باشد که هست. الحمدلله رب العالمین.

ملاحظه: با توجه به ضیق امکان، فقط به چند آیه استناد شد، وگرنه به ده‌ها آیه در زمینه‌های متفاوت و مصادیق آنها در جمهوری اسلامی ایران می‌توان استناد نمود.

سوال ۲۸: شما را به خدا بگویند در سوریه چه خبر است؟ سایت‌ها در حال انفجار است؟ واقعیت چیست؟ شک و شبهه‌ی بسیاری رایج کرده‌اند! (۱۲ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اخبار، گزارشات و تحلیل‌های مربوط به سوریه به صورت مستمر منتشر می‌گردد و موضوع پنهانی وجود ندارد. نه مواضع و اهداف امریکا، انگلیس و اسرائیل مخفی است و نه مواضع مردم سوریه و یا حامیان خارجی آن مانند جمهوری اسلامی ایران، لبنان و حزب‌الله، روسیه، چین و بسیاری دیگر از کشورهای غیرمتعهد. لذا باید دقت کرد برخی از سایت‌هایی که خود را از ترجمه‌ی اخبار رسانه‌های غربی به انفجار می‌رسانند، چه سمت و سویی داشته و چه هدفی را به نفع کدام جریان تعقیب می‌کنند؟ آیا این سایت‌ها راجع به اخبار بحرین نیز حساسیتی نشان می‌دهند؟! و یا فقط دلسوز و گریان سوریه آن هم با مرتبه‌سرایی‌های امریکایی - اسرائیلی هستند؟

به طور کلی وقتی راجع حقیقت یا جزئیات یک جریان یا تحولی [چه در داخل و چه در خارج] از اطلاعات کافی برخوردار نشدید، سعی نمایید در پیگیری اخبار و گزارشات رسانه‌های متفاوت، دقت کنید که حامیان و مخالفان آن جریان، تحول، آشوب، کودتا، انقلاب و یا ... چه کسانی هستند؟ آن وقت حقیقت مکشوف می‌گردد. بدیهی است وقتی اواما (امریکا)، کوردن (انگلیس)، نتانیاهو (اسرائیل)، سارکوزی (فرانسه)، مرکل (آلمان)، شیوخ اتحادیه‌ی عرب و هم‌پیمانان و یا جیره‌خارانشان به حمایت و دلسوزی برخاستند، آن جریان به نفع آنهاست.

چرا با وجود فراگیری موج بیداری اسلامی در سرتاسر کشورهای اسلامی آفریقای شمالی و خاورمیانه، امریکا، انگلیس، اسرائیل و سایر هم‌پیمانانی چون اروپای متحد، فقط نگران شورش چند گروه در سوریه شدند و به ناگاه نتیجه گرفتند که باید بشار اسد کناره‌گیری کند و اگر نکند، باید با دخالت نظامی این کار انجام گیرد؟ مگر کناره‌گیری بشار اسد، چه امتیازی برای آنان دارد که کناره‌گیری علی عبدالله صالح، ملک عبدالله، آل خلیفه و سایرین ندارد؟

آیا در سوریه که اکثریت مردمش طرفدار دولت بشار اسد هستند، شورش یا قیامی مردمی برپاست، یا در بحرین؟ چرا آل خلیفه مجاز است تا ارتش سعودی را وارد بحرین نماید تا مردم این کشور را قتل عام کنند؟ چرا کشورهای عضو اتحادیه‌ی عرب، که خود دچار شدیدترین بحران‌های داخلی و جو نارضایتی مردم هستند، تلاش می‌کنند تا بشار اسد کناره‌گیری کند؟ چرا تلاش می‌کنند سازمان ملل و شورای امنیت را درگیر کنند و سریعاً حکمی برای حمله‌ی نظامی بیگانه بگیرند؟ چرا وقتی موفق نمی‌شوند، با اروپای متحد جهت حمله‌ی نظامی به سوریه هم پیمان می‌گردند؟ ترکیه که تجزیه‌طلبان کرد خود «پ.ک.ک» را بر اساس طرحی امریکایی به سوریه رانده است، چرا آنان را در کشور خود و مرزهای کردستان عراق بمباران می‌کند، اما برای دفاع از حقیقتان به سوریه اعلام جنگ می‌دهد؟ چرا مقامات امریکایی که موفق به کسب مجوز حمله‌ی نظامی از شورای امنیت نشده‌اند، با صراحت می‌گویند: باید شورشیان داخل سوریه را بیش از پیش مسلح کرد؟ چرا این تصمیم را برای انقلابیون بحرین و یا حتی داخل عربستان سعودی نمی‌گیرند؟! چرا وقتی اتحادیه‌ی عرب و اتحادیه‌ی اروپا دوبار هیئت نظارتی جهت تدوین گزارش از به اصطلاح «کشتار در سوریه؟!» اعزام کردند و آنها به رغم تلاششان و سفارشات مؤکد نتوانستند گزارش مطلوبی تهیه کنند، به کار آنها پایان داده و به گزارشات نیز اهمیتی ندادند و تصمیم به حمله‌ی نظامی گرفتند؟

آیا غیر از این است که برای نجات اسرائیل از یک سو و ساقط کردن مقاومت از سوی دیگر و نیز برهم زدن معادلات منطقه‌ای و قدرت دوباره بخشیدن به اسرائیل، تضعیف قدرت جمهوری اسلامی ایران، کنترل و مصادره‌ی بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی و ...، نه تنها چاره‌ای به جز سقوط سوریه و تجزیه‌ی خاک این کشور به سه ایالت باقی‌نمانده، بلکه تنها راه و بهترین راه برای صهیونیسم بین‌الملل همین است؟!!

حالا جار و جنجال رسانه‌ای راه می‌اندازند که در سوریه کشتار می‌شود! مگر قرار است وقتی عده‌ای خواستند حکومتی را ساقط کنند، و در همین راستا با حمایت خارجی، انفجار، ترور، درگیری نظامی و ... ایجاد کردند، حکومت و طرفداران آن با دسته گل و شیرینی به استقبال بروند؟!!

باید دقت کنیم که هر چند محبوبیت بشار اسد در میان مردم سوریه و موقعیت سیاسی اش بسیار بیشتر از محبوبیت سران امریکا و اروپا در میان ملت هایشان و به ویژه سران عرب می باشد، اما در حال کسی مدعی نیست که حکومت وی هیچ نقطه ضعفی ندارد، بلکه همگان می دانند که شدت فرافکنی رسانه ای، به خاطر آماده سازی افکار عمومی جهت حمله ی نظامی به آن کشور و تجزیه ی خاک آن و منافع امریکا و اسرائیل در منطقه است.

در این زمینه گزارشات مفصلی درج شده است که از جمله ی آنها گزارشات ذیل است که توصیه می شود حتماً مطالعه نماید:

*- پایان دادن به کار گروه نظارت در سوریه از سوی اتحادیه عرب به خاطر ضرورت تعجیل در حمله نظامی

*- تلاش امریکا برای تبدیل کردستان به اسرائیل دوم و نقش آفرینی ترکیه

*- چرا اخبار سوریه پخش نمی شود؟ مگر چه فرقی بین انقلاب مردم سوریه با بحرین یا لیبی وجود دارد که مسئولین و صدام و سیمای ما از آنها حمایت نمی کنند؟

www.x-shobhe.com

سوال ۲۹: می‌گویند: حزب پ.ک.ک ترکیه که گرایشات چپ دارد، از ابتدا تحت حمایت روسیه، ایران و سوریه بوده است ... و این با آن چه شما می‌گویید متفاوت است؟ واقعیت چیست؟ (۱۵ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که باید چنین بگویند. یک زمانی در ایران همه گمان می‌کردند که احزاب، جناح‌ها یا گروهک‌های مخالف و معاند دو دسته هستند: گروه‌هایی از آنان که به اصطلاح لیبرال بودند (مثل نهضت آزادی، جبهه ملی و ...) به غرب (امریکا) وابستگی دارند و گروه‌های دیگری که ادعا و شعارهای سوسیالیستی یا مارکسیستی یا کمونیستی سر داده و اصطلاحاً «چپ» نامیده می‌شدند، به شرق (شوروی، چین یا کوبا) وابستگی دارند. تا این که حضرت امام خمینی^(ه) طی سخنانی راجع به آنها فرمودند: «این چپ‌های امریکایی!» در آن موقع این حرف خیلی عجیب و بعید به نظر می‌رسید. اما چیزی نگذشت که مردم دیدند همه‌ی گروهک‌هایی که ادعای «چپ» بودن داشتند [به غیر از حزب توده که وابسته به کا.گ.ب. بود] به هنگام فرار از ایران، همسو با گروهک‌های راست، به انگلیس، فرانسه، آلمان و امریکا رفتند و دولت‌های غربی نیز با آغوش باز آنها را پذیرفتند و به آنها پناهندگی، اقامتگاه، پول و امکان فعالیت سیاسی دادند. و حتی به آنها اجازه دادند که به پارلمان‌ها و سازمان‌هایشان تردد کنند(!) لذا معلوم شد که همه بازی امریکا بوده است و هیچ کدام «چپ» نبودند. چنانچه امریکا، «بن لادن» و گروه تروریستی «طالبان» که خودش آن را بنیان‌گذاری و سازماندهی و پشتیبانی می‌کرد را «مسلمانان افراطی» خواند.

گروه پ.ک.ک، ادعای گرایشات مارکسیستی و چپ بودن داشت و حتی رنگ پرچم و علامتشان نیز دال بر این ادعاست. اما همیشه امریکا و اروپا مدعی دفاع از حقوق آنان بودند و نه روسیه یا ایران. در آن دورانی که هنوز بیداری اسلامی ظهوری نداشت، عراق با ایران در حال جنگ بود، در ترکیه نیز لائیک‌هایی چون دمیرل، اوزال و تانسو چیلدر بر سر کار بودند و با تجزیه طلبان پ.ک.ک در کردستان ترکیه درگیری‌های امنیتی و حتی نظامی داشتند، همسر فرانسوا میتران (رئیس جمهور وقت فرانسه) در سفری به ترکیه به کردستان رفته و با ملاقات با «عبدالله اوجلان» و گروه پ.ک.ک، جار و جنجال بسیاری در حمایت از این گروه به راه انداخت و در فرانسه نیز کمیته‌ای رسمی (تحت حمایت دولت) برای حمایت از آنان ایجاد نمود.

در همان دوران، کشورهای اروپایی چون آلمان، فرانسه، اتریش، هلند و ... به متقاضیان پناهندگی که نامه یا معرفی از پ.ک.ک داشته یا حتی ادعای عضویت یا طرفداری می‌کردند، پناهندگی بی‌قید و شرط می‌داد.

از همان دوران و حتی هم اکنون، یکی از دلایل عدم قبول عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، عدم رعایت حقوق بشر نسبت به تجزیه طلبان پ.ک.ک، بیان می‌شود. آیا اروپایی‌ها اینقدر علاقمند به گروهکی هستند که با ایران، سوریه یا روسیه همسو است؟!

امروز نیز امریکا، اسرائیل، اروپای متحد و ترکیه هستند که با تقویت و مسلح نمودن این گروه که با نقشه و حملات ترکیه به سوریه رانده شدند (عین جریان راندن یهودیان به فلسطین اشغالی)، از آنان دفاع نموده و حتی ساقط شدن حکومت سوریه و بشار اسد را به خاطر مقابله با آنان خواستارند و تهدید به حمله نظامی نیز می‌کنند. و اتفاقاً ایران، سوریه، روسیه، چین و ... مخالف این حمله هستند.

در هر حال همه‌ی شواهد قبلی و فعلی نشان می‌دهد که این گروهک نیز دست‌پرورده‌ی امریکاست. مگر سازمان منافقین ادعای چپ بودن نداشت، پس چرا در اروپا مستقر شدند؟ چرا امریکا، اروپا و سازمان ملل مدافع پایگاه اشرف بوده و هستند؟ چرا در حمله‌ی عراق به ایران به صدام و در حمله‌ی امریکا به عراق به امریکا کمک می‌کردند و...؟

بدیهی است که اگر گروهک پ.ک.ک، کمترین گرایشی به ایران، سوریه یا روسیه داشت، امروز در سوریه و به نفع امریکا و اسرائیل دست به سلاح نمی‌برد.

بدیهی است که اگر گرایشات چپ یا روسی داشت، مقامات امریکایی ضرورت تسلیح و پشتیبانی نظامی از آنان در ایجاد درگیری‌های مسلحانه در سوریه را به صراحت و اصرار بیان نمی‌داشتند. بدیهی است که

ایران مدافع تمامیت ارضی و مخالف تجزیه‌ی خاک کشورها و از جمله کشورهای همسایه مانند ترکیه، عراق و سوریه است.

پس باید با هوشیاری جریان‌ها را شناخته و عملکردشان را تعقیب نمود. وگرنه از ترفندها و فرافکنی‌های سیاستمداران و رسانه‌های صهیونیستی انتظاری جز فریب نیست. دقت نماییم، از این پس که موضوع حمله‌ی نظامی امریکا به سوریه و تجزیه‌ی خاک آن کشور و ... هر روز جدّیتر می‌شود، از این گونه شایعات نیز بسیار منتشر خواهد شد.

مرتبط:

* تلاش امریکا برای تبدیل کردستان (سوریه) به اسرائیل دوم و نقش آفرینی ترکیه

* پایان دادن به کار گروه نظارت در سوریه از سوی اتحادیه عرب به خاطر ضرورت تعجیل در حمله‌ی نظامی

* شما را به خدا بگویند در سوریه چه خبر است؟ سایت‌ها در حال انفجار است؟ واقعیت چیست؟ شک و شبهه‌ی بسیاری رایج کرده‌اند!

www.x-shobhe.com

سوال ۳۰: چرا نباید با امریکا رابطه دوستی برقرار کنیم؟ مگر با روسیه که ما را ۲۰۰ سال استعمار کرده بود دوست نیستیم؟ و... لطفاً از جوانب گوناگون پاسخ دهید. (۲۰ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

رابطه‌ی دوستی یا دشمنی بین دو کشور الزاماً به سوابق تاریخی محدود و محصور نمی‌گردد، مضافاً بر این که دوستی بین دو کشور، دو نظام، دو حکومت و دو ملت، مانند دوستی بین اعضای یک خانواده نیست که احساسات نیز در آن نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد، بلکه کاملاً به اهداف، شرایط و چگونگی مناسبات و تطبیق تعریف از دوستی دو طرف برمی‌گردد و بدیهی است که این رابطه، نباید رابطه‌ی «گرگ و میش» باشد.

بدیهی است که به رغم وقایع تاریخی، در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران نه تنها هیچ مشکلی در برقراری ارتباط دوستانه با هیچ کشور و دولتی ندارد - البته به غیر از رژیم غاصب اسرائیل که اساساً آن را به عنوان یک کشور و دولت نمی‌شناسد - ، بلکه راغب به برقراری ارتباط دوستانه با همه‌ی کشورها، دولت‌ها و ملت‌ها می‌باشد. اما این تمایل و رابطه باید دو طرفه باشد.

دلیلی وجود ندارد که چون ما مایل به روابط دوستانه با رعایت حقوق و منافع طرفین هستیم، طرف مقابل نیز همین قصد را داشته و دشمنی نداشته باشد. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

«هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كَلِمَةً وَ إِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَلَيْنَا أَلْتَمِيزُ مِنَ الْعَيْطِ فُلٌ مُؤْتُوا بِعَيْطِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (العمران، ۱۱۹)

ترجمه: این شمائید که آنان را دوست دارید، ولی ایشان شما را دوست ندارند و شما به کلیه‌ی کتاب ایمان دارید، و هرگاه با شما ملاقات می‌کنند می‌گویند: ایمان آوردیم، ولی هرگاه به خلوت می‌روند به علت خشمی که بر شما دارند سر انگشتان خود را می‌گزند، به ایشان بگو: از شدت خشم خویشتن بمیرید!! قطعاً خدا از آنچه که در سینه‌های شما می‌باشد آگاه است.

و جمله‌ی مرحوم شهید آیت الله بهشتی «به امریکا بگوئید از ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر» مصداق و عمل به همین آیه است.

حال با یک نگاه ساده و کوتاه و صرف نظر از دوران ظلمت استعمار، استثمار و استبداد توسط انگلیس و امریکا (صهیونیسم) به ویژه در دوره‌ی سلطنت رضا و محمدرضا پهلوی، می‌توانیم تمایل طرف مقابل به برقراری روابط دوستانه با جمهوری اسلامی ایران را بررسی و ارزیابی نماییم:

***- امریکا تمام سعی خود را برای جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی که مردم خواهان آن بودند به عمل آورد و شاه را در کشتارهای بی‌رحمانه حمایت کرد.** امروز امریکا مدعی است که در سوریه ۷۵۰۰ نفر کشته شدند (هر چند آنها گروهک‌های تجزیه طلب هستند). اما در تهران فقط در یک میدان و در یک عملیات ۴۰۰۰ نفر کشته شدند.

***- بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با فعال کردن گروهک‌های چپ و راست وابسته، جنگ داخلی را در منطقه‌ی کردستان و ... به راه انداخت.**

***- گروه‌های تروریستی را در داخل کشور فعال کرد و شخصیت‌های دینی، علمی و سیاسی کشور را کشت و جنایاتی چون انفجار حزب جمهوری اسلامی که به شهادت آیت‌الله بهشتی و ۷۲ تن از نمایندگان مردم و وزرای دولت انجامید، ترور ائمه‌ی جمعه و آیات عظام، ترور رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر این کشور و در نهایت ترورهای کور مردمی.**

***- رژیم بعث صدام را برای حمله به ایران تحریک و مورد حمایت همه‌جانبه‌ی نظامی، اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی و ... قرار داد.** جنگی تحمیلی بر ملت ایران که ۸ سال به طول انجامید و شهدا و مجروحین بسیاری را بر جای گذاشت.

*- سفارت خود در تهران را به لانه‌ی جاسوسی برای نفوذ، اطلاعات، سازماندهی، تغذیه‌ی مالی، ارتباطات ستون پنجم و ...، به جهت براندازی قرار داد.

*- کلیه‌ی ثروت‌ها و سرمایه‌های این کشور را در اوج نیازش بلوکه کرد که یک قلم آن در آن زمان ۲۲ میلیارد دلار بود.

*- با تحریم اقتصادی و تشدید آن در هر دوره، مشکلات کلانی را به نظام و مردم تحمیل کرد، اگر چه در نهایت به نفع کشور و ملت تمام شد.

*- اقدام به برنامه‌ریزی و اجرای ترور دانشمندان کشور نمود.

*- هم اکنون نیز به بهانه‌ی پیشرفت علمی و تکنولوژی ایران به ویژه در عرصه‌ی انرژی هسته‌ای، فشار مضاعف را تحمیل نموده و مکرر تهدید به جنگ نظامی می‌کند.

اینها همه به غیر از سیاست‌های خارجی است. امریکا صریحاً اعلام داشته که پذیرای هیچ‌گونه رابطه‌ای، مگر مانند دوران سلطنت پهلوی، نمی‌باشد.

امریکا هدف ایجاد خاورمیانه‌ی جدید را دنبال می‌کند و در شرایط کنونی و بحران سیاسی و اقتصادی، دیگر هیچ راهی به جز جنگ برای تحقق این هدف خود ندارد. در طرح خاورمیانه‌ی جدید، کشورهای چون جمهوری اسلامی ایران، عراق، افغانستان، پاکستان، عربستان سعودی و ... باید تجزیه شده و هر کدام به چند ایالت مستقل و زیر سلطه‌ی امریکا تقسیم شوند و مدیریت مرکزی نیز با اسرائیل باشد.

حال آیا می‌توان در چنین شرایطی حتی فرض رابطه‌ی دوستانه با چنین دشمن مضممی را در ذهن یا حتی در خیال متصور شد؟

روسیه نیز پسر خاله‌ی ایران نیست و دلش برای جمهوری اسلامی ایران نسوخته است، بلکه اهداف و منافعش ایجاب می‌کند که به جای رابطه‌ی خصمانه، روابط دیپلماتیک یا به اصطلاح دوستانه داشته باشد. جمهوری اسلامی ایران نیز به اهداف و منافع خود نظر دارد.